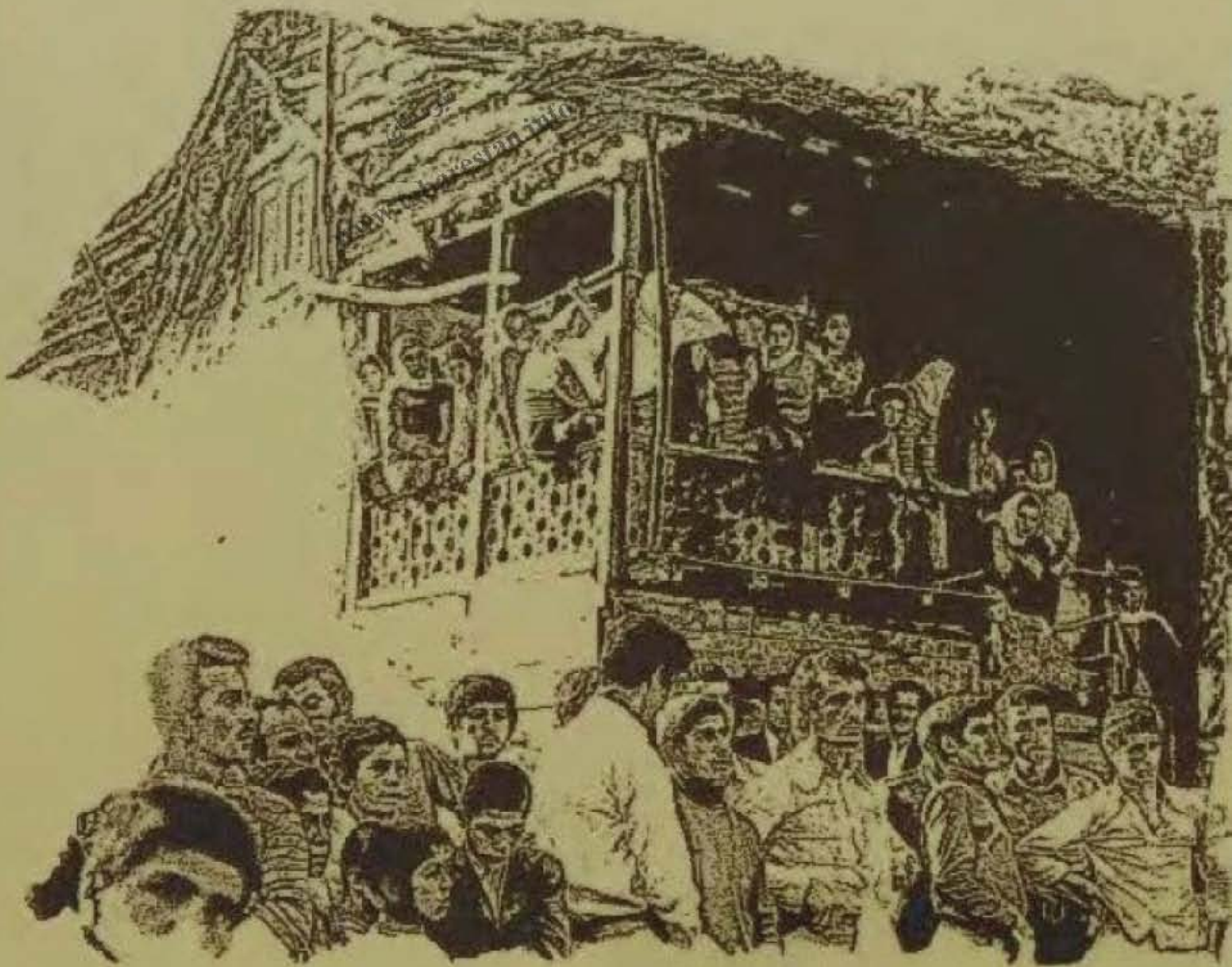




دانشکده فرهنگ و ادب گیلان

۳۴



آیین‌های گذر در گیلان

(مراسم تولد نامرگ)

محمد بشرا طاهر طاهری



محمد بشرا (درویش گیلکی) در سال ۱۳۱۶ در رشت متولد شد. تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند و پس از طی دوره‌ی تربیت معلم به استخدام آموزش و پرورش درآمد.

وی نخستین بار در سال ۱۳۴۴ اندلس گیلکی را در قالب لیژان نیمایی به جامعه‌ی شعر و ادب گیلان معرفی کرد. در همین دوران برخی از مقالات پژوهشی‌اش را در بخش فرهنگی روزنامه‌ی گیلان «موزه‌ی گیلان» که خود مسئولیت آن را بر عهده داشت، به چاپ رساند. از سال ۱۳۵۲ کار تهیه‌ی برنامه‌ی فرهنگ گیلان را در رادیوی رشت آغاز کرد. بشرا از پایه‌گذاران هفتاد و سه گیلکی است و مقالات پژوهشی متعددی از وی در نشریات گوناگون به چاپ رسیده است. برخی از آثار تألیفی او عبارتند از: «هنگی ایسه هنگی لبه، نساها و باورداشت‌های مردم ستاختری پرندگان، جفتوران، حشرات و خزندگان» (۲ جلد)، «ایله‌چار و هرای» (دو دفتر شعر گیلکی)، «جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان» (۲ جلد)، «باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان و طب سنتی مردم گیلان».

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



تبرستان

دانشگاه گیلان و مرکز تحقیقات

www.tabarestan.info

آیین‌های گذر در گیلان
(مراسم تولد تا مرگ)

وزارت کثرت
استاداری گیلان
معاونت برنامه ریزی



سرشناسه	: بشرا، محمد: ۱۳۱۶ - .
عنوان و پدیدآور	: آیین‌های گذر در گیلان (مراسم تولد تا مرگ) محمد بشرا طاهر طاهری
مشخصات نشر	: رشت: فرهنگ ایلیا، ۱۳۸۹
مشخصات ظاهری	: ۱۲۹ ص.
فروست	: دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان: ۳۴.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۰-۱۶۲-۴
موضوع	: فرهنگ عامه -- ایران -- گیلان.
موضوع	: گیلان -- آداب و رسوم زندگی اجتماعی.
شناسه افزوده	: طاهری، طاهر، ۱۳۲۳ - .
رده‌بندی کنگره	: ۴۷۱۳۸۹ ب ۴۹ / گ ۲۹۱ / GR
رده‌بندی دیویی	: ۳۹۸ / ۰۹۵۵۲۳
شماره کتاب‌خانه ملی:	: ۲۰۸۲۴۰۰



دانشنامه فرهنگ و تمدن گیلان

تبرستان

www.tabarestan.info

آیین‌های گذر در گیلان (مراسم تولد تا مرگ)

محمد بشرا طاهر طاهری

دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان - ۳۴

تبرستان
www.tabarestan.info



آیین‌های گذر در گیلان

محمد بشرا طاهر طاهری

سرپرست مجموعه: فرامرز طالبی

ویراستار: علی نصرتی سیاهمرگی

آماده‌سازی و نسخه‌پردازی: کارگاه نشر فرهنگ‌ایلیا

چاپ نخست: ۱۳۸۹ شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه شماره نشر: ۳۱۴

لیتوگرافی: همراهان چاپ و صحافی: کتیبه‌گیل

استفاده‌ی پژوهشی از این اثر با ذکر مأخذ آزاد است.

هرگونه استفاده‌ی تجاری از این اثر، به هر شکل، بدون اجازه‌ی کتبی ناشر، ممنوع است.

نشانی: رشت، خ آزادگان، جنب دبیرستان بهشتی (خ صفایی)، خ حاتم، شماره‌ی ۴۹.

تلفن و دورنگار: ۲۲۴۴۷۲۳ - ۲۲۴۴۷۲۲ ۰۱۳۱

پست الکترونیکی: E.mail: nashreilia @ yahoo.com

سایت‌های اطلاع‌رسانی: www.nashreilia.com و www.artguilan.ir

یادداشت شورای پژوهشی دانشنامه

ایران زمین، پهنه‌ی گسترده‌ای است با اقلیم‌ها، فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌های گوناگون. شناخت و معرفی این اقلیم‌ها، نقشی بسزا در شکل‌گیری فرهنگ ملی دارد. دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان بر آن است تا با معرفی ویژگی‌های فرهنگی و طبیعی این بخش از سرزمین ایران، گامی کوچک در شناخت فرهنگ بومی و ملی بردارد. این مجموعه با همراهی و همدلی گروهی از پژوهشگران فرهیخته‌ی دیارمان و با همت معاونت محترم برنامه‌ریزی استانداری گیلان، حوزه‌ی هنری گیلان و دوستانمان در انتشارات فرهنگ ایلیا به سرانجام رسیده است. تلاش همه‌ی آنان را ارج می‌نهم.

فرامرز طالبی مسعودپورهادی

هادی میرزانژاد موحد

تبرستان

www.tabarestan.info

یادداشتِ حوزه‌ی هنری

گیلان بی هیچ گزافه و گمان، یکی از کهن‌سال‌ترین زیستگاه‌ها و خاستگاه‌های فرزندان ایران زمین است. این سرزمین سحرانگیز و خرم چون رشک بهشت، فراختای تاریخ ایران و فرازگاه تاریخ تشیع ایران است. گیلان از دیرین روزگاران، پناهگاه گریزندگان از ستم خلفا بوده و چه بسیار از دین‌داران و پناه‌آورانی که در این دیار بالیدند و با یاری مردمان آن، حکام جور و ستم را از تخت فروکشیدند.

این دیار همان دیاری است که علویان را از تیغ ستم خلفای اموی و عباسی پاس داشت، همان دیاری است که بیگانگان یونانی، عرب و ترک هرگز نتوانستند بر آن دست یازند و از آن باج ستانند.

ولی امروز از گیلان بزرگ چه مانده است جز نشانه‌هایی در دل کتاب‌های تاریخ و بناهایی که رو به ویرانی‌اند و یادها و نواهایی در باورها و آیین‌ها و آوایی که بر زبان مردان و زنان این دیار به زیبایی نشسته‌اند و بر شیوه‌های زیست مردم این سامان دلالت دارند.

برای شناخت آن‌چه از این میراث بزرگ مانده است، باید گام‌های استوار برداشت و دستاورد پژوهش‌ها و تحقیقات اندیشمندان راگرد آورد و به نسل جوان و نسلی که فردای این دیار از آن اوست، سپرد.

شناخت و بازکاوی این زوایای آشکار و پنهان از سال‌ها پیش اساسی‌ترین دغدغه‌ی فکری و فرهنگی ما بود و امروز دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان گامی کوچک ولی محکم در راستای رسیدن به این هدف است.

این مجموعه حاصل تحقیقات و پژوهش‌های جمعی از گیلان‌شناسان زبده است. پُر بی‌راه نیست که برنامه‌ریزان بتوانند از نتایج این مطالعات و پژوهش‌ها در روند توسعه‌ی فرهنگی، اجتماعی و حتی اقتصادی برای ترسیم چشم‌انداز آینده‌ی استان سود برند.

بر خود فرض می‌دانم از تمامی کوشندگان این کار سترگ، به ویژه محققان و پژوهندگان، ناشر گرامی و شورای محترم پژوهشی دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان تقدیر نمایم و سپاس‌گزارِ معاون محترم برنامه‌ریزی استانداری گیلان باشم که مشوق ما برای ادامه‌ی این راه هستند.

غلامرضا قاسمی

فهرست

تبرستان

۱۳	پیش‌گفتار
۱۵	فصل یکم: بارداری، زادن و کودکی
۱۶	تمهیداتی برای باروری
۱۸	بارداری
۱۸	پیش‌بینی جنسیت جنین
۲۱	باورهای دوران بارداری
۲۳	زایمان
۲۵	تمهیداتی برای آسان‌زایی
۲۷	تولد
۲۹	پرهیز غذایی
۳۰	مزدِ ماما
۳۰	شیردهی
۳۱	پیشگیری و مداوای چله و آل‌زدگی
۳۵	دفع چشم‌زخم
۳۶	پیشگیری از سقط جنین و مرگ نوزادان
۳۶	دارو و درمان‌های سنتی کودکان
۳۸	شب‌پاسی
۳۸	گهواره‌بندان

۴۲	نام‌گذاری
۴۳	سوراخ کردن گوش
۴۳	ده‌شوران
۴۴	چله‌شویی
۴۵	نخستین گام‌های کودک
۴۵	دندان درآوردن
۴۹	ختنه‌سوران
۵۱	فصل دوم: عروسی
۵۲	سن ازدواج
۵۳	بخت‌گشایی
۵۴	دایره‌ی همسرگزینی
۵۴	انتخاب همسر
۵۵	خواستگاری
۵۸	نامزدی
۶۰	شیرینی‌خوران
۶۳	بله‌برون
۶۴	خرید لباس و طلالی عروس
۶۴	بریدن چادر عروس
۶۵	عقدکنان
۶۹	آداب و رسوم پس از نامزدی و عقد
۷۰	عیدانه فرستادن

۷۲	حنابندان
۷۷	پاگشا
۸۰	مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد
۹۲	جشن عروسی در خانه‌ی داماد
۹۷	زفاف
۹۹	جاخالی فرستادن
۱۰۱	باورهای عروسی
۱۰۳	فصل سوم: مرگ
۱۰۴	آداب، رسوم و باورهای احتضار
۱۰۵	اعلام خبر مرگ
۱۰۶	نحوه‌ی نگهداری میت
۱۰۷	غسل میت
۱۰۸	تشییع جنازه
۱۰۸	تدفین
۱۱۰	مراسم سوگواری
۱۱۲	یاوری در سوگواری
۱۱۳	باورهای مربوط به مرگ
۱۱۶	کتاب‌نامه
۱۱۸	نمایه
۱۳۱	چکیده‌ی انگلیسی

تبرستان
www.tabarestan.info

راهنمای آوا نوشت کتاب* تبرستان

www.tabarestan.info

آواها:

a: (ا) فتحه (مانند ساره = sarəə = قالب پتیر)

â: فتحه کشیده (وارش = vâreš = باران)

i: ئی (تیج = Tij = تیز)

u: او (مانند ضمیر سوم شخص مفرد)

e: کسره

ê: کسره بلند

o: (ا) ضمه

ə: کسره‌ی بی‌رنگ در زبان گیلکی (مانند رشت: rəšt)

حرف‌ها: b = ب / p = پ / t = ت / s = ث، س، ص / z = ج / ç = چ / h = ح، ه /

x = خ / d = د / z = ز، ذ، ض، ظ / r = ر / š = ش / f = ف / q = ق / k = ک / g =

گ / l = ل / m = م / n = ن / v = و / y = ی.

* آوانویسی در این اثر، شیوه‌ی مولفان کتاب است.

پیش‌گفتار

موجودات، اشیا، پدیده‌های طبیعی و به طور کلی همه‌ی آنچه در این کره‌ی خاکی وجود دارد، بر بستر زمان در حال تغییر و تحول مستمر است. جهان و هر چه در آن است زمانمند و کرانمند است؛ در عبور از زمان تغییرات و رخدادهایی عمده و اساسی در زندگی آدمی به وجود می‌آید که در حیات زیستی و فرهنگی او تأثیرگذار است. در جهان هستی، زندگی آدمی و رویدادهای نیک و بدش در بین دو رخداد مهم ولادت و مرگ می‌گذرد. آدمی با مرگ زاده می‌شود و زمانی که به این همزاد و همراه خویش می‌پیوندد، بی آن‌که در دایره‌ی هستی گم شود، چهره می‌گرداند و روی در نقاب خاک می‌کشد. او در طول زندگی‌اش مجبور به طی منازلی است که او را دست به دست تا ملاقات مرگ می‌برد. البته مرگی که نیستی نیست و به باور دینی، گذاری است از دنیای فانی به جهان باقی. آدمی با مرگ زندگی دیگری را می‌آغازد و شادمانی و نیک‌فرجامی‌اش نه تنها به نتیجه‌ی اعمال او در طول زندگی‌اش باز می‌گردد، بلکه به آنچه دیگران در زمان مرگ و پس از آن در حق او روا می‌دارند، بستگی دارد.

جهان از منظر اساطیر و ادیان آکنده از نیروهای خیر و شر است. به روایتی این نیروها در گذرگاه‌های حساس و بحرانی زندگی مانند تولد، بلوغ، ازدواج، بارداری، زایمان و مرگ حضور پررنگ‌تری دارند. انسان با تمهیداتی، مانند برگزاری آیین‌ها، آداب و رسوم و رعایت شایسته‌ها و ناشایسته‌ها به یاری خیر و مقابله با شر برمی‌خیزد، ویژگی‌های نیک، این رویداد را تقویت می‌کند و پلشتی و پلیدی‌های آن را از بین می‌برد. انسان با

دست زدن به آیین‌ها و انجام دادن آداب و رسوم می‌تواند در برابر سختی‌ها و مشکلات بایستد و امیدوارانه به زندگی خویش ادامه دهد. به نظر آرنولد وان گنپ (Arnold.van. Gennep) مناسک گذر شامل سه مرحله‌ی جدایی، انتقال و پیوستگی است. نخست، فرد از جامعه طرد می‌شود، مدتی در انزوا و در دوره‌ی انتقالی به سر می‌برد و در نهایت تغییر جایگاه می‌دهد و با نقشی جدید به جامعه باز می‌گردد (عسکری: ص ۴۸۴). جامعه با جشنواره‌هایی که به مناسبت یکی از رویدادهای مهم زندگی برگزار می‌شود، بر محدودیت‌های غلبه‌ناپذیر طبیعت پاسخ می‌گوید و می‌کوشد تا انسان را از بیم و هراس‌های فردی برهاند (دو وینیو: ص ۱۱). انسان با برپایی این جشنواره‌ها که با تجلیات نوعی پویایی و در مواردی انعکاس‌دهنده‌ی آرزوهای آرمانی است وجود خود را ابراز می‌کند (همان‌جا). بخش وسیعی از این کتاب نتیجه‌ی پژوهش‌های میدانی گردآورندگان این کتاب از طریق مشاهده‌ی مشارکتی و غیرمشارکتی، مصاحبه‌های هدایت‌شونده و آزاد، و قسمتی هم حاصل کار تحقیقی بر متن‌های دیگران است. ناگفته پیداست که در این کتاب آداب و رسوم و آیین‌های سنتی مدّ نظر بوده است. تاریخ مطالعه تا سال ۱۳۵۰ ش، یعنی چند سال پس از اصلاحات ارضی و قبل از تغییرات اساسی در ساختار اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی گیلان است.

در فراهم آمدن این کتاب بسیاری از عاشقان و علاقه‌مندان به فرهنگ گیلان با ما مساعدت کرده‌اند که از همه‌ی آنان سپاس‌گزاریم. از میان این یاوران خوب و همیشگی، یاد دوست عزیز و ارجمند درگذشته‌ی ما، منصور بنی‌مجیدی، شاعر خوب آستارایی را گرامی می‌داریم.

فصل یکم

بارداری، زادن و کودکی

در دین زرتشت آمده است: «به دین گوید که من مردمان را ده گونه فراز آفریدم: نخست آن کیومرث روشن و سپیدچشم است تا ده گونه، که یکی کیومرث است و تا نهم از کیومرث باز بود، تا دهم کپی است [که از] مردمان فروترین خوانده شود» (فرنیغ دادگی: ص ۸۵).

در دین اسلام پروردگار در قرآن مجید می فرماید: «اوست آن خدایی که خلق کرد شما را از یک تن که آدم است و قرار داد از آن یک تن جفت او را که حواست تا آرام بگیرد آدم از اضطراب تنهایی به جفت خود، اما بعضی از اولاد آدم چون مباشرت کرد مردی با جفت خود و حامله شد آن جفت به حمل سبکی و مدتی ماند به حال حمل چون سنگین گردید به حملش، خواندند آن مرد و زن پروردگار خود را که اگر بدهی ما را فرزندی تمام خلقت و بی عیب، می باشیم ما البته از شکرکنندگان» (سوره ی ۷، آیه ۱۸۹. یاسری: ص ۱۱۹).

در گیلان یکی از انگیزه‌های بسیار مهم ازدواج، داشتن فرزندان، به ویژه پسر بود: پسر را در زمان حیات خود یاور و انسجام‌دهنده‌ی خانواده و بعد از مرگ یادگار خانواده و سبب ماندگاری نام می‌پنداشتند. اگرچه امروزه نیز علاقه به پسر وجود دارد، ولی در شهرها نگاه‌ها کم و بیش تغییر کرده و فقط در روستاها داشتن پسر اهمیت خود را حفظ کرده است.

در گذشته، خانواده‌ها پس از ازدواج فرزندان خود با تمهیدات و نمادهایی نیت و آرزو می‌کردند که اولین فرزندشان پسر شود، هم چنین

برای پیش‌بینی جنسیت نخستین فرزند، آنان تفأل می‌زدند که شرح آن‌ها در بخش عروسی خواهد آمد.

در قرآن مجید آمده است: «برای خداست پادشاهی آسمان‌ها و زمین. می‌آفریند آن چه می‌خواهد، می‌بخشد هر که را خواهد اولاد دختر و می‌بخشد هر که را خواهد پسر» (سوره ی ۴۲، آیه ی ۴۹. باسری: ص ۳۶۰).

تمهیداتی برای باروری: اگر مدتی از ازدواج دختر و پسر می‌گذشت و صاحب بچه نمی‌شدند، خانواده‌ها هراسان و دلواپس می‌شدند که نکند اجاق عروس کور باشد و خانه‌شان سوت و کور بماند. آن چه به حساب نمی‌آمد سهم مرد در بچه‌دار نشدن بود. خانواده‌ها همه‌گونه تمهیداتی را فراهم می‌کردند تا عروس و داماد صاحب بچه شوند، ولی اگر موفق نمی‌شدند، حق مرد می‌دانستند که با داشتن همسر یا پس از جدایی از او، زنی دیگر اختیار کند.

برای بچه‌دار شدن زن نازا به بقاع متبرکه، قدمگاه‌های مقدس و مساجد محل توسل می‌جستند و چراغ نفتی، نفت، شمع، لباس نوزاد، آش صدیقه طاهره (س)، سفره‌ی حضرت رقیه (س) و سفره‌ی حضرت ابوالفضل (ع) نذر می‌کردند.

زن و شوهری که طالب دختر یا پسر بودند، نیت می‌کردند و لباس نوزاد دخترانه یا پسرانه در بقاع متبرکه می‌گذاشتند تا حاجت بگیرند. زن نازا را نزد دعانویس می‌بردند و از او چاره می‌خواستند. زن نازا به توصیه‌ی دعانویس، کاغذ دعا را درون آب می‌انداخت و آب را سر می‌کشید یا با آن سر و تن خویش را می‌شست، گاه نیز زن نابارور تا زمان گرفتن نیازش، دعا را درون پارچه‌ای می‌پیچید، آن را دور کمرش می‌بست یا به گردنش می‌آویخت.

در پاره‌ای از روستاهای گیلان، از جمله طالب‌آباد بندرانزلی، در شب قتل حضرت علی (ع)، یکی از بستگان زن نازا، پنهانی استکان، نعلبکی یا زیردستی‌ای را از مسجد یا خانه‌ای که در آن مراسم سوگواری برگزار بود، برمی‌داشت و به زن نابارور می‌داد. اگر تا سال بعد زن بچه‌دار می‌شد، همان زنی که ظرف را برداشته بود، در شب قتل طبق نیت خود ظرف را برمی‌گردانید یا چند برابر آن را به صاحب‌اش پس می‌داد (طاهری: آبان ۱۳۷۱، ص ۱۰).

زن نابارور یا یکی از بستگان نزدیک او، پارچه‌ای سیاه رنگ و قیمتی را برای علامت مسجد نذر می‌کرد و پس از برآورده شدن نیازش، پارچه را در سال بعد و در شب قتل حضرت علی (ع) به علامت مسجد می‌بست و بعد از سوم امام، متولی مسجد پارچه را برای خود برمی‌داشت (همان‌جا). زن نابارور به زیارت یکی از اماکن متبرک می‌رفت و به نیت بارورشدن، یک رشته نخ به ضریح یا بر آستان در آن زیارتگاه می‌بست، یک گهواره کوچک در کنار ضریح می‌گذاشت و چوبی را هم به عنوان کودک درون آن قرار می‌داد (عبدلی: ص ۱۰۶).

در تالش و مناطق تالش‌نشین هم جوار، مقداری از گیاه «هَوَ جَوَا» را به صورت پودر درمی‌آوردند و مقداری روغن دنبه به آن می‌افزودند، این معجون را به صورت هفت قرص درست می‌کردند. یکی از قرص‌ها را زن نازا به صورت شیاف داخل آلت خود قرار می‌داد و بقیه را هر روز یک عدد قبل از صبحانه می‌خورد (همان: ص ۱۰۶).

در مناطق تالش‌نشین، زن نابارور در روزهای شنبه و چهارشنبه می‌ایستاد، یک نفر استخوان آرواره و دندان‌گرگ را از نزدیکی پیشانی این زن می‌انداخت. این عمل را در روز شنبه یک بار و در روز چهارشنبه دوبار

انجام می‌دادند. این عمل را عبور از دم‌گرگ می‌گفتند (همان‌جا).

بارداری: زن از روزی که وجودی را درون خود حس می‌کند که هم‌جزیی از او و هم وجودی مستقل است، عواطف ژرف مادری‌اش قوت می‌یابد و با این حس زیبای غریب، تمامی مشکلات ناشی از باروری را با صبر و حوصله به جان می‌خورد.

ویار (ایشاکونی) زن آبستن نوید می‌داد که نوزادی در راه است و منسوبان نزدیک همه دوست داشتند جنس جنین را بدانند. از آن‌جا که راهی برای تشخیص جنس جنین وجود نداشت به انواع تفرافال روی می‌آوردند و درباره‌ی جنس جنین و تعداد آن گمانه‌زنی می‌کردند و گاه نیز از رنگ و اندازه‌ی اندام و حالت‌های زن باردار جنس جنین را حدس می‌زدند.

پیش‌بینی جنسیت جنین: اندکی نمک بر سر زن آبستن می‌ریختند، اگر زن دست بر دهان می‌کشید، نشانه‌ی پسرزایی او بود و اگر بر سر یا سینه‌اش دست می‌کشید، گمان دخترزایی‌اش می‌رفت.^۱

زهره‌ی مرغ را که از شکم‌اش درمی‌آوردند، بر آتش می‌افکندند، اگر با صدا می‌ترکید، جنین پسر و اگر بی‌صدا می‌سوخت و پفی اندک می‌کرد، جنین دختر بود.

به نام زن آبستن چوب کبریتی را به تار عنکبوتی می‌آویختند، پس از دو

۱. دامنه‌ی گسترش و انتشار بسیاری از باورها و آداب و رسوم آیین‌های گذر در گیلان بیش از محدوده‌ی جغرافیایی گیلان است که در این کتاب مجال بررسی آن‌ها نیست، در این زمینه نک:

- آیین‌های گذر در ایران، محمد اسدیان، تهران: انتشارات روشنان، ۱۳۸۴؛

- از خشت تا خشت، محمود کتیرایی، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۸؛

- فرهنگ عامیانه مردم ایران، صادق هدایت، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸.

بارداری، زادن و کودکی / ۱۹

سه روز باز می‌گشتند و چوب کبریت را بررسی می‌کردند، اگر عنکبوت به دورش تار تنیده بود، می‌گفتند: جنین پسر است و اگر تنیده بود، می‌گفتند: جنین دختر است (کلاچاه خمام شهرستان رشت).

اگر گوسفندی را به خاطر رفع بلا و صدقه در راه خدا قربانی می‌کردند، موقعی که سرگرم پاک کردن کله‌ی گوسفند بودند، اگر ماهیچه‌های فک همراه فک بالا جدا می‌شد، می‌گفتند: جنین پسر است و اگر ماهیچه‌ها در فک باقی می‌ماند، گمان می‌بردند که جنین دختر است. در کله‌ی ماهی سفید استخوان صلیب‌مانندی وجود دارد که از یک سو مقعر و از سوی دیگر محدب است. از آن جا که باور داشتند دختر پس از به دنیا آمدن طاق‌باز و پسر، دمر بر خشت می‌افتد، زمانی که کله‌ی ماهی را می‌خورند، این استخوان را تمیز می‌کردند و به نیت مشخص شدن جنس جنین، آن را سه بار دور سر زن باردار می‌گرداندند و به زمین می‌انداختند. اگر طرف مقعر استخوان بالا می‌ماند (مانند افتادن دختر بر خشت) جنین دختر و اگر طرف محدب به طرف بالا قرار می‌گرفت (مانند افتادن پسر بر خشت) جنین پسر بود.

تالش‌ها کله‌ی بزرگی را از بدن حیوان می‌کنند، آن را در میان آتش می‌انداختند، اگر در حال سوختن با صدا می‌ترکید، جنین پسر و اگر بی‌صدا می‌ترکید، جنین دختر بود (عبدلی: ص ۱۰۷).

اگر در خارج از خانه وسیله‌ی زنانه‌ای پیدا می‌کردند، می‌گفتند: جنین دختر است و اگر وسیله مردانه بود، می‌پنداشتند که جنین پسر است (همان‌جا).

کله‌ی گوسفندی را به زن باردار می‌دادند تا تمیز کند. وقتی آرواره‌ی کله را چاک می‌داد، اگر زبان کوچک کله، پرزدار بود، می‌گفتند: جنین پسر

است، در غیر این صورت باور داشتند که جنین دختر است (همان‌جا).
اگر زن باردار به ترشی و خوردنی‌های سرد و مرطوب مانند ماست،
کاهو، اخته و... علاقه داشت، نشانه‌ی دخترزایی و اگر به خوردنی‌های
گرم‌مازا و گرم تمایل داشت نشانه‌ی پسرزایی بود.

زن باردار اگر به گِل سرشویی و یار می‌کرد، نشانه‌ی دخترزایی بود.
چرخش جنین در رحم مادر، در چهار ماهگی نشانه‌ی دخترزایی و در
پنج ماهگی نشانه‌ی پسرزایی بود (فستکه‌ی خام).
اگر جنین در چند ماه اول بیشتر در سمت چپ شکم قرار می‌گرفت، بر
این باور بودند که جنین دختر است و اگر در سمت راست می‌ماند،
می‌گفتند پسر است (عبدلی: ص ۱۰۷).

اگر صورت زن آبستن کک‌ومکی می‌شد، می‌گفتند: دختر به دنیا
می‌آورد. کبودی لب زن باردار نشانه‌ی دخترزایی بود. اگر شکم زن باردار
کوچک‌تر از حد معمول بود، باور داشتند جنین پسر است (همان‌جا).
اگر باسن زن آبستن بزرگ می‌شد و به اصطلاح کفل می‌کرد، می‌گفتند:
دختر می‌زاید. اگر زن باردار چهره‌اش در شکم اول به رنگ سیاه
درمی‌آمد، باور داشتند که پسر می‌زاید و اگر گونه‌اش گل می‌انداخت،
می‌گفتند: جنین دختر است.

اگر شکم زن آبستن نوک تیز می‌شد، می‌گفتند: جنین پسر است و اگر
پهن می‌شد، باور داشتند که جنین دختر است. اگر چهره‌ی زن آبستن
زیباتر از قبل می‌شد، می‌گفتند: پسر می‌زاید و اگر گرفته‌تر و پیرتر نشان
می‌داد، می‌گفتند: جنین دختر است.

اگر زن حامله زرنگ و چابک می‌شد، باور داشتند جنین پسر است و
اگر تنبل و بی‌حال بود، می‌گفتند: جنین دختر است.

زن باردار اگر در ماه‌های آخر بارداری نمی‌توانست پاهای خود را روی هم بگذارد، می‌گفتند: دو قلو می‌زاید.

باورهای دوران بارداری: جنین در رحم مادر از رویدادهای مهم زمان بارداری است. باور داشتند اگر به هنگام جنیندن جنین، زن آبستن به کس یا چیزی نگاه کند، جنین از نظر ظاهری همانند آن کس یا چیز خواهد شد. لذا زن آبستن سعی می‌کرد افراد زیبارو و چیزهای قشنگ را بنگرد. باور داشتند اگر زن آبستن به هنگام پاره کردن شکم مرغ و ماهی به آن‌ها نگاه کند فرزندش لب شکری می‌شود، از این روی زن آبستن به گل و آسمان می‌نگریست.

نگریستن زن آبستن به خورشیدگرفتگی یا ماه‌گرفتگی را سبب لکه‌دار شدن چهره‌ی جنین او می‌دانستند. باور داشتند اگر در آن هنگام جنین به جنبش درآید، لکه‌ی جگری رنگ زشتی، مانند خال بسیار بزرگ، بخشی از چهره‌ی جنین را خواهد پوشاند.

باور داشتند اگر زن حامله در ظرف دهان گشادی، مانند قابلمه، دیگ و... آب بنوشد، دهان نوزاد گشاد و بزرگ خواهد شد. خوردن غذا در چنین ظرفی را هم جایز نمی‌دانستند و تصورشان بر این بود که کله‌ی جنین بزرگ می‌شود.

باور داشتند اگر زن آبستن شفتالو بخورد، جنین پر مو می‌شود. قرار دادن شفتالو در جیب یا لیفهی تنبان زن باردار را نیز موجب پرمویی جنین می‌دانستند.

خوردن میوه‌های دو قلو و دارای یک دم، مانند آلوچه، گیلاس و آلبالو را سبب دو قلو زایی تصور می‌کردند.

در ماه آخر آبستنی، زن باردار بر سنگ نمی‌نشست، چرا که بر این باور

بود پشت یا کمر جنین لکه‌دار می‌شود.

اگر زن باردار به یک خوردنی میل می‌کرد، مقدار کمی از آن بدو می‌دادند، چون باور داشتند جنین معیوب می‌شود.

زن باردار از خوردن گوشت گاو و تئرب پرهیز می‌کرد، چون خوردن این خوراکی‌ها را سبب ورم جنین و زایمان سخت می‌دانستند (عبدلی: ص ۱۰۸). زن آبستن اگر زیاد ماهی می‌خورد، باور داشتند که چشم فرزندش آبی خواهد شد. اگر زن باردار آب تیره‌ی رودخانه را می‌نوشید، بر این باور بودند که جنین او دختر خواهد شد.

مردم تالش باور داشتند، اگر جوشانده‌ی شُم قاطر را به زن آبستن بخورانند، جنین سقط می‌شود (همان: ص ۱۰۷).

اگر کسی از روی پاهای زن آبستن، هنگامی که نشسته و پاهای خود را دراز کرده بود، رد می‌شد، فوری می‌بایست برمی‌گشت، وگرنه زن دچار سخت‌زایی می‌شد. برای رفع سخت‌زایی، به هنگام زایمان، زن را سه بار از میان پاهای کسی که از روی پاهایش گذشته بود، عبور می‌دادند (همان: ص ۲۰۴).

مردم تالش بر این باور بودند که زن حامله نباید توت وحشی بخورد، چرا که بچه‌اش شرور می‌شود. اگر کسی به زن حامله پشت می‌کرد و می‌نشست، باور داشتند که در روز محشر آن فرد زن حامله را کول خواهد گرفت (همان: ص ۱۱۳).

عده‌ای باور داشتند که در آخرین ماه بارداری، زن حامله باید از آمیزش جنسی اجتناب کند، چرا که اگر جنین دختر باشد این عمل زشت است. آل‌زدگی و آزار دیوان، همواره از خطرهای تهدیداتی بود که در کتاب‌های دینی نسبت به آن‌ها هشدار می‌دادند و انسان را

برای دفع آن‌ها توصیه به رعایت شایست‌ها و ناشایست‌ها می‌کردند. در کتاب شایست‌نشایست، که دربرگیرنده‌ی مباحث و احکام فقهی زرتشتی است، می‌خوانیم: «یکی، این که چون زن آبستن باشد، تا بتوان آتش را باید خوب پرهیز [نگهداری، حرمت] کرد [و] در خانه نگاه داشت...» (شایست‌ناشایست: ص ۵۵).

زن باردار در چهل روز اول بارداری برای این که دچار چله‌زدگی نشود، سنجاق یا سوزنی را به لباس خویش وصل می‌کرد. او در این مدت سعی می‌کرد با تازه عروس، زن زائو، زن باردار و حتی گاو یا سگی که در دوره‌ی چله به سر می‌برد، برخورد نداشته باشد. اگر دوزن در چله با هم مواجه می‌شدند، هر دو در کف دست خود کمی نمک می‌ریختند و هر یک از کف دست دیگری کمی نمک بر می‌داشت و می‌خورد و می‌گفت: "چله من مال من، چله تو مال تو"، چله‌گیر نمی‌شدند.

در آخرین ماه بارداری، زن حامله به تنهایی از خانه بیرون نمی‌رفت، به‌ویژه شب‌ها. گمان بر این بود که در این ماه اگر از خانه خارج شود آل (پارس؛ مضرت) به او آسیب می‌رساند.

زایمان: زن باردار تحت نظر و رژیم خاص بود. فقط باورها در مورد جنین رعایت نمی‌شد، بلکه در باورهایی که به سخت یا آسان‌زایی مربوط بود، زنان وسواس زیادی از خود نشان می‌دادند. در عصر بی‌پزشکی و بی‌دوایی که همه چیز می‌بایست به دست مامای محلی (موما) انجام می‌پذیرفت، سخت‌زایی گاه جان مادر و کودک را با خطر مرگ روبه‌رو می‌کرد و خانواده را از هم می‌پاشید. از این روی باورها به دقت رعایت می‌شد. آن‌گاه که دردهای نزدیک زایمان «وراکفه درد» (vərə.kəfə.dərd) ظاهر می‌شد. مردم باور داشتند که دختر چند ساعتی

زودتر از پسر به دنیا می‌آید. ظهور این درد در کمر و پهلوها، خبر از نزدیکی زایمان می‌داد.

درد آغازین، «کالِ درد» (kāl.ə dərd) چندان سخت نبود. در چهارمین درد کودک متولد می‌شد (پاینده لنگرودی: ص ۲۰). در این مدت همه چیز آماده می‌شد؛ تشت، آب جوش، پارچه‌ی تمیز، قیچی، کاسه‌ی روغن، شربت‌های مقوی پر از تخم ریحان، آب نبات، لباس، قُنداق، منقل، اسپند، به‌خصوص اسپندی که از علم‌بری‌های محرم و صفر و روز چهارشنبه‌ی آخر سال فراهم شده بود. کسی را دنبال ماما می‌فرستادند. زنان جوان خانواده، آن‌هایی که در اولین زایمان دچار سخت‌زایی نشده بودند، زائورا در میان می‌گرفتند و به او روحیه می‌دادند. ماما که می‌رسید، اتاق را خلوت می‌کردند. مجموعه‌ی مسی را می‌آوردند و در آن تکه‌ای حصیر و در دو طرف آن شش خشت^۱ قرار می‌دادند. زمانی که درد شدید می‌شد، ماما اشاره می‌کرد و اطرافیان آهسته شکم زائورا در جهت خروج نوزاد با روغن می‌مالیدند و کودک را در وضعیت طبیعی قرار می‌دادند. بعد او را به سوی خشت‌ها می‌بردند و بر دو پا روی خشت‌ها به صورت چمباتمه (پاچوک) می‌نشاندند. زنی در مقابل می‌نشست که زائوی مضطرب دست در گردنش می‌کرد و زور می‌زد و ماما در پشت سر زائو برای کمک در به دنیا آوردن و گرفتن (جیگفتن؛ Jigiftən) نوزاد می‌نشست.

در باورهای مذهبی هست که جنین نمی‌خواهد به دنیا بیاید. فرشته‌ای

۱. «شش، عدد آفرینش است، چه، خدای پیش‌نمونه‌های وجود را در شش نوبت می‌آفریند و آدمی را به ششمین نوبت، هستی می‌بخشد.» (آیین‌های گذر در ایران، ص ۵۵)

بارداری، زادن و کودکی / ۲۵

مأمور فرستادن او به جهان فانی می شود، نهیب اش می زند که هنگام کوچ است، اما کودک جا خوش کرده است و دل بر نمی کند. زمانی که نهیب دوم فرشته هم کاری از پیش نمی برد، فرشته ی رحمت آهسته بر پس گردن او می زند و جنین با سر فرومی افتد.

در بعضی از روستاهای تالش نشین شمال و شمال غربی گیلان، ماما و وردست او، زائو را در وضعیت مناسبی روی دشت ها و پاهایش نگه می داشتند و با مالیدن بر شکم و پهلوهای او، نوزاد را در وضعیت طبیعی قرار می دادند. آنان برای تسهیل در زایمان، یک بطری در اختیار زائو می گذاشتند تا با تمام توان خویش در آن بدمد. ماما در پشت زائو و وردست در مقابل زائو می نشست و در به دنیا آوردن نوزاد کمک می کردند (عبدلی: ص ۱۰۸).

تمهیداتی برای آسان زایی: برای زن سخت زای اسپند دود می کردند. شمعی را که از امامزاده یا مکان مقدسی برداشته بودند، می افروختند. انگشتر عقیقی را که بر آن نام پنج تن آل عبا حک شده بود، در انگشت زن سخت زای می کردند.

چند کیلو برنج خوراکی خانواده را بر سر و شکم زائو می ریختند. اگر روز بود، مثنی از برنج را برای ماکیان خانه می پاشیدند تا بخورند و دعا کنند که زائو آسان فرزندش را به دنیا بیاورد.

از ملأ «فارغ نامه» می گرفتند و بر ران راست زن زائو می بستند و کسی از باسوادان یا ملأی ده را به خانه می آوردند تا در اتاق مجاور با صدای بلند سوره ی «مریم» را بخواند. به مؤذن پول می دادند که در همان هنگام بر فراز گل دسته ی مسجد مناجات کند. ای آن که به ملک خویش پاینده تویی....

لباس‌های نوزاد را می‌جستند، اگر دگمه‌هایش بسته یا بندک‌هایش گره خورده بود، باز می‌کردند. اگر روسری بر سر زائو بود برمی‌داشتند. گوسفندی را برای قربانی کردن نذر می‌کردند.

دختر بچه‌ای را وامی‌داشتند تا تخم مرغی را زیر پیراهن خود بگیرد، دو سه دور در حیاط خانه بدود، و بعد به اتاق زایمان برود و تخم مرغ را از زیر پیراهن، بر سر زائو رها کند و بگوید: من زاییدم، تو نمی‌خواهی بزایی؟ ماما دستان خود را به روغن آغشته می‌کرد، چندین بار به زیر چانه‌ی زن زائو فشار می‌داد. موهای زائو را به دهانش فرو می‌کردند تا به او حالت تهوع دست دهد، آن‌گاه با فشار ناشی از استفراغ، نوزاد زودتر به دنیا می‌آمد و خونابه و جفت نیز بیرون می‌ریخت. یک صفحه‌ی قرآن مجید را داخل کاسه‌ی آب می‌کردند، آب را به زن زائو می‌خوراندند. ماما با صدای بلند چندین بار مادرشوهر زن زائو را صدا می‌کرد تا زائو بترسد و بچه‌اش را زودتر به دنیا بیاورد (شالمای شفت).

حدود چهل زرده‌ی تخم مرغ را درون کاسه‌ای هم می‌زدند تا کشدار شود، سپس مقدار کمی از آن را داخل مهبل زن زائو می‌ریختند تا بچه بر اثر سُرخوردن زودتر به دنیا بیاید (ویشکانک سنگر).

در روستای بلسبینه‌ی رشت برای زن سخت‌زاکسی را خبر می‌کردند تا مناجات بخواند. مناجات‌خوان به بالای درخت یا تالار خانه می‌رفت و می‌خواند: درهای امید بر رخم بسته شده، بگشای خدایا که گشاینده تویی. الهی به خون گلوی حسین، بگشای خدایا که گشاینده تویی، یا الله یا مقلب القلوب. الهی به حق هشت و چهارت بگشای خدایا که گشاینده تویی. یا الله، یا مقلب القلوب. (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۱).

در بعضی از روستاها، به هنگام زایمان زنان سخت‌زا، در مجاور زائو با

تفنگ سرپر تیر خالی می‌کردند به این باور و امید که در تسریع و تسهیل زایمان کمک کنند.

هنگام زایمان برای آسان‌زایی، یک نفر در حالی که پای راست خود را روی شانه‌ی زائو گذاشته بود سوره‌ی مریم را می‌خواند. یک عدد تخم‌مرغ را از گوشه‌ی بالای درِ خانه به زمین می‌انداختند. گیاه پنجه‌ی مریم خشکیده را در ظرفی پر از آب می‌گذاشتند تا با باز شکفتن آن زائو از درد زایمان فارغ شود (عبدلی: ص ۱۰۸).

باور داشتند دختران نباید در اتاق زایمان حضور داشته باشند که زائو سخت‌زا می‌شود و یا سخت‌زایی زائو به آنان سرایت می‌کند. اگر هم دختری وارد اتاق می‌شد برای رفع سخت‌زایی زائو، دامن دختر را چاک می‌دادند. زن حامله را هم به اتاق راه نمی‌دادند و باور داشتند ممکن است سخت‌زایی را به هم منتقل کنند.

اگر زن حامله در اتاق زایمان حضور می‌یافت، انگشت بزرگ پای او را با باریکه‌ای از پارچه (تیریشه) می‌بستند و می‌گفتند: درد تو مال تو، درد زائو مال خودش. با این کار هیچ یک سخت‌زایی را از دیگری نمی‌پذیرفت.

تولد: بانگ شهیق نوزاد بر تمامی رنج‌های مادر و اطرافیان التیامی می‌شد. ماما جفت (دیز) نوزاد را با تیغ یا قیچی که با آتش و آب جوش آن را کمی ضد عفونی کرده بودند، می‌برید. اگر پهلو و شکم زائو نیز متورم بود، محل تورم را تیغ می‌زد. ماما با خواندن اسامی چهار نسل پیامبر ناف نوزاد را می‌برید. او می‌خواند: عبدالله بن عبدالمطلب بن عبدالحاشم بن عبدالمناف و آن‌گاه پس از بردن نام عبدالمناف می‌گفت: بزَن به ناف، و ناف نوزاد را قطع می‌کرد.

ماما برای بهبود زخم ناف نوزاد و افتادن باقی مانده‌ی آن، انتهای ناف را با نخ‌ی محکم می‌بست و زائو هر روز مقداری از شیر خود را روی ناف نوزاد می‌ریخت تا زایده‌ی باقی مانده زودتر بیفتد. جفت نوزاد را در زیر خاک طویله یا گوشه‌ای از خانه چال می‌کردند. ناف افتاده را درون پارچه‌ای گره می‌زدند و معمولاً با نخ ابریشمی به گهواره می‌بستند تا خوراک ماکیان نشود، باور داشتند اگر مرغ و خروس آن را بخورد، روح شیطانی در نوزاد دمیده می‌شود. پس از یک سال، ناف در پارچه گره زده را به دست نوزاد می‌سپردند تا بچه بدون آن که کسی متوجه شود، آن را گم کند.

در روستاهای تالش نشین شمال و شمال غربی گیلان، ماما هفت بار سوره‌ی حمد را می‌خواند و آن گاه ناف کودک را می‌برید. اگر افتادن جفت به تأخیر می‌افتاد، ماما با دسته‌ی جار و روی شکم زائو فشار می‌آورد و یک بطری به او می‌داد تا در آن بدمد و خود نیز با انجام کارهایی برای افتادن جفت به زائو کمک می‌کرد. جفت را اغلب در جایی مناسب و در گوشه‌ای از چهار دیواری خانه دفن می‌کردند. ماما تا زمان افتادن ناف نوزاد، هر روز به او سرکشی می‌کرد و اگر ناف دچار عفونت شده بود، روی آن زردچوبه می‌پاشید تا مداوا شود (عبدلی: ص ۱۰۹).

ماما نوزاد را درون یک تشت با آب نیم‌گرم می‌شست. در روستای چمچال رودبار، ماما ضمن خواندن آیه‌ای از قرآن مجید، این کار را انجام می‌داد و شستن نوزاد تازه به دنیا آمده را غسل مولود می‌گفتند (طاهری: ۱۳۷۴، ص ۱۴۴). پس از تمیز و خشک کردن نوزاد، او را در کهنه‌ای قنداق می‌کردند. لباس نوزاد پیراهن کوتاه معمولاً سفید و گاه سربند بود. دستمال را دور سر نوزاد می‌بستند تا سر بچه گرد شود. ماما در گوش

نوزاد اذان می‌گفت. موقعی که زائو غش می‌کرد، به او شربت می‌خوراندند و جُل زیر دماغ او آتش می‌زدند تا به هوش بیاید.

به محض تولد نوزاد، ماما انگشت خود را در لیوان آب نبات می‌کرد و سپس آن را در گلوی نوزاد فرو می‌برد تا گلوی نوزاد باز شود و راحت تر نفس بکشد. آن‌گاه مقدار کمی روغن حیوانی به دهان نوزاد می‌چکاند تا توان شیر خوردن داشته باشد (شالمای شفت). نوزاد را در سمت چپ مادر می‌خواباندند تا با صدای ضربان قلب مادر آرام بگیرد. اگر نوزاد در جمعه متولد می‌شد، هم‌وزن نوزاد نان و برنج بین مستمندان تقسیم می‌کردند.

پس از تولد نوزاد، به‌ویژه اگر اولین نوزاد پسر بود، خبررسانی به پدر و مادر عروس و داماد و گرفتن مژدگانی (موشتلوق؛ mušto loq) رواج داشت. معمولاً پسران و دختران جوان خبر ورود نوزاد را به سرعت می‌رسانیدند و انعام می‌گرفتند (بشرا: ۱۳۵۴).

پرهیز غذایی زائو: زن زائو به مدت ده روز می‌بایست از خوردن بعضی از غذاها و نوشیدن آب سرد اجتناب می‌کرد. این پرهیز غذایی به‌ویژه زمانی که نوزاد پسر بود، ضرورت بیشتری داشت، چرا که برای پسر به لحاظ اقتصادی و اجتماعی ارزش بیشتری قایل بودند. مادر به مدت چهل روز نمی‌بایست گوجه فرنگی، عسل، خربزه، هنداونه، خیار، گوشت گاو، مرغ، ماهی و غذاهای نفاخ مثل سیر و پیاز می‌خورد. باور داشتند که غذاهای نفاخ در زمان بارداری، موجب متورم شدن جنین و پس از زایمان سبب بزرگ شدن و ورم بیضه‌های نوزاد پسر می‌شود. در روستای پیرسرای فومن و روستاهای هم‌جوار آن معتقد بودند که اگر زن زائو تا چهل روز پس از زایمان عسل، گوشت، مرغ و شیر بخورد، نوزاد با خوردن

شیر زائو دچار جن‌زدگی می‌شود. می‌گفتند که گوشت گاو نفاخ است. اگر مرغی را سر می‌بریدند و برحسب تصادف نوزاد مریض می‌شد، معتقد بودند که بیماری بچه به دلیل عطر مرغ است، پس سربریده مرغ و مبلغی پول به ملّای ده می‌دادند تا مرغ را از خانه بیرون ببرد. مرغ، ماهی و گوشت را تا چهل روز به خانه‌ی زائو نمی‌بردند. در روستای طالب‌آباد انزلی، ماما به زن تازه‌زاییده سفارش می‌کرد که دو الی سه روز زیره و دارچین دم کرده و پنج تا ده روز روغن زیتون، برنج غریب و مربا نخورد. در روستای پیش‌حصار فومن غذای زائو کره، تخم‌مرغ و برنج بود و زنان مجرب و سالمند به زائو سفارش می‌کردند که مدت پانزده تا بیست روز با غذای خود کمی ماهی شور بخورد. در بعضی از روستاها نیز ماما برای رفع دل‌درد پس از زایمان خوردن آب فلفل را به زائو توصیه می‌کرد (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۱). در بیشتر شهرستان‌های گیلان، پس از زایمان به زائو نوعی حلّوای کاجی (قیماق) می‌دادند که قوّت بگیرد و شیرش زیاد شود. تا چهل روز اگر گوسفندی در خانه ذبح می‌کردند، گردنش را به زائو می‌دادند تا نوزاد قوی و گردن کلفت شود. در برخی از روستاهای تالش نیز باور داشتند که اگر زائو گوشت شکار بخورد، شکاربان دیگر قادر به شکار نخواهد شد (عبدلی: ص ۱۱۱).

مزدِ ماما: ماما برای هر زایمان، گهواره‌بندان، حمام دهه و چله، علاوه بر دریافت مبلغی پول، مقداری قند، چای، صابون، حنا، مرغ و پارچه به عنوان دستمزد می‌گرفت. البته دستمزد او بستگی به وضع اقتصادی خانواده‌ها داشت و توقع او از همه یکسان نبود.

شیردهی: مادران پس از دو الی سه ساعت به نوزادان شیر می‌دادند که بعدها به بیست و چهار ساعت تغییر کرد. باور داشتند در چند روز اول پس

از زایمان، شیر زائو ناقص و آلوده (زه شیر؛ ze.sir) است و نوزاد اگر از آن بخورد بیمار یا زرد می‌شود. از این روی در این مدت بیشتر به نوزاد محلول نبات و آب جوشانده می‌دادند و گاه با اندکی شیر آن را مخلوط می‌کردند. مردم لشت‌نشا و پاره‌ای از روستاهای دیگر بر این باور بودند که اگر کودکی یک من از شیر مادرش بخورد قادر است پستان مادرش را در دست بگیرد. مادران متدین و مؤمن با گفتن بسم‌الله شیردادن را آغاز می‌کردند. مادران برای از شیر گرفتن نوزادان، دور نوک پستان زهره‌ی گاو یا گوسفند، تریاک، فلفل و یا عصاره‌ی گیاهان تلخ می‌مالیدند. برخی نیز یک تا دو روز مختصری خربزه به نوزاد می‌خوراندند یا پستانک در دهان کودک می‌گذاشتند (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۱).

در بعضی از روستاهای تالش‌نشین اگر زنی برای نوزادش شیر کافی نداشت، شوهرش هنگام سفر، تکه نانی را توی جیب خود می‌گذاشت و همه جا می‌گرداند، سپس آن را به همسرش می‌داد که بخورد تا شیرش زیاد شود (عبدلی: ص ۲۰۳).

پیشگیری و مداوای چله و آل‌زدگی: در کتاب فقهی زرتشتیان برای پیشگیری از آل‌زدگی و مصون ماندن از خطرات دیوان دستورهایی آمده است: «یکی این که عمل فرزندزادن را در شب به جز در روشنی آتش یا ستاره یا ماه باید تا نکنند، چه پتیاره بزرگ به آن پیوسته باشد» (شایست ناشایست: ص ۱۵۴). «یکی این که چون کودک زاده شود، سه روز برای نگهداری [وی] از دیوان [و] جادوان و پریان، به شب تا روز آتش باید روشن کرد و در روز [نیز آن را] آن جا باید نگاه داشت» (همان: ص ۵۶).

در اغلب روستاها برای پیشگیری از چله و آل‌زدگی، زن زائو به مدت چهل روز، شب‌ها به تنهایی از خانه خارج نمی‌شد، به‌ویژه شب زایمان و

شب هفت که از شب‌های به اصطلاح خطرناک و سنگین بود. ماما و نزدیکان زائو در این شب‌ها تا سحرگاه از مادر و نوزاد او مراقبت می‌کردند و گاه تا هفت شب به نوبت بر بالین نوزاد بیدار می‌ماندند. چهل روز به قُنداق و پیراهن نوزاد سنجاق می‌آویختند و زیر تشک یا روی گهواره‌ی او چاقو قرار می‌دادند. زن زائو نیز برای محافظت خود از گزند آل همیشه سنجاق یا چاقویی به همراه داشت، به مدت ده شب از خانه خارج نمی‌شد و پس از آن تا روز چهلم اگر بیرون می‌رفت بچه‌ای باید او را همراهی می‌کرد و جسمی آهنی، مانند داس و چاقو با خود می‌برد.

در بعضی از روستاهای کوهستانی زن تازه‌زاییده به مدت ده روز، بندی بافته‌شده از موی بز بر کمر می‌بست. در روستاهای حاشیه‌ی دریای خزر بر دَرِ ورودی اتاق زائو تور ماهیگیری (ماشک) که بر کناره‌های آن استوانه‌های کوچک سربی متصل بود نصب می‌کردند، به دور مچ پای راست زن زائو و نوزاد نیز آن استوانه‌ها را می‌بستند. پس از ده روز تور را بر می‌چیدند و سرب‌ها را از پای زن و نوزاد باز می‌کردند. در روستاهای کوهستانی برای اجتناب از آل‌زدگی دور بستر زائو یا بر در اتاق او موی بز می‌آویختند (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۸). در برخی از روستاها نوزاد را در ششمین شب تولد بر زمین نمی‌گذاشتند، بر این باور بودند که در این شب نوزاد باید در آغوش یا روی پای کسی باشد چرا که جن به او آسیب می‌رساند. اگر قَمه‌ی موروثی در خانه بود، صیقلش می‌دادند، پیاز درشتی را از وسط نصف می‌کردند، بر پهنه‌ی آن چشم و ابرو می‌کشیدند، لپ‌هایش را قرمز می‌کردند، سپس آن را بر نوک قَمه فرو می‌کردند و بر بالای سر زائو و نوزاد به دیوار تکیه می‌دادند. اگر قَمه نداشتند، با شاخه‌ای از درخت انار ترش که خار فراوان داشت، این کار را انجام

می دادند. هر شب بر چهار گوشه‌ی تُشکِ زن تازه‌زا اسپند می ریختند و سحرگاه آن را دود می کردند، همه‌ی این‌ها برای جلوگیری از نفوذ جنّ مادینه‌ی معروف به «آل» (آله‌زنای؛ *âləzanây*) بود. باور داشتند جن از فلزات به‌ویژه آهن و سرب می ترسد، اگر جن مادینه به اتاق نوزاد یا زائو وارد شود، جگر مادر و کودک را برمی دازد، به کنار رود می برد، می شوید و می خورد که در این صورت کودک و مادر یا یکی از آن دو می میرند و اگر پیش از رسیدن به کنار رود آن را بگیرند، مادر و کودک از مرگ رهایی می یابند. داستان‌های متعددی در فرهنگ مردم گیلان در زمینه‌ی غلبه‌ی کسانی بر این جن ماده وجود دارد.

به طور کلی تا برگزاری جشن شب‌پاسی نوزاد و یا پایان اولین گرمابه رفتن مادر و نوزاد (ده‌شوران) باید به سختی از آن دو مراقبت کرد و به هیچ وجه مادر و نوزاد را تنها نگذاشت، به‌ویژه تا چهل روز ممکن است اجنه‌ای که دازای کودکان بیمار هستند، کودک‌شان را با کودک سالم آدمی زاد عوض کنند.

کسانی که در چله بودند نمی‌بایست با هم صحبت می کردند. اگر با هم حرف می زدند، این گمان می رفت که سترون شوند. از این روی، برای رفع چله‌زدگی، بستگان نزدیک یکی از آنان نیت می کرد و مقداری از ادراار یکی را برمی داشت و روی سر دیگری می ریخت و می گفت: چله‌ی آن زن برگردد برای خودش و چله‌ی تو مال تو. علاوه بر این نزد دعانویس می رفتند و در مقابل پرداخت پول و دادن مواد غذایی و کالا از او دعا درخواست می کردند و طبق دستور، دعای نبشته را بر بازو و پیراهن خود می بستند، یا آن را در ظرف آبی می انداختند و آب را سر می کشیدند و یا آب آن را بر سر و صورت و تن خویش می زدند.

کسانی که برای دیدن نوزاد به خانه‌ی زائو می‌رفتند نمی‌بایست با خود جواهر، تعویذ و برخی از تسییح‌ها و مهره‌ها می‌بردند، اگر نادانسته با این وسایل وارد اتاق می‌شدند، آن وسایل را تا پایان چله زیر سر کودک می‌گذاشتند. اگر نمی‌خواستند یا نمی‌توانستند وسایل زیر سر کودک بنهند، کسی کودک را در آستانه‌ی درِ ورودی بر یک بلندی روی دست نگاه می‌داشت و شخص صاحب وسیله را وادار می‌کردند از زیر پای کودک عبور کند و وارد اتاق شود (عبدلی: ص ۱۱۰).

تالش‌های گیلان داستان‌های فراوانی درباره‌ی آل دارند؛ یک زائو در اتاق نشسته بود، متوجه شد که از بام خانه یک رشته مرجان آویزان است. او بی آن که به مرجان دست بزند با انبر نانوايي آن را می‌کشد و بندش را می‌گسلد و دانه‌های مرجان در کف اتاق می‌پاشد. او در همان حال، قبل از آن که «آل» فرصت اقدامی داشته باشد، به خاله‌اش فحاشی می‌کند و از آن جایی که آل‌ها به هیچ وجه فحش و ناسزا را تحمل نمی‌کنند، فوراً خانه را ترک می‌کند (همان: ص ۱۱۱).

اگر دو زن زائو با هم روبه‌رو می‌شدند که یکی نوزاد پسر داشت و دیگری دختر، هر دو در کف دست خود نمک می‌ریختند و از دست هم کمی نمک می‌خوردند تا چله‌شان به هم بر نخورد. پدر تا پایان چله‌ی نوزاد نمی‌بایست به کودک نزدیک می‌شد، زیرا در این صورت بدن کودک در اثر تماس با پدر دچار دانه‌های ریز خارش‌زا می‌شد که مداوای آن مشکل بود (همان‌جا).

در ماسال برای پیشگیری از آل‌زدگی، هفت رشته نخ به رنگ‌های متفاوت انتخاب می‌کردند، به هر نخ هفت گره می‌زدند. فاصله بین گره‌ها را می‌بریدند و مجموع تکه‌نخ‌های گره خورده را روی شکم زائو می‌بستند

و به هنگام حمام چله آن را باز می‌کردند.

دفع چشم‌زخم: پس از تولد نوزاد اسپند دود می‌کردند و با سوخته‌ی آن بر پیشانی، نوک دماغ، دو لب و چانه‌ی کودک علامت می‌زدند تا چشم‌زخم دیدارکنندگان به او نرسد.

هفت تا ده عدد تخم مرغ را در تاس چهل کلید (چله‌تاس) می‌گذاشتند و روی تخم مرغ‌ها با زغال ضربدر می‌زدند و بر بالای سر زانو قرار می‌دادند. برای نوزاد وقتی اسپند دود می‌کردند، می‌گفتند.

اسپند / اسپند دانه / اسپند سی و سه دانه / اسپند خودش می‌دانه / چشم حسود / چشم بخیل بترکه.

آن‌گاه صلوات می‌فرستادند و خاکستر آن را بر دو گونه، سقف دهان و از پیشانی تا نوک دماغ کودک می‌مالیدند. برخی نیز مخلوطی از پوست سیر و اسپند را دود می‌کردند.

بعضی گیاه خودروی گزنه را با سنجاق به آستان در ورودی اتاق زانو و نوزاد نصب می‌کردند، به این نیت که چشم‌زخم رسان دور و کور شود. در روستاهای حاشیه‌ی دریای خزر مثل طالب‌آباد بندرانزلی، ستاره‌های دریایی را بر بالای گهواره نوزاد می‌بستند و سرب را درون ظرفی بر آتش می‌گذاشتند و با ذوب شدن هر تکه از سرب نام یکی از اقوام، آشنایان و همسایگان را می‌بردند، هر زمان که تکه‌ای از سرب ذوب می‌شد و به طور تقریبی به شکل یک انسان درمی‌آمد، باور داشتند شخصی که نام او را به هنگام ذوب شدن برده‌اند، به کودک چشم‌زخم رسانده است. ذوب کردن تکه‌های سرب را زمانی به کار می‌بردند که تصور می‌کردند چشم‌زخم شخصی به نوزاد آسیب رسانده است (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۸).

برخی برای رفع چشم‌زخم، تکه‌ای از لباس یا نخ پوشاک شخص

مظنون به بُخل و شورچشمی را پنهانی برمی‌داشتند، جلوی بینی کودک آتش می‌زدند و دود می‌کردند یا ذره‌ای از خاک کفش او را در دهان کودک می‌گذاشتند. برای دفع چشم‌زخم کودک بزرگ‌تر بر تخم مرغی آبه‌ای از قرآن می‌نوشتند و آن را خیلی آرام بر پیشانی کودک می‌شکستند (همان‌جا). پیشگیری از سقط جنین و مرگ نوزادان: زنانی که چندین بار سقط جنین کرده، یا به هنگام زایمان و یا بعد از آن نوزادان خود را از دست داده بودند، برای حفظ جنین و نوزادشان به تمهیداتی متوسل می‌شدند که برخی از آن‌ها به شرح زیرند: نذر می‌کردند و نوزادشان را به طور صوری به یکی از سادات می‌بخشیدند. نیت می‌کردند به مدت دو سال با پول به اصطلاح گدایی (پولی که از آشنایان و بستگان جمع‌آوری می‌شد) به نوزادشان لباس بپوشانند.

به مدت هفت سال حلقه‌ای طلائی به یک گوش کودک می‌آویختند و نام او را غلام‌علی می‌نهادند.

چشمی از طلا و به نام حضرت ابوالفضل نذر و به یکی از بقاع متبرکه تقدیم می‌کردند.

به مدت هفت سال در ماه محرم به کودک لباس سیاه می‌پوشاندند و او را وامی‌داشتند تا سه سال در ماه عزاداری قمه بر سر بکوبد. خون سر این کودک را خانواده‌های نوزاد از دست داده به لباس کودکان خود می‌مالیدند (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۱).

دارو و درمان‌های سنتی کودکان: اگر کودکی بیش از حد لاغر بود، یکی از افراد خانواده به دور از چشم دیگران مقداری گاودارو در شیر حل می‌کرد و به کودک می‌خوراند تا فربه شود. آن‌گاه موضوع را بر ملا می‌کرد. در خشک‌رود لشت‌نشا باور داشتند تا زمانی که موضوع را بر ملا نکنند

کودک به چاق شدن ادامه می دهد و ممکن است دچار چاقی مفرط گردد. در رشت خوراندن گاودارو شرایط خاصی داشت: نمی بایست از گاو نازا گرفته می شد؛ تا زمانی که خوردن آن بر ملا نشده بود، نمی گذاشتند دیگران با کودک مراوده داشته باشند، در جای گرم او بنشینند، یا نیم خورده ی او را بخورند؛ و نیز باور داشتند گاودارو باید بیشتر از گاوانی به دست می آید که زیاد نعره می زنند.

در لشت نشا وقتی نوزادی زرد می شد، گوشواره یا انگشتر زرین مادر را با سنجاق قفلی به پیشانی بند نوزاد می آویختند و تا زمان بهبود نوزاد، آن را به همان صورت می گذاشتند. این گوشواره نمی بایست با پول شوهر یا خانواده اش خریداری می شد.

بعضی برای درمان اسهال و استفراغ کودک، خاک بقعه ی متبرکه ای را جارو می کردند، مقداری از آن را در آب می ریختند و به کودک می خوراندند.

برای درمان دل درد و دل پیچه به کودک جوشانده نبات و آب داغ می خوراندند.

برای درمان اسهال، ماست یا دوغ با پلوی گرم را به کودک می خوراندند.

برای رفع یبوست به بچه شیر سرد می نوشاندند.

برای معالجه ی سینه پهلو و سرفه های شدید، مقداری از پیه بز را در کاسه ای می ریختند و روی آتش می گذاشتند، سپس مایع آن را به تنهایی یا با کمی زردچوبه بر سینه ی کودک می مالیدند.

در بیشتر مناطق گیلان نوشیدن پرسیاوشان و بنفشه ی دم کرده برای مداوای سرماخوردگی و سینه پهلو معمول بود. بعضی از خانواده ها به

کودکان مبتلا به بی‌خوابی دانه‌ی ریز (حب) تریاک و نیز چهل‌گیاه دم‌کرده می‌خوراندند.

شب‌پاسی: شب‌پاسی (شیش‌شب / هف‌شب) جشنی خانوادگی با شرکت همه‌ی خویشان پدری و مادری نوزاد بود. این جشن از غروب آفتاب آغاز می‌شد و پس از صرف شام و بازی‌های گوناگون تا سحرگاه و روشن شدن هوا ادامه می‌یافت. همان‌طور که از اسم این جشن پیداست، هدف مراقبت از نوزاد در مقابل اجنه بود که غالباً تا هفتمین شب تولد نوزاد بیشترین خطر را داشت. مهم‌ترین ویژگی این جشن، شب زنده‌داری توأم با بازی بود. میهمانان در اتاقی که زائوبه سر می‌برد جمع می‌شدند و تا خروس‌خوان، نوزاد را دست به دست می‌دادند تا بر زمین نماند. آنان پیوسته صلوات می‌فرستادند.

شب‌پاسی برای تولد اولین فرزند خانواده، به‌ویژه پسر یا در خانواده‌ای که یکی دو فرزند از یک جنس داشتند و فرزند دیگری می‌یافتند، برگزار می‌شد. بعضی برگزاری این جشن را ولو مختصر، برای تمامی کودکان لازم می‌شمردند.

هزینه‌ی برگزاری جشن شب‌پاسی به عهده‌ی خانواده‌ی نوزاد بود. میهمانان برای مادر و کودک هدایایی می‌آوردند. بعد از صرف شام بازی با فندق، که پدر نوزاد خریده بود، آغاز می‌شد. میهمانان برحسب سن و جنس در گروه‌های مختلف بازی می‌کردند. از بازی‌های متداول جفت و تاق و «کوره ناکور» بازی با فندق و «پیچاز» (گونه‌ای صدف ریز) بازی بود. در مناطق روستایی در این شب‌نشینی شاه و وزیر بازی و انگشتر بازی می‌کردند (بشرا: میدانی، ۱۳۵۳).

گهواره‌بندان (گاره دَوَدی gâra dāvadi): خانواده‌ی دختر هنگام آبستن

شدنش اسباب گهواره^۱ و سایل خواب، و سایل حمام و لباس می فرستادند. این وسایل بنا بر شرایط و تمکن مالی پدر و مادر عروس و یکتا دختر بودن او مفصل تر می شد. گاه قواره‌ای پارچه نیز به زائو می دادند. به طور معمول تا خانواده‌ی عروس و سایل را نمی فرستاد، کودک را به گهواره نمی بستند. به اسباب گهواره در پاره‌ای از روستاهای بندرانزلی، چشم‌پوشتی نیز می گفتند. در گذشته زنان و دختران فامیل و سایل و اسباب گهواره‌ی نوزاد، خوانچه‌های شیرینی و خوارکی‌های مقوی را روی سر می نهادند و به خانه‌ی زائو می بردند، مادر عروس و جمعی از زنان کلاتر محل نیز آنان را همراهی می کردند. داماد و خانواده‌اش پس از خالی کردن خوانچه‌ها، به خوانچه‌برها انعام می دادند. وسایل نوزاد را گاه با پلوی آبکش و خورشت می فرستادند، همسایگان نیز با خود هدیه‌ای برای نوزاد و پلوی آبکش و خورشت می بردند.

اغلب، گهواره‌بندان و نام‌گذاری نوزاد را در جشن شب‌پاسی انجام می دادند. در پاره‌ای از روستاها سه روز پس از زایمان، مراسم گهواره‌بندان برگزار می شد. ماما به خانه‌ی زائو می رفت، قن‌داق بچه را باز می کرد و او را در گهواره می خواباند. در چنین مراسمی فقط زنان می آمدند و با شیرینی و تنقلات پذیرایی می شدند. خانواده‌ی زائو پس از پایان مراسم، به ماما صابون، قند، چای و مرغ می داد. در پاره‌ای از روستاها نیز اقوام نزدیک مبلغی پول به ماما می پرداختند. در بعضی از روستاها، در سومین روز تولد

۱. گاواره اسباب؛ gâvârê asâb = گاواره اسباب؛ gâfârê asâb
گاواره دسته؛ gâvârê dâstê = گاره دسته. garê dâstê

نوزاد، برای آن که نوزاد به بغل خوابی (وراخوسی) عادت نکند، گهواره‌ای قرض می‌کردند و بدون هیچ مراسمی کودک را در آن می‌خواباندند، سپس در عصر روز ششم با رسیدن گهواره، در هفتمین شب تولد، جشن گهواره‌بندان، نام‌گذاری و شب‌پاسی را برگزار می‌کردند.

یکی از خوردنی‌هایی که همراه با ائاث نوزاد فرستاده می‌شد، نوعی کاجی (قیماق) بود که در خانه‌ی پدر زائو پخت می‌شد. آن را با آجیل، میوه و شیرینی به خانه‌ی داماد می‌فرستادند. بعضی اوقات فندق شب‌پاسی را نیز خانواده‌ی عروس با وسایل و ائاث نوزاد به خانه‌ی دخترشان می‌بردند. در پاره‌ای از روستاهای خمام، اگر نوزاد پسر بود، دو جوجه خروس و اگر دختر بود، دو مرغ کوچک جزو این وسایل بود.

زمانی که همه‌ی مدعوان سر می‌رسیدند و ماما هم می‌آمد، وسایل نوزاد را به مجلس می‌آوردند و به همه نشان می‌دادند، بعد گهواره را مقابل ماما می‌نهادند و او در حضور همه اجزایش را تنظیم می‌کرد. در روستای چاپارخانه‌ی خمام و تعدادی از روستاهای دیگر، ماما قرآنی کوچک را زیر سر نوزاد و مقداری پول خرد را در چهار گوشه‌ی تشک گهواره می‌نهاد و برای آن که نوزاد به زودی بزرگ و فربه شود با نام خدا بالشی را در گهواره می‌گذاشت. برمی‌داشت. اگر گربه‌ای در خانه بود، چند تانیه گربه را در گهواره می‌خواباندند تا کودک مانند گربه خوش خواب شود. سپس یک دست و یک پای نوزاد را که تمیزش کرده و پیراهن نو به او پوشانده بودند، خاله‌اش و دست و پای دیگر را عمه‌اش می‌گرفت و به آهستگی در گهواره می‌نهادند و به او می‌گفتند: جفت‌ات را بیاور، به این امید که اگر نوزاد دختر است، فرزند بعدی پسر و اگر پسر است، فرزند بعدی دختر باشد.

در فشتکه، ماما، بچه را از گهواره برمی داشت و به زنی دیگر در آن سوی گهواره می داد، آن زن بچه را از بالای دسته‌ی گهواره عبور می داد و به ماما برمی گرداند، سه بار این عمل تکرار می شد و ماما در خلال دست به دست شدن نوزاد، به او می گفت، زود بزرگ شو تا این گهواره برایت کوچک شود. بعد ماما نوزاد را به پشت می خواباند، زین سرش قرآنی کوچک می نهاد و به ترتیب خاصی دست و پایش را می بست (بشرا: میدانی، ۱۳۵۳). در روستاهای تالش قبل از خواباندن نوزاد در گهواره، گربه‌ای را از روی آن عبور می دادند (عبدلی: ص ۱۰۹).

در ویشکانک مادر زائو، نوزاد را در گهواره می بست، مادر شوهر چند گردو روی دسته‌ی فوقانی گهواره در بالای سر نوزاد می شکست و آن را در میان میهمانان تقسیم می کرد. باور داشتند که با شکستن و تقسیم کردن گردو، بیماری‌ها از کودک دور می شود.

در وسط گهواره‌ی چوبی، سوراخی تعبیه شده بود که لگن سفالی یا روی (آب خانه) را در آن می نهادند و بچه را طوری درون گهواره می خواباندند که نشیمنگاه وی درون آن قرار گیرد. برای دفع ادرار نوزاد لوله‌ای لاستیکی از جنس رزین یا چوب (به گیلکی «پیشه» pišə و به تالشی «پوشه» puša) را از یک سر به مجرای ادرار کودک وصل می کردند و از سر دیگر درون لگن قرار می دادند (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۹).

در فشتکه، ماما بعد از خواباندن نوزاد در گهواره، روپوش گهواره را می انداخت و یکی دو گردو یا فندق و تکه‌ای قند یا نبات را با چکش بر دسته‌ی گهواره می شکست و خطاب به نوزاد می گفت: آسمان غرنبه می آید، ترس / پدر و مادرت با هم دعوا می کنند، ترس / فقط از خدای خودت بترس. بعد مغز گردو و قند و نبات خرد شده را به نزدیکان نوزاد

می‌داد تا کودک در نظر شیرین‌تر جلوه کند.

اگر گهواره‌بندان در روز سوم تولد برگزار می‌شد، بعد از بستن کودک به گهواره و پذیرایی از میهمانان، هدایا را روی سفره می‌نهادند، آنان که هدیه نیاورده بودند، مبلغی پول بر قن‌داق یا کنار گهواره‌ی نوزاد می‌نهادند، که رو قن‌داقی نام داشت. میهمانان پس از مبارک‌باد گویی و آرزوی تندرستی برای مادر و کودک، نخی را از لباس‌های خود می‌کنند و روی گهواره می‌گذاشتند و به خانه‌های خویش باز می‌گشتند. نزدیکان کودک این نخ‌ها را جمع می‌کردند و همراه اسپند برای رفع چشم‌زخم دود می‌کردند.

اگر گهواره‌بندان در ششمین روز تولد برگزار می‌شد، پس از آن که ماما کارش به پایان می‌رسید و میهمانان پذیرایی می‌شدند و تا پاسی از شب در خانه‌ی زائو می‌ماندند، عده‌ای نیز سحرگاه به خانه‌هایشان بازمی‌گشتند. در روستاهای تالش نشین پس از خواباندن کودک در گهواره، در یک کاسه آب، سه عدد تخم‌مرغ قرار می‌دادند و زیر گهواره می‌گذاشتند تا چشم‌زخم به نوزاد آسیبی نرساند (عبدلی: ص ۱۱۰).

نام‌گذاری: نام‌گذاری هویت بخشیدن به نوزاد است. نام هر آدمی نشان از فرهنگ دینی، قومی و ملی او دارد.

در گیلان، اغلب، نوزاد در ششمین روز تولد و در مراسم شب‌پاسی نام‌گذاری می‌شد. ماما، زن، شوهر و یا خانواده‌ها نام نوزاد را پیشنهاد می‌کردند. از میان نام‌ها، اسامی مذهبی در اولویت بود. اگر تولد نوزاد مقارن با میلاد یا سالگرد وفات پیامبر (ص) و یکی از امامان بزرگوار بود، نام آنان را بر نوزاد می‌گذاشتند. گاه در صورتی که نوزاد در ماه‌های قمری محرم، صفر، شعبان و رمضان به دنیا می‌آمد، نام همان ماه را برای او انتخاب می‌کردند. آنان باور داشتند که کودک نام خود را در این ماه‌ها به

همراه آورده است. نام گل و گیاهان را بر نوزاد دختر می‌نهادند. و بعضی برای ماندگاری نوزاد نام بمانی را بر دختر و نام گدا علی را بر پسر می‌نهادند. در برخی از خانواده‌ها نام‌گذاری هم‌زمان با گهواره‌بندان در روز سوم تولد نوزاد انجام می‌شد. گاه خانواده‌ها قبل از به دنیا آمدن نوزاد دو نام دخترانه و پسرانه برای فرزند انتخاب می‌کردند، ماما پس از تولد نوزاد برحسب جنس نوزاد، یکی از آن دو نام را نخست در گوش نوزاد می‌گفت و سپس آن را با صدای بلند اعلام می‌کرد و میهمانان مبارک‌بادگویان می‌گفتند: نامدار شود، ان‌شاءالله.

بعضی نیز برای فرزندشان دو نام را برمی‌گزیدند، یکی در گوشی و دیگری نامی بود که همه او را به آن نام می‌خواندند.

سوراخ کردن گوش: خانواده‌ها در شب‌پاسی یا بعد از اولین حمام نوزاد در روز دهم و یا در حدود شش ماهگی تا یک سالگی گوش نوزاد دختر را برای آویختن گوشواره سوراخ می‌کردند. در برخی از روستاها برای سوراخ کردن گوش نوزاد، نخست خاکستر آتش را بر نرمه می‌مالیدند، سپس سوزن نخ‌کرده‌ای را از نرمه عبور می‌دادند و نخ را گره می‌زدند. پس از حدود یک هفته نخ را باز و ساقه‌ی باریک برنج (اسپیل) را به جایش در سوراخ گوش می‌کردند. پس از هفت تا هشت روز ساقه را برمی‌داشتند و گوشواره در گوش کودک می‌آویختند (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۸). تالش‌ها اگر در شب‌پاسی به دلایلی موفق به این کار نمی‌شدند، در روز عاشورا گوش نوزاد را سوراخ می‌کردند (عبدلی: ص ۱۱۰).

ده‌شوران: در سحرگاه دهمین روز تولد نوزاد، ماما به خانه‌ی زائو می‌رفت. پیاز نقش‌زده را از سر قمه‌ی موروثی در می‌آوردند و با تخم‌مرغ‌های تاس چهل کلید، زائو و نوزاد به گرمابه می‌رفتند. مادر که قدم از خانه بیرون

می‌نهاد، یکی از تخم مرغ‌ها را زیر پایش می‌شکستند؛ چشم بد زیر پا. در آستانه‌ی حمام یکی دیگر می‌شکستند و پیاز نقش‌زده را زیر پای زائو می‌نهادند تا با فشار له کند.

در حمام زرده را با پودر برگِ مورد (موردولک *murd.əvəlk*) می‌آمیختند و برای تقویت مو بر سر زائو می‌گذاشتند. نوزاد را ماما می‌شست و قنداق می‌کرد. آن‌گاه نوبت به شست‌وشوی و غسل کردن مادر می‌رسید. پس از پایان کار به خدمت‌کاران گرمابه انعام می‌دادند و در رختکن گرمابه شربت می‌خوردند، اسپند دود می‌کردند و به خانه می‌رفتند. شربت و شیرینی و اسپند را خانواده‌ی داماد فراهم می‌کرد و به گرمابه می‌فرستاد.

دستمزد ماما را همراه با یک دست لباس، تعدادی صابون سرشویی و کیسه‌ای حنا به او می‌دادند. مامای محلی تا چله‌شویی نوزاد و مادرش، گاه گاه به آنان سر می‌زد.

چله‌شویی: شستن زائو و نوزاد پس از چهل روز در گیلان مرسوم بود. در بسیاری از روستاها چله‌شویی مانند ده‌شویان بود. اگر مُزد ماما را در ده‌شویان داده بودند، در چله‌شویی تنها مادر زائو شرکت می‌کرد. در گرمابه به کارگر انعام می‌دادند. در این روز هم خوردن شربت و شیرینی و دود دادن اسپند مرسوم بود.

پس از چله‌شویی نوزاد را که به خانه می‌بردند، ماما در ظرف چهل تاس، آب می‌ریخت و در زیر گهواره‌ی کودک قرار می‌داد. پس از بیست و چهار ساعت، یکی از نزدیکان زائو آب تاس را زیر درخت میوه‌ای خالی می‌کرد، که زائو چون درخت میوه بارآور و مثمر باشد. قرار دادن ظرف چهل تاس (چهل کلید) آب را در زیر گهواره‌ی کودک، سبب

بارداری، زادن و کودکی / ۴۵

آرامش و خواب راحت نوزاد می‌دانستند (فشتکه‌ی خمام). برخی چله‌ی نوزاد را در خانه می‌شستند تا از چشم شور در امان باشد.

در مناطق تالش‌نشین اگر ظرف چهل تاس نبود، چهل دانه‌ی گندم، چهل دانه‌ی برنج و چهل دانه‌ی شن ریز را داخل یک ظرف آب می‌انداختند و از آب آن برای چله‌شویی استفاده می‌کردند (میدلی: ص ۱۱۲).
گاه نوزاد بیست روزه را هم به حمام می‌بردند و می‌شستند ولی این در گیلان چندان مرسوم نبود.

نخستین گام‌های کودک: برای یاد دادن راه رفتن به کودک از وسیله‌ای چوبی که به آن آرابه یا آراده چوبی می‌گفتند، استفاده می‌کردند. آراده چوبی کارکرد روروک‌های امروزی را داشت. دو تخته‌ی باریک زیرین آن به شکل T به هم متصل بود و در قسمت پایین سه چرخ گردان چوبی یا فلزی داشت. دسته‌ی باریک و بلندی از یک سو، بر نقطه‌ی اتصال دو تخته‌ی پایینی و از سمت بالا در وسط دسته‌ی کوتاه و تراشیده‌ای نصب شده بود. کودک با گرفتن دو سر دسته‌ی کوتاه و قرار دادن یک پای بر زمین، و پای دیگر بر روی آراده با فشار بر تخته‌ی زیرین به سمت جلو حرکت می‌کرد.

در روستای پیرسرای گشت رودخان فومن وقتی از سن راه رفتن کودک می‌گذشت و نمی‌توانست به خوبی راه برود، او را به پشت سگی خانگی می‌بستند تا به تدریج راه رفتن را از سگ بیاموزد (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۹).

دندان‌درآوردن^۱: دندان‌درآوردن کودک با اندکی تب، اسهال، تورم و قرمز

۱. گازفروشان؛ gâzforušan = گازفشان‌ی؛ gâzfašani = گازبروشو؛ gâzburušan = گازویشون؛ gâzvišn.

شدن لثه و گریه‌های مداوم (نسناسی) همراه است. کودک با گریه به پدر و مادر می‌گوید: اگر می‌دانستید چه رنجی از دندان‌درآوردن تحمل می‌کنم، گهواره و وسایل مرا می‌فروختید و برای من جشن دندان‌درآوردن می‌گرفتید تا دردم اندکی تسکین یابد. با این باور، جشن دندان‌درآوردن در سراسر گیلان مرسوم بود.

این جشن در گیلان، معمولاً همگانی، بدون سر و صدا، مختصر و صددرصد زنانه بود. در این جشن، اغلب برای عصرانه دعوت می‌شدند اما به سبب یکی، یک دانه بودن کودک و تمکن مالی خانواده، گاه همراه با ناهار و شام بود و برای هر دو جنس پسر و دختر به‌طور یکسان برگزار می‌شد.

در این جشن شغل آینده‌ی کودک را نیز تفأل می‌زدند. مهم‌ترین وسیله‌ی پذیرایی آجیل خانگی بود؛ برنج، گندم، عدس، ذرت و تخم‌های کدو، هندوانه و آفتاب‌گردان (سی بیجکا) را برشته می‌کردند، همه‌ی دانه‌های غلات و تخمه‌های برشته و بوداده را با نخود، فندق، کشمش و گاه نقل مخلوط می‌کردند که به آجیل دندان‌درآوردن (گازفروشان آجیل) معروف بود. چهار جزء اصلی آجیل، برنج، گندم، عدس و ذرت بود.

پس از رسیدن میهمانان، سفره‌ای در وسط اتاق پهن می‌کردند و کودک را در میان آن می‌نشاندند. بر سر کودک دستمالی معمولی و بزرگ، یا دستمالی توری می‌انداختند، آجیل را آهسته روی سر کودک می‌ریختند و بعد آن را با آجیل جشن مخلوط می‌کردند. قلم، کاغذ، چاقو، قیچی، آینه، شانه، قرآن مجید و کتابی را روی سفره در برابر کودک قرار می‌دادند. هر چه بر سفره بود، نماد شغلی محسوب می‌شد و کودک هر چه را برمی‌داشت، شغل آینده‌اش را مشخص می‌کرد. چاقو، قیچی، آینه، شانه، قرآن، کتاب، تخم‌های هندوانه و کدو و دانه‌های غلات به ترتیب نماد

قصابی، خیاطی، سلمانی یا خرازی، روحانیت، دانش و تحصیل و کشاورزی به حساب می‌آمد. بعضی اعتقاد به تفأل نداشتند و تنها به ریختن اندکی آجیل بر سر کودک و خوردن آجیل و هدیه دادن اکتفا می‌کردند.

پس از تفأل زدن آجیل را بین میهمانان تقسیم می‌کردند و هر میهمانی هدیه یا پول بر سفره می‌نهاد. بر این باور بودند که ندادن هدیه سبب می‌شود تا دندان کودک با تأخیر و دردناک درآید. خوردن این آجیل را سبب استحکام دندان‌ها می‌دانستند. باقی مانده‌ی آجیل جشن را در کاسه و در دستمال‌های کوچکی می‌ریختند، چهارگوش دستمال‌ها را محکم گره می‌زدند و به خانه‌ی آنانی می‌فرستادند که دعوت شده اما به جشن نیامده بودند. آنان نیز بلافاصله در کاسه یا دستمال هدیه‌ای برای کودک می‌گذاشتند. کسانی که چیزی نداشتند سنگی کوچک در کاسه‌ها می‌نهادند و آن را برمی‌گرداندند، به این نیت که دندان‌های کودک چون سنگ محکم شود.

همسایگان و دوستان ظرف‌های آجیل را خالی برنمی‌گرداندند، هر کس بر حسب توان، هدیه‌ای، تخم مرغی و یا تکه‌ای سنگ درون ظرف می‌گذاشت (پاینده لنگرودی: ص ۳۰).

ساده‌ترین شکل برگزاری این مراسم برای خانواده‌هایی که استطاعت مالی نداشتند، برشته کردن اندکی برنج و افشاندن آن بر سر کودک و ریختن آن بر بام خانه بود تا گنجشکان و پرندگان بخورند و دعا کنند که دندان‌های کودک مانند منقارشان سفت و سخت و بادوام شود.

غلات برشته را برای کبوتران در بام خانه‌ها می‌ریختند تا دندان کودک راحت دربیاید (پاینده لنگرودی: ص ۳۱).

اگر دندان کودک غیرطبیعی درمی‌آمد، بدیمن می‌شد. از این روی زمانی که نخستین دندان کودک از فک بالا بیرون می‌زد، بر این باور بودند که گزندگی

در کمین است و برای دفع آن کودک را از جایی کم ارتفاع به داخل چادری می‌انداختند که چند نفر در پایین آن را محکم گرفته بودند (همان‌جا).
وقتی دندان کودک به موقع در نمی‌آمد، نذر می‌کردند، نان و شیرینی می‌پختند و در بین مردم پخش می‌کردند. خانواده‌ها باور داشتند که کودک با زبان بی‌زبانی به آنان می‌گوید: اگر توانایی مالی برای پختن نان و شیرینی ندارید، گهواره‌ی مرا بفروشید و با پول آن این نذر را برای من به جای آورید. از این روی، پدر و مادر، خود را مقید و موظف به انجام این نذر می‌دانستند (عبدلی: ص ۱۱۲).

اگر کودکی زودتر از یک سالگی دندان درمی‌آورد مایه‌ی نگرانی بود و می‌گفتند سرخود را می‌خورد، یعنی بلایی به سرش می‌آید و اگر دیرتر از موعد دندان درمی‌آورد می‌گفتند: کودک کله‌پوک است (عبدلی: ص ۱۳).
اگر دندان کودک به‌ویژه در فک بالا، با اندکی فاصله از هم و به شکلی منظم می‌روید، باور داشتند کودک فراخ‌روزی است و هیچ‌گاه دچار تنگ‌دستی نمی‌شود. باور داشتند با دو دندان پیشین متولد شدن کودک از آینده‌ی درخشان او و رویدادهای مبارک برای خانواده خبر می‌دهد. والدین این را از دیگران پنهان می‌کردند تا کودک دچار چشم‌زخم نشود.
می‌گفتند اگر دندان کودک زودتر از دو سالگی در بیاید، زودتر فاسد می‌شود و می‌ریزد. دندان‌های سفید را بی‌دوام و دندان‌های زرد را پردوام و محکم می‌دانستند.

باور داشتند که دندان‌های شیری سست است. زمانی که اولین دندان شیری می‌افتاد، کودک را وا می‌داشتند تا آن را در لانه‌ی ماکیان بیندازد و بگوید: دندان شیری‌ام از آن تو، دندان آهنی‌ات از آن من! تصور بر این بود که با خواندن این دو جمله و انداختن دندان شیری در لانه‌ی ماکیان،

دندان‌های اصلی، محکم و بادوام خواهد رویید. گاه مادر نیز با کودک به کنار لانه می‌رفت، زمانی که مرغ یا خروس دندان شیرینی را به نوک می‌گرفت، کودک را وامی‌داشت که چنان آرزویی کند.

پس از کشیدن دندان شیرینی به کودک سفارش می‌کردند که به لثه‌ی خالی مانده از دندان زبان نزند تا دندان اصلی کج در نیاید.

ختنه‌سوران: ختنه کردن را سنت (سونت sunet) کنان و به جشن آن که گاه در هفتمین شب تولد کودک بود هفت‌شب، شب‌پاسی و یا ختنه‌عروسی می‌گفتند. در گذشته سنّ ختنه در گیلان بین پنج تا هفت سالگی بود. ولی پاره‌ای از خانواده‌ها فرزندان را در سنین پایین و اغلب در هفتمین شب تولد ختنه می‌کردند. اعتقاد داشتند که هر چه زودتر می‌بایست کودک را ختنه کرد تا اگر بر اثر بیماری یا حادثه‌ای از دنیا رفت، مسلمان از دنیا رفته باشد. اغلب در پنج‌شنبه ختنه می‌کردند و باور داشتند که در این روز ختنه شگون دارد. در این روز جشن می‌گرفتند و ناهار، شام یا عصرانه می‌دادند. سلمانی (دلاک) محل را برای ختنه کردن کودک دعوت می‌کردند. شاگرد سلمانی، دایی یا عموی کودک، کودک را از پشت، محکم در بغل می‌گرفت و دو پای او را کمی از هم باز می‌کرد، گاه یک نفر نیز دست‌های کودک را نگه می‌داشت. آن‌گاه استاد سلمانی آلت کودک را کمی مالش می‌داد تا کرخت و بی‌حس شود. سپس پوست اضافی آلت کودک را با لوله‌ای توخالی (امپر amper) می‌کشید و با تیغ سلمانی می‌برید. برای ضد عفونی کردن، بر زخم خاکستر ساقه و برگ خشکیده‌ی شالی را می‌ریخت (طاهری: ۱۳۷۱، ص ۱۹).

برخی نیز با سوخته‌ی تخم مرغ جای زخم را چرب می‌کردند. کودک ختنه شده هفت تا هشت روز اجازه‌ی راه رفتن نداشت، به او لنگ می‌بستند یا دامن می‌پوشاندند. پس از ده روز کودک را به گرمابه

می‌بردند. به کودک در بستر خوابیده خوراکی‌هایی با طبع سرد می‌خوراندند تا زخم زودتر بهبود یابد. به او غذاهای نفاخ نمی‌دادند و برای این که بوی غذا به مشام کودک نرسد، غذای بودار نمی‌پختند. برای پیشگیری از آل‌زدگی، به مدت سه روز تا یک هفته از کودک مراقبت می‌کردند. پس از ده روز کودک را به گرمایه می‌بردند. به سلمانی علاوه بر پول، ماکیان و لباس نیز می‌دادند.

در خانواده‌های متمول، جشن ختنه‌سوران پسر اول بسیار مفصل بود. ختنه‌سوران گاه برای چندین کودک برگزار می‌شد. البته تعداد کودکان باید فرد می‌بود، اگر در خانواده‌ای دو پسر می‌بایست ختنه می‌شدند، پسری از خانواده‌ای تنگ‌دست را ختنه و جشن را برای سه نفر بر پا می‌کرد. اگر کودکی پیدا نمی‌شد، خروسی را برای دفع گزند، قربانی می‌کردند. «عمل ختان را می‌توان نوعی قربانی نمادین دانست و جشن مربوط به آن نیز فدیة و نثاری که هم به منظور معارفه و هم برای جلب خیر و دفع شر برگزار می‌شود (اسدیان: ص ۴۹).

باور داشتند اگر در بهار کودک ختنه شود، به سبب اعتدال هوا، هم صاحب پسر می‌شود و هم دختر. اگر در تابستان ختنه شود، زخم دیرتر بهبود می‌یابد و بیشتر صاحب پسر خواهد شد. در پاییز و زمستان احتمال صاحب دختر شدن کودک بیشتر بود.

پس از ختنه، میهمانان به پدر و مادر کودک تبریک می‌گفتند و به کودک پول یا هدایایی می‌دادند. خانواده‌های متمول برای جشن مطرب دعوت می‌کردند. در این جشن فندق‌بازی و کشتی‌گیله‌مردی مرسوم بود. گاه بندبازی هم به نمایش گذاشته می‌شد.

فصل دوم

عروسی

«و از آیات خداست این که خلق کرد برای شما از جنس خودتان زنان را تا میل کنید به ایشان و انس گیرید به آنها و قرار داد میان شما دوستی و مهربانی را در این محبت زنان و شوهران نشانی‌هایی است برای قومی که تفکر کنند (سوره ی ۳۰، آیه ی ۲۱. یاسری: ص ۲۲۹). کلودی اشتروی، هسته‌ی مطالعه‌ی فرهنگ همه‌ی جوامع را ازدواج و خویشاوندی می‌داند (روح‌الامینی: ص ۱۵۸). پایه‌ی خانواده، زناشویی و ازدواج است که براساس رابطه‌ی قانونی، عرفی و دینی، مرد و زن را به طور دایم یا موقت به هم پیوند می‌دهد (بهنام: ص ۹۴). در واقع ازدواج اتحادی جسمی و زیستی میان مرد و زن است که به موافقت قانون، عرف و دین صورت می‌گیرد (همان‌جا). در ایران، ازدواج دینی است، ازدواج عرفی ارزش و رسمیت ندارد (بهنام: ص ۹۵). یکی از ویژگی‌های ازدواج در ایران کُندی تحقق آن است، به زبانی دیگر، مقدمات ازدواج طولانی و زمان‌بر است (همان: ص ۹۶). نحوه‌ی ازدواج و تحولات خانواده بستگی کامل با تحولات اقتصادی و اجتماعی و دگرگونی‌های حاصل و روابط و مناسبات اجتماعی دارد (ترابی: ص ۲۰۰). نهاد خانواده در مراحل مختلف تاریخ، مانند نهادهای اجتماعی دیگر از شکلی و وضعی به شکل و وضع دیگر تغییر یافته است و رسوم مربوط به زناشویی و خویشاوندی نیز به موازات آن دگرگون یا نابود شده‌اند (همان: ص ۲۰۳). در واقع ساختار اقتصادی دارای تأثیر

مستقیمی بر نظام خویشاوندی است، به طوری که هر قدر شکل تولید و بهره‌برداری ساده‌تر و ابتدایی‌تر باشد، هم‌بستگی خویشی قوی‌تر است. در این دفتر، از آداب و رسوم ازدواج آن‌هایی مدّ نظر است که تا دهه‌ی ۱۳۴۰ و چند سال پس از اصلاحات ارضی در گیلان برگزار می‌شد، چرا که بعد از اصلاحات ارضی با تغییر و تحول در شیوه و مناسبات تولیدی، فرهنگ جوامع روستایی و شهری در گیلان به تدریج دگرگون شد و بسیاری از آداب و رسوم آن نیز به کلی از بین رفت، یا دستخوش تغییرات اساسی شد. نکته دیگر این که مراسم ازدواج در شهرها به دلیل نوع ساختار اقتصادی و شرایط حاکم بر کار و زندگی، با آنچه در روستاها برگزار می‌شد، متفاوت و مدت آن محدودتر بود. بخش زیادی از فرهنگ شهری زودتر تغییر یافته و به فراموشی سپرده شده است.

سن ازدواج: در روستاها، اقتصاد هر خانوار بر پایه‌ی نیروی کار خانگی بود و زن و عروس جزئی از نیروی کار خانواده به حساب می‌آمدند. از این روی، در روستاها، اغلب در سنین پایین ازدواج می‌کردند و بعضی هم با چندزنی بر نیروی کار خانواده می‌افزودند. در جوامع ایلی و عشایری نیز چون با ازدواج شعاع فامیلی خانواده گسترده‌تر می‌شد و خانواده به موقعیت اقتصادی و اجتماعی برتر دست می‌یافت، سن ازدواج پایین بود. در شهرها، سن ازدواج اغلب به علل اشتغال به تحصیل، سطح توقعات، رفاه‌طلبی، ساختار اقتصادی متنوع، عدم وابستگی مالی فرزندان به خانواده پس از ازدواج، و نوع نگرش افراد نسبت به زندگی، مدام در حال افزایش بود.

در روستاها و در بین عشایر، به طور معمول سن ازدواج دختران دوازده تا شانزده سال و سن ازدواج پسران پانزده تا بیست سال بود. اگر

دختر یا پسری پیش از سن قانونی ازدواج می‌کردند، فقط صیغه‌ی عقد جاری می‌شد و زمانی که دختر و پسر به سن قانونی می‌رسیدند، ازدواج آنان در دفاتر رسمی ثبت می‌گردید. گاه نیز خانواده‌ها در شناسنامه‌های دختر و پسر دست می‌بردند تا به سن قانونی ازدواج برسند.

بخت‌گشایی: دخترانی که از سن عرفی ازدواج آنان می‌گذشت، خود یا یکی از بستگان نزدیک آن‌ها برای گشودن بخت گره‌خورده‌شان به تمهیداتی دست می‌زدند؛

به بقاع متبرکه و زیارتگاه‌ها متوسل می‌شدند و پول، نفت، پارچه‌ی سبز و... نذر می‌کردند و برحسب نیت خود قبل یا بعد از گرفتن حاجت، نذرشان را به جای می‌آوردند. برخی نذر می‌کردند تا پس از ازدواج به مساجد و زیارتگاه‌ها بروند و به نقاره‌چی‌ها مبلغی بپردازند که برای آنان نقاره بنوازد.

در مراسم حنابندان عروسی، دختران برای باز کردن بخت کمی از حنای دست عروس را بر کف دست خود می‌نهادند.

در چهارشنبه‌سوری، دخترانی که مشتاق رفتن به خانه‌ی شوی بودند، به کنار چاهی می‌رفتند، سرشان را درون آن خم می‌کردند و با خیره شدن به آب چاه، از آن مدد می‌طلبیدند. به هنگام نگاه به آب، قفل بسته‌ای را که در دست داشتند باز می‌کردند. در همان چهارشنبه‌سوری مادر یا یکی از بستگان دختر، جارو به دست می‌گرفت و به شوخی با سر و ته جارو دختر را دنبال می‌کرد، او را هل می‌داد و می‌گفت: خانه‌ی پدرت را ترک کن.

عده‌ای دختران را نزد دعانویس‌ها می‌بردند. دعانویس به دختر دعایی می‌داد و توصیه می‌کرد دعا را در قبرستان چال کند یا آن را بر بازو و یا

موی خود ببندد و پس از گشایش بخت، دعا را داخل آب کند و آب دعا را بنوشد.

دایره‌ی همسرگزینی: در گذشته به دلیل گسترش نداشتن راه‌ها و محدود بودن فضای مبادلات فرهنگی و تولیدی دایره‌ی همسرگزینی در روستاها اغلب در محدوده‌ی همان روستا یا روستاهای هم‌جوار بود. ازدواج‌ها بیشتر خویشاوندی و درون‌گروهی بود.

انتخاب همسر: روستاها، شالیزارها، باغ‌ها، روضه‌خوانی‌ها، تعزیه‌خوانی‌ها، بازارهای هفتگی، شیلان‌کشی‌ها، علم‌بندی و علم‌واچینی‌ها، عروسی‌ها، عزاداری‌ها، میدان‌های کشتی‌گیله‌مردی، ورزش‌جنگ و لافندبازی، ییلاق‌ها و... مکان‌های مناسبی برای همسریابی بود. وابستگی اقتصادی فرزندان به اراضی کشاورزی و دام‌ها و استقلال مالی نداشتن آنان را مقید به تابعیت از خانواده برای انتخاب همسر می‌کرد.

در روستاها یا پدر و مادر، همسر پسرشان را برمی‌گزیدند یا خود پسر پس از انتخاب همسر، خواست و نظر خویش را به مادر می‌گفت و پدر و مادر بعد از قبول و تأیید، و مشورت با بزرگان فامیل، رضایت خود را اعلام می‌کردند. به طور کلی اجازه و نظر پدر و سپس موافقت مادر در ازدواج پسر و دختر ضروری بود.

در روستاهای گیلان دختران و پسران همدیگر را در محیط کار، جشن‌ها و مراسم مختلف می‌دیدند. این نگاه‌ها گاه به دلدادگی می‌کشید و قسم خوردن در مزارها و امامزاده‌ها را پیش می‌آورد. اگر کوشش‌ها برای جلب رضایت پدر و مادری به جایی نمی‌رسید، دختر و پسر در سحرگاه یا شبی بی‌هراس از ننگی که ممکن بود دامن خانواده‌هایشان را بگیرد،

می‌گریختند و خانواده‌ها را مجبور می‌کردند تا به خواسته‌شان تن دهند. در این گریز عاشقانه اگر پسر قدم پیش می‌نهاد و دختر را به همراه می‌برد اصطلاح «فوزانن» (fózanén) و اگر دختر پیش قدم می‌شد و همراه پسر می‌شد، اصطلاح «فوشتن» (fuštən) به کار برده می‌شد.

در گیلان باور داشتند شب خوانی زاغ یا کلاغ ابلق خبر از گریختن دختر و پسری از خانه می‌دهد. این باور نشانه‌ی آن است که چنین کاری در گیلان، به‌ویژه در جوامع روستایی کم‌نبوده است. معاشرت پیش از ازدواج و دلدادگی در روستاها شکل عادی‌تری داشت. دویستی‌های عامیانه‌ی گیلکی و فضای عاشقانه‌ی آن‌ها ریشه در چنین دلدادگی‌هایی دارد.

در منطقه‌ی تالش، اگر دو دلداده با مخالفت پدر و مادر دختر مواجه می‌شدند، با هم فرار می‌کردند و به خانه‌ی عاقد (افندی) پناه می‌بردند و به عقد هم درمی‌آمدند. اگر جوانی نمی‌توانست از طریق مسالمت‌آمیز، دختر را به عقد خویش درآورد یا دختر به ازدواج با او رضایت نمی‌داد به اتفاق دوستان مطمئن به خانه‌ی پدر دختر هجوم می‌برد، او را می‌ربود و فرار می‌کرد. این ازدواج‌ها را خان‌ها تبلیغ می‌کردند. خان با گرفتن پول از خانواده‌ی پسر، خانواده‌ی دختر را از اقدام‌های قانونی یا توسل به خشونت علیه پسر و خانواده‌اش باز می‌داشت (عبدلی: ص ۳۹).

خواستگاری: پس از انتخاب همسر، پسر با پدر و مادر به خانواده‌ی دختر اطلاع می‌دادند که برای امری خیر می‌خواهیم به خدمت برسیم. گاه پدر پسر نامه‌ای به این مضمون برای پدر دختر می‌نوشت: اجازه فرمایید تا

۱. گیلکی: (زن‌خازی: zən.xâzi = گیشه‌پسندی: geysə.pəsandi) به ترتیب به معنی

زن‌خواهی و عروس‌پسندی.

برای دو دل را یک دل کردن و پسر را به غلامی شما در آوردن به خدمت برسیم. پدر دختر پس از مشاهده‌ی نامه، نخست برای پاسخ دادن فرصت می‌خواست و پس از جلب رضایت دختر و موافقت همسر در زیر همان نامه از خانواده‌ی پسر برای خواستگاری دعوت می‌کرد.

اگر پسری تصمیم به ازدواج می‌گرفت یا خود و یا یکی از نزدیکان وی به خانواده‌اش خبر می‌داد اگر رابطه‌ی صمیمانه‌ای با مادر یا خواهرانش داشت به یکی از آنان می‌گفت و آنان خبر را به گوش پدر می‌رسانیدند. اما، اگر دختر را خانواده برای پسر برگزیده بود، می‌بایست رضایت پسر نیز جلب می‌شد. دختر پسر پسندیده را هم می‌بایست خانواده‌ی پسر می‌پسندید. از این روی، مادر پسر، یکی، دو نفر از زنان خانواده را برمی‌داشت و سرزده، به بهانه‌ای به خانه‌ی دختر می‌رفتند. از هر دری سخن می‌گفتند و وضعیت خانه و دختر را زیر نظر می‌گرفتند.

اغلب انتخاب دختر و خواستگاری را زنان خانواده انجام می‌دادند. آزمون‌های کوچکی هم صورت می‌گرفت. تکه‌ای کاه یا چوبی را بر ایوان خانه می‌انداختند، اگر دختر آن را بر می‌داشت و به کناری می‌نهاد، نشانه‌ی خانه‌داری او بود. در این مجلس، به بهانه‌ی ابراز محبت و شادمانی دختر را می‌بوسیدند و از نزدیک با او حرف می‌زدند که مثلاً دهانش بد بو و یا سرش دارای پیسی نباشد و اگر هم امکانش وجود داشت، دستی به سر و سینه‌ی دختر می‌کشیدند.

در روز خواستگاری مردان در یک اتاق و زنان در اتاقی دیگر می‌نشستند. مردها بعد از مدتی گپ‌زدن، درباره‌ی مقدمات و برنامه‌ی عروسی صحبت می‌کردند و به توافق می‌رسیدند. از زنان، جز مادر دختر هیچ کس حق وارد شدن به این موضوع‌ها را نداشت. در این روز گاه

درباره‌ی مهریه و شیربها نیز صحبت می‌شد و توافق را از دیگران پنهان می‌داشتند و در روز صورت‌برداری مبلغ مهریه و شیربها را به طور صوری بیشتر اعلام می‌کردند. در برخی از روستاها نیز ناهار را میهمان خانواده‌ی دختر می‌شدند و زنان با همکاری یکدیگر ناهار را آماده می‌کردند.

خواستگاری در همه‌ی روستاها یکسان نبود. شگفت‌آورترین آن‌ها مربوط به روستای گوری محله‌ی لیشک سیاهکل بود؛

در گوری محله پسر جوانی که قصد ازدواج با دختری داشت، سحرگاه که خانواده‌ی دختر گاوان را رها می‌کردند، به بالای درختان محل چرای آنان می‌رفت و سرشاخه‌های برگ‌دار را قطع می‌کرد و می‌ریخت تا گاوها بخورند. این کار نوعی خواستگاری بود. پدر دختر با دیدن پسر بر بالای درخت، متوجه می‌شد که پسر خواهان ازدواج با دختر اوست. پدر به خانه باز می‌گشت و در صورت رضایت با موافقت مادر دختر، پسر را به ناهار دعوت می‌کرد و گرنه در خانه می‌ماند و به هر طریق نارضایتی خود را ابراز می‌کرد. چند روز بعد، پسر چند تن از زنان خانواده را به عنوان قاصد یا خواستگار به منزل دختر می‌فرستاد. اگر پدر و مادر دختر، وعده‌ی دور می‌دادند، نشانه‌ی رضایت نداشتن آنان بود و اگر فقط هفته‌ای فرصت می‌خواستند نشانه‌ی موافقت بود و عروسی سر می‌گرفت (بشرا: ۱۳۸۰، ص ۳۴). ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی در کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، در قرن چهارم هجری درباره‌ی عروسی در دیلم می‌نویسد: «هرگاه پسری خواهان دختری می‌شود، با وی می‌رود، سپس خانواده دختر از پسر پذیرایی می‌کنند و گرمی‌اش می‌دارند و اگر او کرم ایشان را پذیرفت، سه روز میهمانش می‌کنند. آن‌گاه برای عروسی ندا در می‌دهند و این پس از آن است که او [پسر جوان] یک هفته با دختر در خانه‌اش تنها مانده

است. من، [مقدسی، از ابوناوبته انصاری] پرسیدم: آیا ایشان پیش از عقد نیز به هم می‌رسند؟ وی گفت: اگر چنین شود، داماد را می‌کشند» (همان‌جا؛ به نقل از مقدسی، ص ۸۶).

در شهرهای گیلان در روز خواستگاری، به طور معمول از ناهار و شام خبری نبود و میهمانان با چای، شربت، شیرینی و میوه پذیرایی می‌شدند و شکل رسمی داشت. مجلس خواستگاری اغلب زنانه بود. نامزدی^۱ در روستاهای گیلان، به علل تأمین هزینه و جهیزیه، ساختن یا آماده کردن سرپناه، خدمت سربازی پسر، صغر سن پسر یا دختر و... مراسم عقد و عروسی، حتی تا دو سال به تعویق می‌افتاد. از آن‌جا که خانواده‌ها مایل نبودند تا پیوند پسر و دختر از هم بگسلد و قول و قرارهای ازدواج به بهانه‌هایی به هم بخورد، در جشن کوچکی دختر را برای پسر نامزد می‌کردند و به اصطلاح می‌گفتند دختر و پسر برای هم شیرینی خورده‌اند یا دختر برای پسر «نشان» شده است. خانواده‌ی دختر، اغلب تا زمانی که مبلغ شیربها، پیش‌مهریه و خرج عروسی را از خانواده‌ی پسر نمی‌گرفت، اجازه‌ی جاری شدن صیغه‌ی عقد را نمی‌داد.

در جشن نامزدی، دو خانواده‌ی پسر و دختر و عده‌ای از بستگان و همسایگان نزدیک آنان شرکت می‌کردند. مراسم نامزدی، در بیشتر روستاها در روز بله‌برون (صورت کردن)، در بعضی از روستاها در روز خواستگاری و در برخی دیگر پس از بله‌برون انجام می‌شد. قبل از مراسم نامزدی، پسر به همراه خانواده به بازار می‌رفت و یک حلقه‌ی انگشتر و

۱. گیلکی: (نیشان‌پیکار = nišan.peykār = تونگ‌انگشتر = tung.angštər)

یک روسری برای دختر می‌خرید. اگر این مراسم در روز خواستگاری انجام می‌شد، فقط دو خانواده‌ی پسر و دختر و دو سه نفر از بزرگان فامیل یا روستا در آن شرکت می‌کردند و پس از موافقت دو خانواده، درباره‌ی مهریه، شیربها، جهیزیه، هزینه‌های عروسی و موضوع‌های دیگر، پسر یا مادر و یا خواهرش انگشتر نامزدی را به انگشت دختر می‌کرد و روسری را بر سرش می‌نهاد.

در روستای پیش حصار فومن، پسر در مراسم نامزدی شرکت نمی‌کرد و مادرش حلقه را به انگشت عروس خود می‌کرد (طاهری: ۱۳۸۱، ص ۸). در روستاهای تالش اگر پاسخ قطعی دختر و خانواده‌اش به طول می‌انجامید، خانواده پسر یک حلقه‌ی انگشتر و یک دستمال سر برای دختر می‌برد. اگر دختر مایل به ازدواج بود، انگشتر را به انگشت می‌کرد و روسری را بر سر می‌نهاد و به این ترتیب نامزدی خود را اعلام می‌نمود، در غیر این صورت، پس از مدتی انگشتر و دستمال سر را به خانواده‌ی پسر بر می‌گرداند (عبدلی: ص ۹۱). همان‌طور که گفته شد، مراسم نامزدی در بیشتر روستاها در شب بله‌برون برگزار می‌شد. در این شب پس از این که شروط ازدواج مورد توافق قرار می‌گرفت، پسر یا مادر او و یا خواهرش انگشتر نامزدی را به دست دختر می‌کرد و دستمال را بر سر او می‌بست. اگر مراسم نامزدی در روز خواستگاری بود، خانواده‌ی پسر و میهمانان ناهار را در خانه‌ی پدر دختر پذیرایی می‌شدند، ولی اگر در همان شب بله‌برون مراسم برگزار می‌شد شام را در خانه‌ی پدر دختر می‌خوردند. تأمین خواربار، میوه، نقل، شیرینی و... به عهده‌ی داماد و خانواده‌اش بود. غذا را در خانه‌ی پدر دختر می‌پختند و در پخت‌وپز و پذیرایی و شست‌وشوی، اغلب زنان دو خانواده شرکت و همکاری می‌کردند.

شیرینی‌خوران: در برخی از روستاها به‌ویژه روستاهای تالش‌نشین در شب بله‌برون بعد از توافق نهایی دو خانواده، روز جشن شیرینی‌خوران تعیین می‌شد. شیرینی‌خوران روزی بود که در آن مراسم نامزدی و گاه عقدکنان برگزار می‌شد.

جشن شیرینی‌خوران را در خانه‌ی پدر دختر می‌گرفتند و میهمانان در دو نوبت ناهار و شام و گاه در یک نوبت ناهار یا شام پذیرایی می‌شدند. مواد غذایی، میوه و شیرینی جشن به عهده‌ی پسر و خانواده‌اش بود. در روستای تالش‌نشین پیرسرا در خانه‌ی پدر پسر، خواربار ناهار و شام و میوه و نقل را در مجمعه‌های مسی می‌چیدند، زنان و دختران بر سر می‌گرفتند و از خانه‌ی داماد به خانه‌ی عروس می‌بردند. خواربار، شیرینی، به، پرتقال، انار، سیب و نقل را درون هفت مجمعه می‌چیدند. عدد هفت را پرشگون می‌دانستند. به فال نیک و خیر گرفتن این عدد ریشه در دین زرتشت و اسلام، اساطیر و عرفان دارد. زنان همسایگان و اقوام داماد هم هر یک مجمعه‌ای از مواد غذایی پر می‌کردند و بر سر می‌گرفتند و به خانه‌ی داماد می‌رفتند. سپس همه‌ی مجمعه‌ها را به خانه‌ی عروس می‌بردند. پدر و مادر دختر، پس از خالی کردن مجمعه‌ها، درون آن‌ها هدایایی از قبیل جوراب و دستمال برای مجمعه‌برها می‌گذاشتند. پسر پارچه یا پیراهنی را که برای دختر خریده بود، به خانه‌ی دختر می‌برد.

پس از ناهار و پذیرایی، در میان هلله و شادی، بچه‌ای از خویشان پسر، که از همه کوچک‌تر بود و بی‌نقص، حلقه‌های انگشتر را به انگشت پسر و دختر می‌کرد. این کار نمی‌بایست به دست بچه‌ی یتیم انجام می‌شد که آن را بدشگون می‌دانستند. در این روز که همراه با ساز و رقص و

پای‌کوبی بود منسوبان و آشنایان پسر هر یک هدیه‌ای مانند طلا، سکه، پارچه یا مبلغی پول به دختر می‌دادند.

در منطقه‌ی تالش، خانواده‌ی پسر یک هفته مانده به شیرینی‌خوران، سرگرم آماده کردن بساط و لوازم جشن می‌شدند. روز خاصی را به پاک کردن برنج (برز‌آوسی *berz.âvisi*) اختصاص می‌دادند و از اقوام و آشنایان دعوت می‌کردند. از هر خانواده یک یا چند زن در پاک کردن برنج شرکت می‌کردند. هر یک از زنان مجموعه‌ای پر از مواد غذایی؛ بهره (بَره) بر سر می‌نهاد به خانه‌ی پسر می‌برد (عبدلی: ص ۹۴). یک زن و یک مرد از خانواده‌ی پسر مأمور می‌شدند و فامیل و آشنا را برای شیرینی‌خوران دعوت می‌کردند. این نوع اطلاع‌رسانی را به زبان تالشی «صلا ژندن» (*salâ žanden*) می‌گفتند. چند جوان ورزیده از نزدیکان پسر هم در روز مشخصی به جنگل می‌رفتند و برای پخت‌وپز هیزم فراهم می‌کردند. آنان هیزم‌ها را بار اسب می‌کردند و به خانه‌ی دختر می‌بردند. در این روز هر جوانی زودتر بار هیزم را تحویل می‌داد یک قواره پارچه یا یک جفت جوراب دست‌بافت، از خانواده‌ی عروس انعام می‌گرفت (همان‌جا).

خانواده‌ی پسر همراه با آذوقه و وسایل جشن یک یا چند قوچ برای تأمین گوشت ناهار و شام به خانه‌ی دختر می‌فرستاد. به پشت قوچ‌ها در چند جا حنا می‌گذاشتند. قوچ‌ها را برای بردن به خانه‌ی دختر، به دست پسر بچه‌ای دارای پدر و مادر و بی‌نقص می‌سپردند (همان‌جا). در این جشن به گروه عاشق‌ها که برای آواز و نواختن ساز دعوت می‌شدند شاباش می‌دادند و این مبلغ علاوه بر پولی بود که خانواده‌ی پسر طبق قرار قبلی به آن‌ها می‌پرداخت (همان: ص ۹۵).

بعد از پذیرایی از میهمانان، مردی میان‌سال که یک نفر دفتردار او را

همراهی می‌کرد، پیش‌دستی‌ای را که روی آن دستمالی رنگی یا سفید بود، در مجلس می‌گرداند و از مردان فامیل پسر، اعانه (دَرَفَن) می‌گرفت. کل مبلغ دریافتی به خانواده‌ی پسر تعلق می‌گرفت، اما طلا، جواهرات و پولی که میهمانان رونما می‌دادند، به دختر تعلق داشت. این‌ها در اختیار پدر دختر قرار می‌گرفت و به هنگام بردن عروس به خانه‌ی داماد، تحویل پدر داماد می‌شد (شکوری: ص ۷۲). در اواخر جشن، تعدادی از زنان و دختران، به دعوت پدر و مادر پسر با مجموعه‌های شیرینی و میوه می‌رقصیدند و خوانچه‌ها را تحویل مادر دختر می‌دادند. روی خوانچه‌ها را با پارچه می‌پوشاندند و به هنگام حنابندان، خوانچه‌ی مخصوص عروس را پس از برداشتن روکش آن در مقابل عروس می‌گذاشتند، آینه‌ی مجمعه را طوری قرار می‌دادند که عروس خود را در آن ببیند (همان: ص ۷۳).

شیرینی‌خوران روستاها با شیرینی‌خوران شهرها تفاوت داشت. در شهرها شیرینی‌خوران بعد از مراسم حنابندان و عقدکنان برگزار می‌شد و همه‌ی اقوام، آشنایان و همسایگان در آن دعوت و با چای، شربت، شیرینی و میوه پذیرایی می‌شدند. از مدعوان کسانی که مایل بودند به عروس و داماد هدیه می‌دادند. گاه عده‌ای هم برای شام در خانه‌ی پدر عروس می‌ماندند و در مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد (عروس‌بران) شرکت می‌کردند.

در روستاها، خانواده‌ها در دوره‌ی نامزدی به دختر و پسر اجازه‌ی رفت و آمد نمی‌دادند. پسر با اجازه‌ی پدر دختر و با حضور مادر یا برادر و خواهر دختر می‌توانست نامزدش را ببیند، پسر و دختر در مکان‌های عمومی با هم ظاهر نمی‌شدند.

بله برون: بله برون در گیلان، صورت فگیری یا ویگیری (صورت برداری) نام داشت و آن توافق شفاهی دو خانواده درباره‌ی شروط ازدواج بود. پس از مراسم خواستگاری و چند بار رفت و آمد، دید و بازدید و گفت و گوی بین دو خانواده، شبی برای برگزاری بله برون تعیین می‌شد. در روستاها، هزینه‌ی پذیرایی در این شب به عهده‌ی داماد بود. شبی را انتخاب می‌کردند که به باورشان میمون و پرشگون بود. اغلب، شب‌های دوشنبه و چهارشنبه را برمی‌گزیدند. صبح روز بله برون یا شب قبل از آن، خانواده‌ی پسر خواربار، قند، چای، روغن، پیاز، سیب زمینی، برنج، سبزی و... را در مجمعه‌های مسی می‌چیدند و زنان و دخترانی از خویشان پسر آن‌ها را بر سر می‌نهادند به خانه‌ی دختر می‌بردند. خویشان همراه مجمعه‌برها مرغ، اردک، غاز و گوسفندی نیز می‌فرستادند. خانواده‌ی پسر روسری، قواره‌ای پارچه، آینه، شانه، عطر، یا چند قلم از این وسایل را خود به خانه‌ی عروس می‌بردند و تحویل دختر می‌دادند. در این مجلس زنان و دختران در یک اتاق و مردان در اتاقی دیگر می‌نشستند. زنان در آشپزخانه گرد هم می‌آمدند و به پخت و پز مشغول می‌شدند و مردان در اتاق میهمانی با هم اختلاط می‌کردند. پس از خوردن شام، مردان کم‌کم سر سخن را باز می‌کردند و به مهریه، شیربها، جهیزیه، مخارج عروسی، زیورآلات و تعیین روز برای عقد و حنابندان و عروسی می‌پرداختند. زنان به هیچ وجه حق دخالت در این امور را نداشتند. در بعضی از روستاها فقط پدر دختر درباره‌ی برخی از موارد با همسرش مشورت می‌کرد. در پایان جلسه، کدخدا، ملأ و یا یکی از معتمدین، توافق‌ها را در دو نسخه می‌نوشت. پای نوشته را پدر دختر، پدر پسر و تعدادی از حاضران مجلس گواهی می‌کردند. یک برگ توافق نامه به پدر پسر و برگ دیگر به پدر دختر داده می‌شد.

خرید لباس و طلای عروس:^۱ قبل از جشن عروسی یا عقدکنان، طبق تعهد داماد، و در روز بله‌برون، که لباس و طلا و جواهر عروس مشخص و صورت شده بود، داماد و خانواده‌اش روز مبارکی را برای خرید انتخاب می‌کردند. در این روز اغلب گروهی از خانواده‌ی عروس (مادر، خواهر، خاله و عمه) و عروس به همراه زنانی از خانواده‌ی داماد و گاه با چند تن از زنان باتجربه به بازار می‌رفتند. در برخی از روستاها و خانواده‌های شهری حتی داماد برای خرید نمی‌رفت و گروهی از زنان خانواده خرید را انجام می‌دادند. در این روز، معمولاً برای عروس قرآن، آینه، چراغ، کفش، پارچه، جوراب، طلا و زیور، حوله، لباس زیر، عطر، چادر، صابون خوش‌بو، صندوق لباس و وسایل آرایش می‌خریدند و لباس، پارچه، حوله‌ی عروس و وسایل کوچک را داخل چمدان می‌گذاشتند. خانواده‌ی داماد همه‌ی وسایل خریداری شده را به خانه‌شان می‌بردند و یک یا چند روز بعد، با همه‌ی این وسایل به خانه‌ی عروس می‌رفتند. در شالما، عصر روز بعد از خرید، زنان فامیل و آشنای داماد، به خانه‌ی داماد می‌رفتند و به همراه مادر و خواهران داماد وسایل عروس را به خانه‌ی عروس می‌بردند و تا پاسی از شب در آن جا رقص و پای کوبی می‌کردند. این مجلس زنانه بود. در برخی از روستاها بعد از شیرینی‌خوران، یا قبل از عروس‌بران، خانواده‌ی عروس لباس داماد را می‌خریدند و طی مراسمی ساده به خانه‌ی داماد می‌رفتند و لباس را تحویل داماد می‌دادند.

بریدن چادر عروس (چادر واوینی): در پاره‌ای از روستاها، روزی را برای

۱. به گیلکی: عروس رخت اوچینی؛ arus.rəxt.učini (انتخاب لباس عروس) یا رخت و طلا اوچینی؛ rəxt.u.tələ učini (انتخاب لباس و طلای عروس).

بریدن چادر عروس اختصاص می‌دادند. در این مجلس زنانه همه دعوت می‌شدند، گاه تعداد میهمانان بالغ بر صد نفر بود. در ویشکانک، مادر داماد چند روز قبل از مراسم عروسی قواره‌ای پارچه‌ی چادری می‌خرید و زنان را در بعدازظهر یک روز به خانه‌اش دعوت می‌کرد. میهمانان چند ساعتی بر تشت می‌کوبیدند و می‌خواندند و پای‌کوبی می‌کردند. سپس خیاطی که برای بریدن چادر عروس دعوت شده بود، کاسه‌ای را کنار عروس قرار می‌داد و با گفتن مبارک باد، با قیچی یک برش به پارچه می‌زد. میهمانان با مبارک باد گویی، هر یک پول در کاسه می‌گذاشتند. پول کاسه، دستمزد خیاط بود. عروس آن چادر را در روز عروسی بر سر می‌نهاد یا چادر نمازش می‌کرد.

عقدکنان: در روستاهای گیلان، مراسم عقدکنان پس از خواستگاری یا شیرینی‌خوران گاه قبل از بردن عروس به خانه‌ی داماد برگزار می‌شد. مراسم عقدکنان در روستاها نسبت به شهرها ساده‌تر بود. اگر دفترخانه به روستا نزدیک بود، پسر و دختر به اتفاق پدران به محضر می‌رفتند و به عقد هم در می‌آمدند. پیش از مراسم عقد در خانه‌ی عروس، مادر داماد، آینه، چراغ، شیرینی، میوه، چای، قند، شکر، نبات، نقل، برنج، نان، پنیر، سبزی، انار، شمع، پارچه‌ی سفید و یا چند قلم از این وسایل را درون چند مجمعه‌ی مسی می‌چید و زنان و دختران، خوانچه‌ها را بر سر می‌گرفتند و همراه با مطرب‌ها به خانه‌ی عروس می‌رفتند.

عقد در روزهای خوش‌یمن و بیشتر در دوشنبه و پنج‌شنبه برگزار می‌شد. بر سفره‌ی عقد وسایل هفت‌سین می‌چیدند و به جای نان، برنج می‌گذاشتند. در عقدکنان معمولاً میهمانان ناهار به خانه‌ی پدر عروس دعوت می‌شدند. هزینه‌ی عقدکنان و ناهار به عهده‌ی داماد بود. در برخی

از روستاها اگر خانواده‌ی عروس وضع مالی مناسبی داشتند، هزینه‌ی ناهار را خود به عهده می‌گرفتند. چنان‌چه در همان شبِ روز عقدکنان، مراسم حنابندان نیز برگزار می‌شد، خانواده‌ی داماد روز قبل، میوه، شیرینی و خواربار ناهار روز عقد و شام شب حنابندان را با مجمعه‌های مسی، بر سر زنان می‌گذاشتند، برنج را بر اسب‌های مزین به نوار، مهره و منگوله‌های رنگی بار می‌کردند، به دست و پشای قوچی سفید حنا و منگوله، و برگردن آن دستمالی رنگی می‌بستند. پسر بچه‌ای ده پانزده ساله طناب قوچ را می‌گرفت و همه با ساز و دهل و شادی و هلله به خانه پدر عروس می‌رفتند. اگر حنابندان در روزی دیگر برگزار می‌شد، خانواده داماد فقط خواربار همان روز عقد را به خانه‌ی عروس می‌بردند. پدر عروس پس از تحویل بار اسب و خواربار مجمعه‌ها و گوسفند، به کسانی که زحمت بردن آن‌ها را کشیده بودند پول یا هدیه‌ای مثل جوراب پشمی دست‌بافت و دستمال می‌داد. این نوع بار بردن را در بعضی از روستاها مجمعه بردن (موجمه‌بران *mujma.bərân*) و در پاره‌ای از روستاها نیز بار خشک بردن (خوشکه‌باربران *xuškə.bâr.bərân*) می‌گفتند.

در روستای پیرسرا برای بردن خواربار از خانه‌ی داماد به سمت خانه‌ی عروس به این ترتیب حرکت می‌کردند: نخست پسر بچه‌ای که طناب قوچ را در دست گرفته بود، سپس مردی از خویشان داماد که افسار اسب باری را در دست داشت، بعد مجمعه برها و پشت سر همه اقوام و آشنایان داماد. وقتی به خانه‌ی پدر عروس می‌رسیدند، زنی با مجمعه‌ای که بر سر داشت، می‌رقصید، پدر یا مادر عروس با آویختن یک جفت جوراب ابریشمی یا پشمی برگردن اسب، اجازه می‌داد تا بارها تحویل داده شود.

در اغلب روستاها، به هنگام خواندن خطبه‌ی عقد، علاوه بر داماد و عروس و ملّا فقط پدر عروس و داماد و دو نفر از ریش سفیدان در اتاق عقد حضور می‌یافتند. میهمانان این روز بیشتر میان سال و کهن سال بودند. در روز عقدکنان به عروس توصیه می‌شد از معاشرت با دختران دم‌بخت، به‌ویژه پیردختران و زنان سیاه‌دل پرهیز کند، چرا که ممکن بود، داماد را ببندند و داماد از وظیفه‌اش عاجز گردد و سیاه‌بختی نصیب عروس شود. زنان مطلقه و شوهر مرده نیز دعوت نمی‌شدند. در روستای زبرده خمام اگر مراسم عقد شب برگزار می‌شد، ظرفی آب می‌آوردند و عروس تا پایان جاری شدن خطبه‌ی عقد و بله گفتن، پای راست خود را تا قوزک در ظرف آب قرار می‌داد، به این منظور که سیاهی شب با روشنی آب به در شود.

در اغلب روستاها عروس را برای عقدکنان آرایش نمی‌کردند و این کار را عیب می‌دانستند. عروس را با چادر سفید بر سفره‌ی عقد می‌نشاندند، زنی جوان، سپیدبخت و صاحب فرزند، در سراسر مدتی که خطبه جاری می‌شد با قیچی تکه‌ای قند را بالای سر عروس می‌شکست و عروس وقتی بله را می‌گفت، قیچی را می‌بست. با همین کله‌قند برای عروس و داماد جای چهل‌گیاه می‌آوردند و بقیه‌ی تکه‌قندها را به نزدیکان عروس و داماد می‌دادند.

در فستکه، پس از جاری شدن صیغه‌ی عقد، عروس، با دو تُقل، شمع‌های روشن بر حنای خیسانده‌ی سفره‌ی عقد را خاموش می‌کرد، سپس همه‌ی تُقل‌های سفره‌ی عقد را برمی‌داشت و به خانه‌ی شوی خود می‌برد و بین خویشاوندان داماد تقسیم می‌کرد تا در نزد آنان شیرین و مقبول باشد. اگر به عروس برای زودتر بله گفتن زیر زبانی می‌دادند، آن را در کفش‌اش می‌گذاشت.

در بیشتر روستاها، به نیت استحکام زندگی، عروس و داماد را روی دو مُتکا یا جایی بلند و محکم می‌نشانند. در عقدکنان، معمولاً باران را به خوش قدم بودن عروس تعبیر می‌کردند، اگر حادثه‌ای آسمانی و غیرمنتظره رخ می‌داد، هر چند که در دل وحشت داشتند، به ظاهر آن را به فال نیک می‌گرفتند.

در شهرها، عقدکنان با تشریفات و اهمیت بیشتری برگزار می‌شد. عقدکنان، پیوسته پیش از ظهر و در خانه‌ی عروس بود. در اتاقی سفره‌ی عقد می‌چیدند. بر این سفره، آب، نان سنگک، تخم‌مرغ و عسل نشانه‌هایی از روشنایی، برکت، تداوم نسل و شیرین‌کامی بود. کلام الله مجید و آینه و چراغ را روبه‌روی عروس در سفره قرار می‌دادند. گلاب‌پاش، گل، میوه، گردو و گاه فندق، اسپند، شربت و قیچی هم جزو وسایل این سفره بود. مدعوان به طور معمول میان‌سال و کهن‌سال بودند. میهمانان مرد و زن در اتاق‌های مجزا می‌نشستند. در اتاق عقد، عروس بزک کرده و آراسته رو به قبله می‌نشست. اتاق عقد به روی زنان هوودار، دوشویه و اجاق‌کور بسته بود. از نزدیکان عروس و داماد، فقط چند زن خوش‌بخت چند فرزند به دنیا آورده در اتاق عقد می‌ماندند. دو نفر بالای سر عروس دو کله‌قند را به هم می‌ساییدند و گاه یک نفر هم آهسته و زیر لب قرآن می‌خواند. بعد از اعلام آمادگی دو خانواده، عاقد بنا به رسم معمول با ذکر مهریه، طلا و جواهر و نام داماد، از عروس برای خواندن خطبه‌ی عقد درخواست وکالت می‌کرد. عروس برای بار سوم وکالت را اهدا می‌کرد، اگر زودتر این کار را می‌کرد ممکن بود طعنه زنان بگویند برای شوهر کردن عجله دارد و یا از قبل خاطرخواه داماد بوده است. گاه پدر یا مادر داماد برای آن که عروس زیاد معطل نکند، هدایایی به عنوان

زیر زبانی به او می‌دادند. در تمام مدت خواندن صیغه‌ی عقد، عروس بر قرآن مجید چشم می‌دوخت یا سوره‌ی یاسین را می‌خواند و قیچی‌ای را که در دست داشت باز و بسته می‌کرد تا کسی داماد را نبندد و او قادر باشد از عهده‌ی وظیفه‌اش برآید. گاه معاندان و حاسدان دو خانواده در هنگام جاری شدن صیغه، با گره زدن بر نخ‌ی هفت‌رنگ یا بستن تیغه‌ی چاقو و یا قفل، کار بستن داماد را انجام می‌دادند. از این رو عروس قیچی را باز و بسته می‌کرد تا علاوه بر بریدن زبان مادر شوهر و دیگر افراد خانواده‌ی داماد، هر نخ و چاقو و قفل فرو بسته‌ی را ببرد.

آداب و رسوم پس از نامزدی و عقد: اگر مراسم نامزدی یا عقد تا رفتن عروس به خانه‌ی داماد به طول می‌انجامد، عروس و داماد تعهداتی داشتند؛

در روز عید قربان یا روز قبل از آن، خانواده‌ی داماد قوچی را تزئین می‌کردند و همراه مجمعه‌ای از نان محلی و شیرینی و میوه به خانه‌ی عروس می‌رفتند.

خانواده‌ی داماد به همراه داماد و بستگان برای افطاری در ماه مبارک رمضان به خانه‌ی پدر عروس می‌رفتند.

در شب یلدا داماد هندوانه، میوه، تنقلات و آجیل به خانه‌ی عروس می‌فرستاد.

در روز سیزده نوروز داماد به خانه‌ی عروس می‌رفت و او را به اتفاق زنانی دیگر از بستگان به گردش می‌برد و از آنان پذیرایی می‌کرد.

اگر عروس قصد داشت به زیارت برود یا می‌خواست اقوام خود را در روستا یا آبادی دیگر ببیند، داماد برای او اسب و لوازم سفر فراهم می‌کرد و گاه خود نیز به همراه او می‌رفت. هنگام کوچ از قشلاق به ییلاق یا

برعکس، داماد برای عروس اسب می‌برد و خود نیز برای کمک همراه او می‌رفت (عبدلی: ص ۹۸).

دو خانواده‌ی نوخوشاوند برای کشاورزی به هم یاوری می‌دادند. کارهای زنانه‌ی شالی‌کاری از قبیل نشا و وجین شالیزارِ خانواده‌ی داماد را عروس و عده‌ای از دختران هم‌سال وی انجام می‌دادند و داماد هم با دوستان خود برای شخم و دروی برنج شالیزارِ خانواده‌ی عروس به یاری آنان می‌رفت. این یاوری‌ها را یاوری عروس (گیشه یاوری) می‌نامیدند. عیدانه فرستادن: در نوزد عروس و داماد به دیدار خانواده‌های هم می‌رفتند و عیدی می‌ستاندند و می‌دادند. در نوزد داماد در حد توان مالی به عروس هدیه می‌داد. اگر پیش‌تر مراسم پاگشای عروس و داماد انجام گرفته بود، با هم به دیدار خویشاوندان نزدیک می‌رفتند و گاه خویشاوندان آنان را پاگشا می‌کردند.

در روستای پاشاکی سیاهکل دختر پس از عقد یا نامزد شدن، بین یک تا هفت سال در خانه‌ی پدر می‌ماند. در این مدت، در عیدی یکی از سال‌ها و اغلب در سال اول یا آخر، خانواده‌ی پسر عیدانه‌ی مفصلی برای نوعروس می‌فرستادند که به عیدی چل سری معروف بود؛ شاید به این دلیل که این عیدانه را چهل دختر دم بخت فامیل داماد در مجمعه‌های مسی بر سر می‌گرفتند و به خانه‌ی داماد می‌رفتند. داماد در مجمعه‌ای که در آن برای عروس زیور نهاده شده بود، مقداری پول می‌گذاشت که متعلق به مادر عروس بود. گروه عیدانه‌بر را مادر داماد و چند زنِ عاقل از خویشاوند و همسایه همراهی می‌کردند. عیدانه را با ساز و نقاره می‌فرستادند. ساززن و نقاره‌چی را داماد دعوت می‌کرد. با صدای ساز و نقاره و هلهله‌های شادمانی، دختران روستاگرد می‌آمدند، مادر، خواهر و گاه خود عروس به

پیشواز گروه می آمدند و به خوانچه برها جوراب، روسری یا پول هدیه می دادند. تا ظهر رقص و آواز و شادی بود. بعد همه می رفتند و خانواده‌ی داماد و خوانچه برها ناهار را می ماندند. پس از تحویل هدایا و خوردن ناهار، شیرینی، میوه و آجیل به مجلس آورده می شد. به جز خانواده‌ی عروس، کسانی که از این میوه و شیرینی می خوردند، مبلغی پول در پیش دستی خود می گذاشتند که عیدی عروس بود. مادر داماد هم پول یا سکه‌ای طلا در زیر دستی خود می نهاد. یکی از همراهان داماد یا ماما پول‌ها را می شمرد و تحویل عروس می داد. عروس پول را در خانه‌ی داماد و برای زندگی مشترک خرج می کرد.

اگر داماد در عیدانه، دو عدد چادرشب نمی گذاشت، به جای آن، حدود پنج کیلو ابریشم خام می نهاد تا عروس از آن چادرشب یا شال ابریشمی (گولبندی شال) بیافد که برای دوختن پیراهن‌های زنانه و کمربند به کار می آمد (بشرا: ۱۳۷۸، ص ۲۰۲). نظیر این مراسم در بعضی از روستاهای رودبار، لاهیجان، تالش و لنگرود نیز معمول بود. در سراسر گیلان رسم دیدار نوعروسان با داماد و خانواده‌اش در عید وجود داشت. به این رسم گولاب زنی می گفتند؛ نوعروس یا دختر نامزد شده با دوستان، خواهران و زن برادرش، در حدود پنج تا دوازده نفر، با شیشه‌ی گلاب‌دان و چند دستمال به تعداد افراد خانواده‌ی داماد به منزل پدر داماد می رفتند. پس از سلام و تبریک، دختر برمی خاست، به همه گلاب می زد و روی زانوی هر یک دستمالی می گذاشت، در کنار سفره‌ی نوروزی می نشست. خانواده‌ی داماد عیدی عروس را در سینی جلوی او می گذاشت. به هر یک از همراهان نیز جفتی جوراب عیدی می دادند. پس از دیدار نوروزی، عروس به اتفاق همراهان به منزل نزدیکان داماد

می‌رفت و از آنان عیدی می‌گرفت.

گلاب‌زنی سوای عیدانه فرستادن برای عروس بود. گاه در دیدار نوعروس از خانواده‌ی داماد، تفأل هم زده می‌شد. وقتی عروس برای خداحافظی برمی‌خاست، اگر پسری از مقابل او می‌گذشت، باور داشتند نخستین فرزندش دختر و اگر دختری می‌گذشت، فال برعکس تعبیر می‌شد (بشرا: ۱۳۷۸، ص ۲۰۸).

حنابندان: اغلب، حنابندان پیش از مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد و بعد از عقدکنان بود و گاه قبل از عقدکنان. در طالب‌آباد حنابندان را شب قبل از عقدکنان برگزار می‌کردند. اگر بین مراسم نامزدی تا عقدکنان فاصله می‌افتاد، حنابندان دو بار برگزار می‌شد، یک بار در مراسم شیرینی‌خوران یا بعد از عقدکنان و بار دیگر پیش از مراسم عروس‌بران.

در پیرسرای فومن هم در شب نامزدی حنابندان برگزار می‌شد و هم بعد از عقدکنان. در روستای بلسبینه، اغلب اگر پس از عقدکنان این مراسم را برگزار می‌کردند، قبل از «عروس‌بران» نیز جشن حنابندان می‌گرفتند. جشن حنابندان در واقع جشن خداحافظی عروس از خویشان و خانواده بود (طاهری: ۱۳۷۲، ص ۱۶۴).

هزینه‌ی شام و پذیرایی از میهمانان در حنابندان به عهده‌ی داماد بود. داماد و خانواده‌اش، با ساز و نقاره، خواریبار و وسایل حنابندان را به خانه‌ی پدر عروس می‌فرستادند. در حنابندان، داماد، میهمانانش را به خانه‌ی خود دعوت می‌کرد و عروس میهمانانش را به خانه‌ی خود. مراسم حنابندان در روستاها کم و بیش با هم تفاوت داشت. در برخی از روستاها عروس و داماد را با هم در خانه‌ی عروس حنابندان می‌بستند.

در پیرسرای فومن، پس از مراسم عقد، دو همراه از خویشان داماد و بستگان عروس، عروس را برای به خانه‌ای در همسایگی می‌بردند. پس از آرایش خانواده‌ها با مجمعه‌ی حنابندان که در آن شمع روشن، آینه، حنا، برنج و یک شاخه شمشاد قرار داشت و دختری آن را بر سر گرفته بود، به استقبال عروس می‌رفتند تا او را برای حنابندان به خانه‌اش برگردانند. خواهر، برادر یا یکی از خویشان عروس، جلوی خانه‌ی همسایه راه را بر آنان می‌بست و تا مبلغی از خانواده‌ی داماد نمی‌گرفت، اجازه نمی‌داد عروس از خانه خارج شود. به این پول درسری می‌گفتند، یعنی پولی که جلوی در گرفته می‌شود. بردن عروس از خانه‌ی همسایه به خانه‌ی پدرش نیز «خستایا» نام داشت.

یک زن جوان از بستگان داماد و یک زن جوان از بستگان عروس، معمولاً خواهران آنان، کار گذاشتن حنا را به عهده می‌گرفتند؛ حنا را حل می‌کردند و درون مجمعه‌ی حنابندان که در آن آینه، شمع، یک شاخه شمشاد و ظرف برنج بود، می‌گذاشتند، آن‌گاه عروس پشت دست راست خویش را روی سرش می‌نهاد. خواهر داماد حنا را سه قسمت می‌کرد و سه بار تکه‌ای از حنا روی دست عروس می‌گذاشت. هر بار پسری خردسال و بی‌نقص و دارای پدر و مادر، تکه‌ای حنا را برمی‌داشت و بر دست خود می‌نهاد. این کار به این نیت بود که زوج جوان صاحب چندین فرزند پسر شوند، ولی از آن جایی که مایل نبودند تا فرزندانشان پدر و مادر خود را از دست بدهند، بچه‌هایی را انتخاب می‌کردند که دارای پدر و مادر باشند. سپس خواهر یا خویش داماد دست و پای راست عروس را حنا می‌نهاد و خواهر یا خویش عروس دست و پای داماد را. پسران و دختران جوان برای گشودن بخت خویش حنای دست عروس را بر دست

خود می‌نهادند. در این شب، پدر عروس به داماد گاو، گوسفند یا جوراب و دستمال هدیه می‌داد. آن را می‌نوشتند، داماد صورت هدایا را امضا می‌کرد و به پدر عروس بر می‌گرداند. به این صورت هدایا، صورت جواز می‌گفتند. در بلسبنه، برای حنا بستن دست و پای عروس و داماد دو دختر سیده و مؤمن و پاک را برمی‌گزیدند.

در حنا بستن جوان‌ها دعوت می‌شدند و مراسم همراه با خواندن ترانه‌ی ویژه و مراسم بود. حنا نهادن بر دست و پای عروس و داماد بعد از شام یا ناهار صورت می‌پذیرفت.

در شالما، دختری از خویشان داماد یا عروس به نیت گشودن بخت خویش تکه‌ای از حنای دست عروس را برمی‌داشت و به جای آن تکه‌ای طلا به عروس هدیه می‌داد.

در ویشکانک، عروس حنای دست خود را به سوی دختران دم‌بخت پرت می‌کرد و آنان با خنده هجوم می‌بردند تا تکه‌ای از حنا را بگیرند و بر دست خود بگذارند.

در روستای چمچال رودبار، دخترانی که از دست عروس حنا بر می‌داشتند، مبلغی پول به عروس می‌دادند. مبلغ جمع‌آوری شده به نسبت مساوی بین عروس و حناگذار تقسیم می‌شد. زنی که بر دست عروس حنا می‌بست از زنان بزرگ خانواده یا روستا بود. دخترانی که از دست عروس حنا برمی‌داشتند، قسمتی را بر دست خود می‌نهادند و قسمتی را هم به درویشی می‌دادند که در این شب مشغول خواندن آواز ویژه این مراسم بودند (طاهری: ۱۳۷۴، ص ۱۴۷). در روستای جیلدان لشت‌نشا، خواهر داماد پس از اجازه از پدر و مادر عروس، بر کف دست عروس حنا می‌بست و تکه‌ای از حنا را به سقف اتاق پرتاب می‌کرد تا بچسبد، به این نیت که

عروس سربلند شود. در خشک‌رود لشت‌نشا هنگام حنا نهادن، عروس دست را مشت می‌کرد و تا تکه طلایی نمی‌گرفت، اجازه نمی‌داد بر دست او حنا ببندند. در روستای اسطلخ خشک‌بیجار، نخست دست و پای داماد را حنا می‌نهادند و بعد به خانه‌ی عروس برمی‌گشتند و دست و پای عروس را حنا می‌بستند.

مادر داماد، در روستای گیلوای کوچصفهان، چند مجموعه از لباس، کفش، کیف، لوازم آرایش، لباس زیر، جوراب، شیرینی و یک جلد کلام الله مجید را آماده می‌کرد، بعد از شام دختران فامیل مجموعه بر سر با دسته‌ی مطرب‌ها در جلوی خوانچه‌بران با پدر و مادر داماد و زنان و دختران خویشاوند و همسایه به منزل پدر عروس می‌رفتند. کسی که خوانچه‌ی حنا، شمع و نُقل را بر سر گرفته بود، خوانچه بر سر در حضور عروس می‌رقصید. بعد از حنا‌بندان عروس، مادر عروس مجموعه‌هایی از لباس داماد، حنای خیسانده و دو بالش خیلی کوچک و دو لچک از پارچه‌ی قرمز فراهم می‌کرد و زنان و دختران به همان ترتیب خوانچه بر سر، آن‌ها را به خانه‌ی داماد می‌بردند. خواهر عروس کف دست و انگشت‌های پای داماد را حنا می‌نهاد، بالشک‌ها را زیر پاشنه‌های پای داماد می‌گذاشت و با دو لچک قرمز، پنجه‌های حنا بسته‌ی پای داماد را می‌بست و از داماد دستخوش می‌گرفت.

مردم رشت آباد کوچصفهان بر این باور بودند که خواهر عروس که دست و پای داماد را حنا می‌نهد، هر دعایی در حق زوج کند، برآورده می‌شود. در روستای چاپارخانه‌ی خممام حامل خوانچه‌ی حنای خیسانده، کَلَه‌قند، چای خشک، میوه‌ی فصل، حلوا و نُقل آن قدر در برابر عروس می‌رقصید تا هدیه‌ای که معمولاً قواره‌ای پارچه بود، بگیرد. در حنا‌بندان

تسیه‌ی خمام، پول‌هایی که همراه ثقل و پولک‌های رنگارنگ کاغذی بر سر عروس می‌ریختند، به کسی تعلق می‌گرفت که دست عروس را حنا بسته بود. در این شب، رقص با مجمعه‌ی حنا، اگر داماد خواهر بزرگ داشت، وظیفه‌ی او بود.

حنابندان تالش‌ها، به‌ویژه در منطقه‌ی تالش و لابلای رضوان‌شهر یک مجلس زنانه بود. گروه موسیقی که سرگرم نواختن می‌شدند، زنی در مقابل عروس و داماد کله‌قندها را می‌شکست. دو دختر جوان برخوردار از پدر و مادر، به دستان عروس حنا می‌نهادند و هر یک مبلغی از پدر یا مادر داماد می‌گرفتند. هنگامی که به دست‌های عروس حنا می‌بستند، از زنان حاضر در مجلس پول حنا می‌گرفتند و در مقابل عروس می‌نهادند. دقایقی بعد یک زن و اغلب دختر با یک دست آفتابه لگن دستان عروس را می‌شست و بابت این کار از خانواده‌ی داماد انعام می‌گرفت (عبدلی: ص ۹۷). در رشت، این مراسم در شب قبل از عقدکنان برگزار می‌شد و هزینه‌ی آن به عهده‌ی پدر عروس بود. داماد در حنابندان شرکت نمی‌کرد، اما دختران جوان خانواده‌ی داماد دعوت می‌شدند. در مجلس حنابندان مطرب و خواننده می‌آوردند و جشن همانند یک عروسی شهری برگزار می‌شد. عروس را بدون آن که موی اضافی صورتش را بگیرند و ابروانش را بردارند، بزک می‌کردند و گاهی هم به صورت او بند می‌انداختند. دعوت برای شام بود و از اواسط شب جشن آغاز می‌شد. بعد از آمدن میهمانان و پذیرایی از آنان با میوه و شربت و شیرینی و گاه بستنی و مراسم رقص و پای‌کوبی، از خانه‌ی داماد خوانچه‌های حنابندان را می‌آوردند. در خوانچه‌های حنابندان حنای خیس‌انده، شمع‌های رنگین و مزین، ثقل، شیرینی، میوه، یکی دو قواره پارچه، یکی دو تکه زیور زرین، آینه، چراغ

و... بود. این خوانچه‌ها روکش‌هایی از ترمه، بقچه‌ی سوزن‌دوزی یا قلاب‌دوزی داشت. خوانچه‌برها را خواهران و چند تن از دختران فامیل داماد همراهی می‌کردند. خوانچه‌برها پس از ورود به خانه‌ی عروس، چند بار مجلس را دست‌افشان و پاکوبان دور می‌زدند، خوانچه‌ها را در برابر عروس بر زمین می‌نهادند و پدر و مادر عروس به آنان دست‌خوش می‌دادند. سپس یک نفر از خانواده‌ی داماد که در بین خویشان داماد خوش‌بخت‌ترین فرد به حساب می‌آمدند و دارای شوهر و فرزند بودند، دست عروس را حنا می‌بست. عروس از پدر و مادرش اجازه می‌گرفت و پشت دست راست را بر سر می‌نهاد، بعد اسکناسی را که مادر داماد می‌داد، بر کف دست عروس می‌گذاشتند و زنی سپیدبخت با ذکر نام خدا و آرزوی خوش‌بختی برای زوج جوان، بر آن حنا می‌نهاد. همه هلهله سر می‌دادند و مطربان آهنگ مبارک باد می‌نواختند. بعد از حنا بستن دست عروس، چند تن از نزدیکان او، بقیه‌ی حنا را، همراه هدایایی از خانواده‌ی عروس، شامل ساعت مچی، انگشتری زرین، سنجاق کراوات یا دکمه‌ی قیمتی سردست آستین و... به خانه‌ی داماد می‌بردند و دست او را که با دوستانش جشنی خودمانی برپا کرده بود، حنا می‌نهادند. پسران و دختران جوان بقیه‌ی حنا را به نیت بخت‌گشایی برمی‌داشتند و بر کف دست خود می‌گذاشتند. در رشت در دهه‌ی چهل‌بسیاری از آداب و رسوم حنا‌بندان به فراموشی سپرده شد، ولی حنا‌بندان، حتی خیلی مختصر در شب قبل از عقدکنان برگزار می‌شد.

پاگشا: پاگشا از دیر باز در گیلان معمول و مرسوم بود. گاه که به علل گوناگون دختر عقد شده در خانه‌ی پدری می‌ماند، خانواده‌ی عروس برای آن که داماد با همسر خود معاشرت داشته باشد، داماد و چند تن از

دوستانش را به ناهار یا شام دعوت می‌کردند. بعد از ناهار یا شام و صرف میوه، دوستان داماد خداحافظی می‌کردند و داماد در خانه‌ی عروس می‌ماند و از آن پس اجازه داشت با همسرش رفت و آمد کند و گاه شب در خانه‌ی پدر عروس بخواهد. اما می‌بایست سخت مراقب باشد تا همسرش باردار نشود، زیرا در مناطق روستایی گیلان باردار شدن عروس تا زمانی که در خانه‌ی پدر بود برای او و خانواده‌اش زشت و ننگ به حساب می‌آمد.

در روستاها، پاگشای اول که در خانه‌ی عروس بود، پدرزن (زن پرن = zæn.pèron)، داماد و مادرزن (zumà.zumâron)، مادرزن (زن ماران = zæn.mârân) و مادرزن سلام (زن ماران سلام) نام داشت.

در رشت آباد کوچصفهان، زمانی که آفتابه لگن می‌آوردند تا میهمانان برای خوردن دست بشویند، داماد دست نمی‌شست تا پدر زنش هدیه‌ای؛ گاو، قطعه‌ای زمین و... ببخشد. این هدیه در همین شب طی دست‌خطی به امضای پدر زن می‌رسید.

در تسیه‌ی خمام وقتی داماد به پاگشا می‌رفت، سکه‌ای زرین برای عروس می‌برد. مادر عروس هدیه‌ی دختر را که ساعتی مچی و انگشتری زرین بود، در زیردستی، نزد داماد می‌برد. یکی از همراهان داماد، ساعت را به مچ داماد می‌بست و انگشتر را به انگشت‌اش می‌کرد. داماد نیز سکه‌ی زرین را در همان زیردستی به عروس تقدیم می‌کرد. پس از برگزاری این مراسم، داماد اجازه داشت به خانه‌ی پدر زن رفت و آمد کند. در چمچال، در پاگشای اول، داماد با چند تن از دوستانش شبی به خانه‌ی پدر عروس می‌رفتند و به حضور مادر عروس می‌رسیدند. داماد شام این شب را با قاطر یا مجمعه‌های مسی به خانه‌ی پدر زن می‌فرستاد. در این شب دوستان و بستگان داماد پای‌کوبی می‌کردند، گاه برای

شادکردن محفل با لباس زنانه می‌رقصیدند. دوستان و آشنایان به داماد هدیه می‌دادند، داماد پول را برای خرید جهیزیه در اختیار عروس می‌گذاشت. داماد شب را در خانه‌ی پدر عروس و البته در اتاقی جدا از عروس می‌خوابید. در چمچال این رسم مادرزن (زن ماران) نام داشت (طاهری: ۱۳۷۴، ص ۱۴۷).

مادر عروس، در طالب‌آباد انزلی، یک روز پسی از شب زفاف دامادش را به ناهار دعوت می‌کرد و به داماد و دخترش هدایایی از قبیل انگشتر، دستمال، پارچه و گردن‌بند می‌داد. این روز مادرزن سلام (زن ماران سلام) نام داشت.

در بعضی از روستاها، در روز پاگشای داماد در خانه‌ی مادرزن، رسم شیربهابخشی معمول بود. در روستای تنیان صومعه‌سرا تمام همراهان داماد وارد اتاق می‌شدند مگر داماد، که در بیرون در می‌ماند تا پدر عروس با بخشیدن مقداری از شیربها او را راضی کند.

در گامیش‌بان ماسال، داماد در سفره‌ی شام از خوردن غذا سر باز می‌زد و در وردم ماسال، قبل از خوردن غذا، از شستن دست خودداری می‌کرد تا این که پدر عروس مبلغی از شیربها را می‌بخشید. در این شب مادز عروس بشقاب‌ی شیرینی جلوی هر یک از میهمانان می‌گذاشت و میهمانان هم پس از خوردن شیرینی مبلغی پول در بشقاب می‌نهادند که متعلق به عروس بود، عروس نیز به داماد ساعت مچی، پیراهن و... هدیه می‌داد. هنگام خداحافظی، معمولاً خواهر عروس، کفش داماد را پنهان می‌کرد. همراهان داماد به شوخی اصرار می‌کردند، که داماد کفش‌گم کرده شب را در خانه‌ی مادرزن بماند. داماد آن شب را نزد همسرش می‌ماند و عروس به کسی که کفش را پنهان کرده بود، دستخوش می‌داد. از آن شب

به بعد داماد، نزد عروس می‌رفت اما به دور از چشم مردم؛ شب دیر وقت می‌رفت و سحرگاه برمی‌گشت (بشرا: ۱۳۸۰، ص ۳۵).

گاه پاگشا بعد از عروسی برگزار می‌شد. خویشان داماد و عروس، آنان را به اتفاق چند نفر از بستگانشان به ناهار و شام دعوت می‌کردند. میزبانان، به هنگام ورود عروس و داماد برای آنان اسپند دود می‌کردند. مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد: به مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد عروس بران و به جشن عروسی در خانه‌ی داماد را عروسی بزرگ (پيله عروسی) می‌گفتند. این مهم‌ترین بخش عروسی بود و از سحرگاه روز قبل از بردن عروس آغاز می‌شد و یکی دو روز بعد از زفاف ادامه می‌یافت. برای بردن عروس همه‌ی فامیل، آشنایان و همسایگان را فرا می‌خواندند. دوستان و اقوام داماد به خانواده‌ی داماد در برگزاری جشن یاری می‌دادند؛^۱ هر خانواده دور یک نهال یا شاخه‌ای دو متری چندشاخکی را با پارچه‌ای گران قیمت می‌پیچیدند، در نوک هر شاخکی، سیب با پرتقالی فرو می‌کردند و گاه تخم‌مرغ رنگی در بافه‌ای ابریشمی، دستمال مردانه و جوراب می‌آویختند. به این نهال برم می‌گفتند که نماد شادی بود. «بَرَم» را همراه با مجموعه‌ای که حاوی برنج، مرغ یا اُردک بریان بود و پوششی از دستمال بزرگ رنگین و گاه نقش‌دار داشت به خانه‌ی داماد می‌فرستادند.

اگر برای عروسی مطرب خیر می‌کردند، مطربان برم‌ها و مجموعه‌ها را از آورندگان می‌گرفتند و پس از تحویل آن‌ها به پدر و مادر داماد دستخوش

۱. بَرَم شبتیل؛ bəɾəm.ʃitil (نهال شادی) = بَرَم شیتی؛ bəɾəm.ʃiti (نهال شادی) = بَج و مرغ فادیهی = bəj.u.morq.fādihi (مرغ و برنج دادن).

می‌گرفتند. برم‌ها را بر ستون‌های ایوان، تالار و درختان حیاط می‌بستند و مواد مجمه‌ها را صرف تهیه‌ی ناهار و شام مجلس عروسی می‌کردند. مجمه‌ها را نزد خود نگاه می‌داشتند تا در پاسخ، هدایایی درون آن‌ها بگذارند و برای یاوران بفرستند. در بعضی از روستاها، خانواده‌های عروس و داماد به طور جداگانه بستگان و همسایگان نزدیکشان را برای ناهار دعوت می‌کردند. اما در بیشتر روستاها فقط خانواده‌ی عروس مهمانی می‌دادند. در برخی از روستاها نیز همه‌ی میهمانان عروس و داماد برای ناهار به خانه داماد خیر می‌شدند و مراسم عروس‌بران قبل از ناهار برگزار می‌شد. برای بردن عروس به خانه‌ی داماد، گروهی از بستگان و نزدیکان داماد با ساز و نقاره و آواز از خانه‌ی داماد راه می‌افتادند و به خانه‌ی عروس می‌رفتند. زمانی که به خانه‌ی عروس می‌رسیدند، مادر یا یکی از بزرگان خانواده‌ی داماد از پدر و مادر عروس برای ورود به خانه اجازه می‌گرفت و سپس جمعیت عروس‌بران وارد خانه می‌شدند. در روستای شالمای شفت، وقتی جمعیت عروس‌بران به خانه‌ی عروس می‌رسیدند، مادر داماد با خواندن ترانه‌ای، از خانواده‌ی عروس اجازه می‌خواست تا عروس را به خانه‌ی بخت ببرد.

پس از آرایش، عروس را در میان ساز و آواز و شادی به سوی جمعیت هدایت می‌کردند. بنا بر عرف هر روستا، یکی از میان خواهر و برادر داماد، بستگان عروس و داماد و یا آرایشگر عروس، دور کمر عروس را با دستمال، نوار، پارچه یا چادری بلند می‌بست. بستن دور کمر عروس همراه با خنده و شادی بود. پارچه و دستمال را اغلب هفت گره می‌زدند به نیت هفت فرزند برای زوج جوان. هنگام خداحافظی، عروس که به پله‌ی

خانه می‌رسید، اطرافیان کفش عروس را نمی‌یافتند. برادر عروس کفش او را پنهان کرده و بر آستان خانه طوری ایستاده بود که عروس راه عبور نداشت. برادر عروس مبلغی پول یا هدیه؛ درسری (zdərə.səri) از داماد درخواست می‌کرد تا کفش را باز گرداند. پدر یا برادر عروس، قبل از خروج عروس، قرآنی در دست می‌گرفت، عروس قرآن را می‌بوسید و از زیر آن رد می‌شد. پدر عروس مبلغی پول در دستمالی می‌پیچید و به دست دخترش می‌داد.

در منطقه‌ی تالش، هنگام خروج عروس، پدر نانی در بقچه‌ای می‌پیچید و آن را زیر بغل دخترش می‌گذاشت و دختر آن را به خانه‌ی شوهر می‌برد (عبدلی: ص ۱۰۲). در بیشتر روستاها، قبل از بردن عروس، داماد یا پدرش، صورت جهیزه را امضا می‌کردند.

اگر مسافت خانه‌ی عروس تا خانه‌ی داماد نزدیک بود، او را پیاده می‌بردند، وگرنه او را سوار بر اسبی سفید و مزین به منگوله‌های زیبا می‌کردند. باور داشتند اسب سفید شگون دارد. عروس را با ساز و نقاره و آواز به خانه‌ی داماد می‌بردند. افرادی که قرآن، آینه و چراغی روشن در دست داشتند در جلوی جمعیت و پشت سر آنان به ترتیب، ساززن، نقاره‌چی، دراویش یا مطرب‌ها، یک یا دو نفر از بزرگان دو خانواده، عروس و دو ساقدوش، باربران جهیزه؛ خوانچه‌بران و حاملان بار سنگین، بستگان، همسایگان و دوستان دو خانواده حرکت می‌کردند. در روستاهای تالش همراه با آینه و چراغ، یک نفر هم ظرفی پر از جوی کوهی در دست می‌گرفت و با جمعیت عروس‌بران حرکت می‌کرد (شکوری: ص ۱۰۵).

روستاییان کنارسر سنگر عروس را رو به قبله از خانه‌ی پدرش بیرون

می آوردند و باور داشتند که اگر رو به دریا (خلاف جهت قبله) عروس را بیرون ببرند، عروس در خانه‌ی شوهر پاگیر نمی‌شود و امواج دریا او را به خانه‌ی پدری برمی‌گردانند. بعضی که تفنگ سرپُر داشتند موقع حرکت دادن عروس یا بین مسیر به نیت مبارکی چند تیر هوایی خالی می‌کردند. در روستاهای شیخ علی بست سنگر و فشتکه‌ی خمام، وقتی داماد برای بردن عروس به خانه‌اش می‌رفت، قبل از حرکت، عروس و داماد به نیت یکرنگی با هم چای دو رنگ می‌خوردند. خوردن چای گاه پس از جاری شدن خطبه‌ی عقد و گاه پس از ورود عروس به خانه‌ی داماد بود. به هر روی داماد به آورنده‌ی چای دستخوش می‌داد. اگر عروس را سوار بر اسب به خانه‌ی داماد می‌بردند، به نیت پسر به دنیا آوردن، برادر کوچک عروس یا داماد را جلوی عروس سوار می‌کردند و گاه افسار اسب را داماد یا برادر عروس در دست می‌گرفت.

در روستاهای تالش هنگام بردن عروس قبل از سوار شدن عروس بر اسب، یک نفر از خانواده‌ی داماد می‌بایست مبلغ قابل توجهی به برادر کوچک عروس می‌داد. این انعام برادرانه (براینه = bəṛāyna) نام داشت. یک جفت جوراب دست‌بافت و یک قواره پارچه هم به گردن اسب می‌آویختند که به صاحب اسب تعلق می‌گرفت (عبدلی: ص ۱۰۲). در این روز یک نفر از خانواده‌ی داماد، هنگام ترک خانه‌ی پدر عروس وسیله‌ای از خانه‌ی عروس می‌دزدید. این سرقت هر قدر ماهرانه‌تر صورت می‌گرفت، پرشگون‌تر تلقی می‌شد (عبدلی: ص ۱۰۳). در روستاهای گیلان، اغلب وسایل سنگین جهیزیه را یک روز قبل از بردن عروس، با اسب به خانه‌ی بخت می‌فرستادند.

در روستاهای تالش، عروس مدتی پیش از رفتن به خانه‌ی بخت به

بافتن جوراب، گیوه‌ی نخ‌ی، جای ساعت و دستمال گلدوزی مشغول می‌شد. این وسایل پشیا نام داشت. عروس آن‌ها را در خورجین یا صندوق مخصوص، به خانه‌ی شوهر می‌برد و پس از چند روز به تناسب نسبت خویشی هدیه‌ی هر خویش را در سینی می‌گذاشت و روی آن را با پارچه می‌پوشاند و می‌فرستاد. آن‌ها هم سینی را با مبلغی پول، طلا، نقره و گاه یک سر دام، برای عروس می‌فرستادند (عبدلی: ص ۹۹).

خانم کارلاسرنا که در سال ۱۲۹۴ هـ ق از راه دریای خزر به ایران آمد، درباره‌ی جشن عروسی در خانه‌ی یک ملأ در رودبار نوشته است: «جشن‌های عروسی معمولاً از سه روز تا چند هفته، بسته به موقعیت خانوادگی عروس و داماد، ادامه می‌یابد. روز اول عروسی، دختران جوان که از خویشان یا دوستان عروس اند، از جانب نامزد برای رنگ کردن موها و دست و پا، مقداری حنا برای عروس می‌آورند و او را دسته‌جمعی، تا حمام همراهی می‌کنند. آن‌گاه آرایش عروس آغاز می‌شود. فردای آن روز [حنابندان] هدیه‌ی داماد به عروس فرستاده می‌شود. مراسم جشن و سرور با آمدن عروس به خانه‌ی داماد پایان می‌یابد. عده‌ی زیادی از دوست و آشنا، عروس را تا خانه‌ی همسر آینده‌اش همراهی می‌کنند و با جاه و جلال دور دامن لباس عروسی‌اش را می‌گیرند. این قسمت عروسی از سلسله مراسمی است که خیلی برای آن تشریفات قایل می‌شوند. در عروسی‌های بزرگ جهازیه عروس در پشت شترها، قاطرها، و اسب‌ها که به طرز باشکوهی تزیین یافته است، به خانه‌ی داماد حمل می‌شود. دوستان خانواده، جمعی از نوکرها و خدمتکاران و هم چنین مردم کوچه و بازار همراه با این قافله راهی خانه‌ی داماد می‌شوند» (ص ۲۶۰).

در شالما وقتی عروس را به خانه‌ی داماد می‌بردند شعری را به این مضمون به زبان تالشی هم‌خوانی می‌کردند: عروسی شما مبارک باشد،

عروس خانم قدم‌ات مبارک باد، دختر را نبرید، دختر را نبرید، برای بردن دختر آمده‌اند، ساززن، ساز مزن، مادر خیر می‌شود که برای بردن دختر آمده‌اند، برای گذاشتن جهاز، قالی رنگی بر پشت اسب آمده‌اند.

در برخی از روستاها، داماد هم با چند تن از دوستانش برای بردن عروس به خانه‌ی پدر او می‌رفت. در شمال داماد سوار بر اسب جلوتر از عروس حرکت می‌کرد و در نزدیکی خانه‌ی پدرش به انتظار عروس می‌ماند. در پیرسرای فومن وقتی عروس سوار بر اسب به سوی خانه‌ی داماد در حرکت بود، چند تن از سادات به نوبت، افسار اسب او را می‌گرفتند و قسمتی از راه را می‌پیمودند و داماد به آنان انعام می‌داد. در این روستا در مراسم عروس بران زمانی که عروس در مسیر، به خانه‌ی نزدیک می‌شد، زن آن خانه با چراغ یا فانوسی روشن بیرون می‌آمد، جلوی اسب عروس می‌ایستاد و راه را بر او می‌بست تا از داماد انعام بگیرد.

در ویشکانک، زنان خانه‌های بین راه، هر یک روسری‌ای به عنوان رونما بر سر عروس می‌گذاشتند، به طوری که گاه وقتی عروس به خانه‌ی داماد می‌رسید بیش از بیست روسری بر سر داشت. در رودبنه‌ی لاهیجان، جمعیتی که عروس را به خانه‌ی داماد می‌بردند، جلوی هر خانه‌ی شعری را قطعه قطعه می‌خواند و بقیه آن‌ها را واگوبه می‌کردند. در این اشعار که اغلب فی‌البداهه سروده می‌شد، برای خانواده یا پسر صاحب‌خانه آرزوی خوش‌بختی و کامیابی می‌کردند. برگردان یکی از این اشعار چنین است: ای شُر شُر باران، ای درختان شبنم‌زده، یاران روز بهتر برای پسر ... (نام صاحب‌خانه) آقا، عروس پیدا کنیم. زنان و دختران خانه با شنیدن آواز جمعیت به استقبال عروس از خانه بیرون می‌آمدند و ثقل و قند بر سر عروس می‌ریختند، آن‌گاه زن صاحب‌خانه عروس را می‌بوسید

و قاشق چوبی کوچکی در پارچه‌ی دور کمر (کمر دود (kəmər.dəvəd) عروس می‌گذاشت (قربانی: ص ۳۰). هر قاشق چوبی نماد یک فرزند؛ خورنده‌ی غذا برای خانواده‌ی نو پا بود.

در روستای محسن آباد رشت و بعضی از روستاهای دیگر، عروس در موقع رفتن به خانه‌ی بخت، اگر به گورستان می‌رفت، از اسب پیاده می‌شد و سکه‌ای را در قبرستان چال می‌کرد تا مردگان نفرینش نکنند که بی‌اعتنا از کنارشان گذشته است. در برخی از روستاها، زمانی که عروس به خانه‌ی بخت می‌رفت، جلوی هر خانه‌ای یکی از دختران دم‌بخت خانه سطلی آب در مقدم‌اش می‌ریخت و برای او آرزوی سپیدبختی می‌کرد. دختران باور داشتند با این کار، گره بختشان گشوده می‌شود.

در گوری محله‌ی لیشک سیاهکل، وقتی جهیزیه‌ی عروس آماده می‌شد و عروس بافتن چشم‌روشنی؛ جوراب پشمی ساق کوتاه و ساق بلند، پارچه‌ی پشمی کت شلواری، شال گردن و کلاه پشمی را برای خویشان داماد به پایان می‌رساند، مراسم عروس‌بران برگزار می‌شد. عروس را سوار بر اسب می‌کردند، سرنازن و نقاره‌چی در پیشاپیش می‌نواختند و عروس را آهسته‌آهسته به سوی خانه‌ی داماد می‌بردند. وقتی مرکب عروس در بین راه به رودی می‌رسید، یکی از ریش‌سفیدان روستا به عروس نزدیک می‌شد، حجاب را بالا می‌زد و به او می‌گفت: به رودخانه‌ی روستا رسیده‌ایم، می‌دانی که آب مهریه‌ی حضرت فاطمه زهرا (س) است و حالا تو باید از آن بگذری، حاضری مقداری از مهریه‌ات را ببخشی؟ عروس می‌بخشید. اگر به بقعه‌ای متبرکه می‌رسید، همان بزرگ روستا چادر عروس را کنار می‌زد و به او می‌گفت: اکنون به بقعه رسیده‌ایم، ضمن درود به این مزار شریف مبلغی از مهریه‌ات را به خاطر تضمین

خوش‌بختی، تندرستی و امنیت خانواده به امامزاده ببخش. عروس به این نیت مبلغی را می‌بخشید. به خانه‌ی داماد که می‌رسیدند، ریش سفیدان روستا، طی جلسه‌ای، کل مبلغی را که عروس از مهریه‌ی خود به آب روان و بقعه‌ی روستا بخشیده بود، صورت می‌کردند که ضمیمه‌ی عقدنامه شود (بشرا: ۱۳۸۰، ص ۳۵). ژان باتیست تاورنیه که در زمان صفویه در ایران به سر می‌برد، به رسم مهریه‌بخشی اشاره کرده است: «عروس را پیاده به خانه‌ی شوهر می‌بردند، در حالی که جماعتی از زنان شمع‌های مومی به دست گرفته‌اند و او را همراهی می‌کنند و جمعی ساززن و نقاره‌چی پیشایش می‌روند و می‌زنند، تا به خانه‌ی داماد می‌رسند. اگر داماد در وقت عقد، مهریه‌ی گزاف و بنا بر مصلحت، کابینی برای ارضای اقوام عروس قبول کرده باشد که نتواند از عهده‌ی آن برآید و فوق قوه‌ی بضاعت خود تصور کند، در خانه را به روی عروس می‌بندد و می‌گوید: به این قیمت مهریه من زن نمی‌خواهم. اقوام طرفین از پشت در بنای میانجیگری گذارده و بالاخره در مبلغ مهریه موافقت حاصل می‌کنند. آن وقت داماد در را گشوده، عروس و اقوام، داخل خانه می‌شوند» (تاورنیه: ص ۳۱۶).

عروس در نزدیکی خانه‌ی داماد یا نیمه‌ی راه از حرکت باز می‌ماند تا داماد به استقبال او برود. داماد با دوستان صمیمی خویش به سوی عروس می‌رفتند. یکی از دوستان سینی گلاب، نارنج، نُقل و سکه را همراه داشت. برای مراسم نارنج‌زنی، معمولاً داماد رو به قبله و عروس رو به دریا می‌ماند. در بعضی از روستاها، داماد دو نارنج را به سوی جمعیت همراه عروسی پرتاب می‌کرد. جمعیت سعی می‌کردند در میان شادی آن‌ها را بگیرند، نارنج سوم را طوری می‌انداخت که عروس بتواند آن را بگیرد. در پاره‌ای از روستاها داماد نارنج سوم را در دست عروس

می‌گذاشت و عروس دستمالی یا هدیه‌ای به دست داماد می‌داد. در چمچال، داماد با یک دو نفر از دوستانش در حالی که یکی سینی قند و سیب و انار را در دست گرفته بود، به پیشواز عروس می‌رفت. داماد به محض دیدن عروس تعظیم می‌کرد، آن‌گاه، سیب، قند و انار را از بالای سر عروس می‌انداخت که بچه‌ها با شادمانی آن‌ها را می‌گرفتند. سپس دوستان داماد با خنده و شوخی داماد را هل می‌دادند و به نزد عروس می‌بردند (طاهری: ۱۳۷۴، ص ۱۴۸).

در بلسبنه، داماد سه بار روبنده‌ی عروس را بالا می‌زد و پایین می‌آورد. سپس سکه و نُقل بر سرش می‌ریخت و مراسم نارنج‌زنی را انجام می‌داد (طاهری: ۱۳۷۲، ص ۱۶۵).

در ویشکانک، داماد سه بار روبنده‌ی عروس را بالا می‌زد و پایین می‌انداخت. سپس عروس با گلاب‌پاشی که در سینی بود و از خانه‌ی پدرش آورده بود، سه بار بر داماد گلاب می‌پاشید. داماد به عقب می‌رفت و دو نارنج از سینی برمی‌داشت و از بالای سر عروس به سمت همراهان عروس می‌انداخت، نارنج سوم را پس از آن که آهسته از کنار عروس رد می‌شد، به دست عروس می‌داد.

در رشت آباد کوچصفهان، داماد پس از مراسم نارنج‌زنی، سه بار دستمالی را روی سر عروس می‌گذاشت و بر می‌داشت و بعد آن را بر سر عروس، روی دستمال قبلی می‌بست.

مراسم گلاب‌پاشی و نارنج‌زنی که به پایان می‌رسید و عروس به خانه‌ی پدر داماد می‌رسید، مادر داماد دو ملاقه یا کفگیر چوبی یا یک کفگیر و یک ملاقه و گاه یک کفگیر چوبی و یک انبر (ماشه) آهنگین را بر هم می‌کوبید، رقص‌کنان به پیشواز عروس می‌رفت. این رقص آن‌قدر ادامه

می‌یافت تا یکی از کفگیرها یا ملاقه‌ها بشکنند، آن‌گاه کفگیر یا ملاقه‌ی شکسته را از بالای سر عروس دور می‌انداخت. این رقص «کترا رقص» نام داشت و به این معنا بود که از امروز مسؤولیتی در آشپزخانه ندارم و کارهای خانه با عروس من است. در بعضی از روستاها، مادر داماد پس از «کترا رقص»، دو کفگیر را درون پارچه‌ی کمر بند عروس قرار می‌داد و با این کار وظیفه‌ی کدبانوگری خانه را به عروس خود می‌سپرد.

در رشت آباد، مادر داماد به هنگام کترا رقص به سوی عروس می‌رفت و ترانه‌ای به این مضمون می‌خواند: عروس خانم، می‌گفتی نمی‌آیم، دیدی که آوردم‌ات، با انبوه پولم، با کلاه سرم، کلاه فروش بمیرد، در آب بیفتد و غرق شود، عروس گلم بماند، برام آواز بخواند.

در شالمای شفت مادر داماد، معمولاً با رقص قند (قند رخاصی qand.rəxâsi) به استقبال عروس می‌رفت. مادر داماد، تکه‌های قند را بر هم می‌کوبید و می‌رقصید و به سوی عروس می‌رفت، سپس تکه‌های قند را به سمت مهمانان پرت می‌کرد. همه با شادمانی تلاش می‌کردند تا تکه‌های قند را بگیرند و به عنوان میمنت بخورند.

در روستاهای تالش نشین رضوان شهر، هنگامی که عروس در راه بود، به داماد لباس دامادی (بگونه) می‌پوشاندند، بر دست‌هایش حنا می‌گذاشتند و پس از چند لحظه حنا را می‌شستند، داماد را از خانه بیرون می‌آوردند و در حیاط خانه، در جای مناسبی، او را به انتظار عروس می‌نشانند. با ورود عروس چند تیر خالی می‌کردند. مادر داماد چند مشت سکه بر سر عروس می‌ریخت و زن آشپز مراسم در مقابل عروس با دو کفگیر یا ملاقه چوبی می‌رقصید و خانواده‌ی عروس به او انعام می‌دادند. در جلوی خانه‌ی داماد، شاخه‌ای به دست عروس می‌دادند که

مزین به آینه و میوه و پارچه بود (بوروم). عروس سیب‌های شاخه را می‌کند، بین جمعیت می‌انداخت. یکی از افراد خانواده‌ی داماد ظرف غسل را پیش عروس نگه می‌داشت و او مقداری از آن را برمی‌داشت و بر قسمت فوقانی آستان در ورودی اتافی که وارد می‌شد، می‌مالید (هدلی: ۱۳۶۹، ص ۲۲۰)، سپس داماد را مقابل اسب عروس نهند و دستمالی بزرگ با طرح کلاغی بر گردنش می‌آویختند. داماد گوشه‌های دستمال را می‌گرفت و میهمانانی که تمایل داشتند، مبلغی به عنوان پیشانی‌چسبان (پوشونا چکامن: pašuna.čekāman) به پیشانی داماد می‌چسباندند، پول‌ها سر می‌خورد و درون دستمال می‌افتاد. عروس از اسب پیاده می‌شد و او را به خانه‌ی داماد می‌بردند. در این هنگام داماد سعی می‌کرد به سوی اسب عروس برود، روی آن بپرد و بگریزد. در حالی که او از میان جمعیت به سمت اسب می‌رفت، عده‌ای از جوانان با ترکه‌های چوب و مشت‌های پر از آرد او را تعقیب می‌کردند تا آرد را به سر و صورتش بمالند و با ترکه به جانش بیفتند. داماد اگر دلیر و چالاک بود زودتر از اسب می‌پرد و از گزند شیرین‌کاری دوستان در امان می‌ماند (هدلی: صص ۱۰۳، ۱۰۴). زمانی که داماد می‌خواست از اسب بپرد، میهمانان با ترکه و میوه‌هایی مانند انار و سیب او را نشانه می‌گرفتند و داماد از اسب می‌پرد و از جمعیت می‌گریخت (شکوری: ص ۷۵).

در پیرسرای فومن، وقتی اسب عروس به محوطه‌ی خانه می‌رسید، پس از رقصیدن مادر داماد با کفگیر، و رقص زنی با مجموعه‌ی هدایای داماد به عروس، بر سر، در محوطه‌ی خانه تشتی پر آب می‌نهادند و کنار آن یک ظرف مسی شیردوشی (چیری) را وارونه می‌گذاشتند. پهلوانی از خانواده‌ی عروس و پهلوانی از خانواده‌ی داماد در حالی که فقط شلواری

بر تن داشتند، مراسم نیایش پهلوانی به جا می‌آوردند؛ چند بار دور ظرف شیردوشی و تشت می‌پریدند، ظرف شیردوشی را که حدود شش کیلو وزن داشت به هوا پرت می‌کردند و می‌گرفتند. بعد چند نفر از میهمانان مرد را به نوبت کول می‌گرفتند و در خاتمه از داماد دستخوش می‌ستاندند و در بین میهمانان کاسه می‌گرداندند.

داماد به کسی که بند افسار اسب عروس را گرفته بود، مبلغی پول یا جوراب انعام می‌داد و پدر داماد بر سر عروس برگ شمشاد، نقل، قند و سکه می‌ریخت. عروس در طالب‌آباد بندرانزلی وقتی به خانه‌ی داماد می‌رسید تا پدر و مادر داماد به او هدیه‌ای نمی‌دادند چهره‌اش را زیر دستمال نمایان نمی‌کرد.

در حیاط خانه‌ی داماد، عروس و داماد سه تا هفت بار دور چاه یا تشتی پر آب می‌گشتند. مقابل تشت آب، گوسفند یا بز را ذبح می‌کردند و چند قطره خون به داخل آب می‌چکید و سپس عروس و داماد تشت آب را رو به قبله قرار می‌دادند و دورش می‌چرخیدند. عروس چند سکه در آب می‌انداخت. بچه‌ها برای برداشتن سکه‌ها با شادی هجوم می‌آوردند.

عروس بر آستان در می‌ایستاد تا پدر داماد به او گوساله‌ای ماده، گاوی شیرده و یا قطعه‌ای شالیزار تقدیم کند.

این هدیه گیلک‌ها «لنگابد» (lɒŋgɑ.bəd) می‌گویند. گاه فردی باسواد این هدیه را روی کاغذی به ثبت می‌رساند و پدر یا پدر و مادر داماد آن را مهور و امضا می‌کردند و به عروس می‌دادند. چاپارخانه‌ی خمام، وقتی به عروس گاو یا گوساله‌ای می‌دادند، عروس دستمالی را که داماد در مراسم استقبال، بر سرش بسته بود، می‌گشود و به گردن حیوان هدایی می‌بست، به این معنا که حیوان از آن من است. سپس داماد به منزل عروس باز

می‌گشت و لحظه‌ای نزد مادرزنش می‌نشست، به او هدیه‌ای می‌داد و از او دل‌جویی می‌کرد. داماد روستای فشتکه‌ی خمام، گاه پیش از حجله رفتن، با دوستانش به همراه شیرینی به منزل پدر عروس می‌رفت و از مادر عروس استمالت می‌کرد و همه شام را در خانه‌ی پدر عروس می‌خوردند و به جشن عروسی باز می‌گشتند. در روستای خشک‌رود لشت‌نشا، داماد وقتی مراسم نارنج‌زنی را انجام می‌داد به منزل پدر زنش می‌رفت و یک شبانه‌روز در آن‌جا می‌ماند، آن‌گاه به منزل خویش بازمی‌گشت و با نوعروس خود به حجله می‌رفت. در بعضی از روستاها این رسم صبح پس از زفاف یا دو روز بعد از آن انجام می‌شد.

جشن عروسی در خانه‌ی داماد: در بعضی از روستاها، عروس به هنگام رفتن به خانه‌ی داماد، میخ و سنگی تزیین شده با خود می‌برد. عروس و داماد موقع ورود به اتاق، با هم میخ را با سنگ بر سر در ورودی می‌کوبیدند. شاید این کار به نیت استحکام پیوندشان بود. در برخی از روستاها این رسم سحرگاه بعد از زفاف صورت می‌پذیرفت. در روستا جیلدان لشت‌نشا و نشر و دکول سنگر، عروس هنگام رفتن به خانه‌ی داماد، یک گل مصنوعی از پارچه‌ای زیبا و رنگی، و سنگی تزیین شده به رویان با خود می‌برد و آن گل را با همان سنگ به کمک داماد بر آستان در اتاق ورودی می‌کوبید.

در روستاهای تالش‌نشین رضوان‌شهر، عروس انگشت به غسل آغشته‌کرده‌ی خود را بر سر در ورودی اتاق می‌مالید، با این آرزو که در زندگی شیرین‌کام شود. بالای درگاهی اتاق را با گل و سکه آذین می‌بستند. عروس را اغلب رو به قبله به اتاق می‌بردند، اگر خانه ایوان و اتاق رو به قبله نداشت، رو به قبله نردبان می‌گذاشتند و

از آن جا عروس را وارد اتاق می کردند.

رسم دیگر در این شب نشینی «مرغه کباب زنی» بود. مادر، خواهر و یا زنی از بستگان داماد در حیاط یا ایوان و یا تالار خانه تکه هایی از مرغ پخته را به سوی میهمانان می اندخت و میهمانان هجوم می آوردند و با شادی آن ها را می قاپیدند و به دندان می گرفتند. تکه های مرغ را از بالای سر عروس می انداختند. این رسم نمادی از آرزوی خیر و برکت برای زوج جوان بود.

عروس پیش حصار فومن، پس از ورود به اتاق با ساز و نقاره ی مطرب ها می رقصید، مطرب ها کاسه می گرداندند و عروس به میهمانان گلاب می پاشید و از آنان هدیه می گرفت (طاهری: ۱۳۸۱، ص ۸).
اگر عروس در حیاط یا محوطه ی خانه از پدر داماد هدیه نمی گرفت، وقتی وارد خانه می شد نمی نشست و منتظر هدیه می ماند. وقتی پدر داماد گاو، گوسفند و یا تلمباری به او می بخشید. عروس روی بالش مخصوصی که برای او آماده کرده بودند، می نشست.

در کلشتر رودبار مراسم سرتراشان برگزار می شد؛ عروس را در خانه ی داماد می نشانند، داماد بر بام یا حیاط خانه می نشست و سلمانی پیش بندی سفید بر گردن داماد می بست و تیغی در دست می گرفت که سر و صورت داماد را بتراشد. در این هنگام دفترداران وارد می شدند و از میهمانان شاباش می گرفتند. شاباش گرفتن از بزرگان مجلس شروع می شد. مبالغ دریافتی با ساز و نقاره اعلام و یادداشت می شد و کُل مبلغ به داماد تعلق می گرفت.

دستمزد سلمانی را که پذیرایی کننده و حمل کننده ی جهیزیه نیز بود خویشان و نزدیکان زوج جوان می پرداختند. مطربان نیز دستمزدشان را از

میهمانان می گرفتند.

در برخی از روستاها، دست داماد را در همین جشن حنا می بستند. در چمچال رودبار، پس از ناهار، سلمانی مشغول آرایش سر و صورت داماد می شد و به او عطر می زد، سپس داماد با لباس مشکی در میان دوستان و جوانان با نوای ساز و نقاره به میدان جلوی خانه هدایت می شد. داماد بر فرش می نشست و مطربان به میمنت ورودش می نواختند و می رقصیدند و درویش می خواندند. درویش، مطربان و سلمانی به نوبت کاسه می گرداندند. آن گاه حاضران به داماد رونما می دادند. روی پای داماد لواش پهن می کردند و دست چپاش را بر زانو روی لواش می گذاشتند و بر کف دست اش حنا می بستند. داماد یک شیرینی در دهان خویش می گذاشت و پس از آن میهمانان به مبارکی پیوند شیرینی می خوردند (طاهری: ۱۳۷۴، ص ۱۴۸). در بسیاری از نقاط کوهستانی و بیلاقی گیلان رسم شاپاش دادن به عروس و داماد معمول بود که سرمایه ای برای داماد می شد.

مردان تالشی را عادت بر این بود که در تمام سال کلاه بر سر نهند. از این روی در پیرسرای فومن و شالمای شفت، داماد در مراسم عروسی کلاه را چند بار از سر خود برمی داشت و بر سر عروس می گذاشت و به زبان تالشی می گفت: یک دختر، هفت پسر.

وقتی عروس می نشست، سیدی سال خورده، پارچه ای سبز دور کمرش را به کمر عروس می بست و با کلاه خود به آهستگی هفت بار بر سر عروس می نواخت و می گفت: هفت پسر، یک دختر (هفت زوعه ای دت haf.zoe.i.dat). خانواده ای داماد پاداشی درخور بدو می دادند (عبدلی: ص ۲۲۱).

در این جشن دوستان داماد نخعی بر جوراب داماد گره می‌زدند، یا با نخ و سوزن جوراب را لای انگشتانش به هم می‌دوختند، به طوری که کندنش به سختی ممکن بود. این رسم به نیت پاگیر شدن داماد به همسر و کاشانه‌اش انجام می‌پذیرفت. یکی از همراهان نزدیک عروس یا داماد نیز با پارچه‌ای، دستمالی و ریا نواری محکم دور کمر عروس را می‌بست. در بین تالش‌ها زمانی که عروس وارد خانه‌ی داماد می‌شد، یکی از بستگانش با آرزوی پسر دار شدن عروس یک کمر بند چرمی به کمر عروس می‌بست و عروس نمی‌بایست تا سه روز آن را باز می‌کرد (عبدلی: ص ۱۰۶).

بستن دور کمر عروس گاه قبل از مراسم بردن عروس به خانه‌ی داماد انجام می‌شد. موقع بستن دور کمر عروس، بر پارچه یا دستمال چندین گره (معمولاً هفت گره) می‌زدند که هر گره به نیت به دنیا آوردن یک فرزند بود. این کمر بند نشانی از ابراز وفاداری عروس به داماد و به تعبیری دیگر، کمر بند عفت بود که داماد آن را باز می‌کرد.

ابتدا عروس با گشودن گره‌ها، جوراب را از پای داماد درمی‌آورد و آن را در دستمالی به داماد تقدیم می‌کرد. سپس داماد نوار یا دستمال دور کمر عروس را باز می‌کرد و گاه آن را با چاقو می‌برید. داماد دستمال را به گردن عروس می‌انداخت و سه بار عروس را به سوی خود می‌کشید؛ که رشته‌ی مهری بر گردنت افکنده‌ام و تو را همراه و مطیع خود می‌خواهم. باز کردن گره‌های بند جوراب داماد و دستمال دور کمر عروس دشوار بود، از این رو گاه داماد از قبل، به کسی که وظیفه‌ی بستن کمر بند بر عهده‌اش بود مبلغی شیرینی می‌داد تا گره‌ها را شل ببندد. عروس و داماد در میان شادی و شوخی میهمانان

گره‌های یکدیگر را می‌گشودند و گاه از دیگران کمک می‌خواستند و داماد مبلغی به آنان می‌پرداخت. این رسم دیرپای در روستاهای گیلان، به گمانی، نشان از پیمان عروس و داماد بود که در سختی‌های زندگی یاور هم باشند و با کمک هم بر مشکلات فایز آیند و گره‌های زندگی را بگشایند.

خانواده‌های متمول، در جشن عروسی از پهلوانان و بندبازان محلی (لافندبازان) دعوت می‌کردند تا کشتی گیله‌مردی و بندبازی به نمایش بگذارند. گاه پهلوانان کشتی فقط مراسم نیایش و نمایشی برگزار می‌کردند؛ علی‌گویان می‌چرخیدند و می‌پریدند و پس از انجام نیایش، هر پهلوانی سعی می‌کرد زودتر و بهتر از دیگران بپرد و برم‌های مزین به پارچه، تخم‌مرغ، جوراب و سیب را که بر ستون‌های خانه آویزان شده بود، بردارد. اگر کشتی گیله‌مردی برگزار می‌شد، داماد یا پدر داماد یک برم را به برنده‌ی کشتی اهدا می‌کرد. پهلوانان و بندبازان براساس قرارداد و قول قبلی، یا فقط از داماد یا پدر داماد مزد می‌گرفتند و یا علاوه بر مزد در بین مهمانان کاسه هم می‌گرداندند.

در بعضی از روستاها، شام عروس و داماد را جداگانه می‌کشیدند و کدبانو که سینی شام را مقابل آنان قرار می‌داد، از داماد مبلغی انعام می‌گرفت. در نوده خمام، در شام پیش از زفاف آشپز ظرف ته‌دیگ را ابتدا جلوی عروس و داماد می‌برد و سپس بین مهمانان می‌گرداند، هر کس که از این ته‌دیگ برمی‌داشت مبلغی به آشپز انعام می‌داد.

زفاف: اتاقی در خانه‌ی پدر داماد به عنوان حجله انتخاب می‌شد. حصیری تازه و خوش‌بافت در اتاق می‌گسترده و پرده‌هایی گلداز و شاد بر در و پنجره‌ها می‌آویختند. خانواده‌هایی که اتاق اضافی نداشتند، از اتاق اضافی یکی از همسایگان برای حجله استفاده می‌کردند. اگر داماد خواهر دم‌بخت داشت، رختخواب عروس و داماد را او به نیت بخت‌گشایی پهن می‌کرد و ینگه (زن همراه عروس)، پارچه‌ی سفید شب زفاف را. در بعضی از روستاها نیز ماما یا یکی از نزدیکان دم‌بخت داماد رختخواب را می‌گسترده. صبح بعد از زفاف، ینگه پارچه‌ی سفید را نزد مادر عروس می‌برد و مبلغی انعام و هدایایی از قبیل لباس، جوراب و کفش می‌گرفت. در برخی از روستاها، داماد، ینگه را سوار بر اسب می‌کرد و با هم به خانه‌ی پدر عروس می‌رفتند.

در شب زفاف بکارت عروس و کارآیی داماد هر دو مهم بود و نقصان هر یک می‌توانست زندگی مشترک زوج جوان را به خطر بیاندازد.

صبح پس از شب زفاف، عروس زودتر از دیگران از خواب بیدار می‌شد و ایوان و حیاط خانه را جارو می‌کرد و با این کار کدبانوگری خود را نشان می‌داد.

عروس برای تفأل زدن درباره‌ی پسر یا دختر بودن اولین فرزندش، سحرگاه بعد از زفاف به سراغ لانه‌ای می‌رفت که در آن مرغ و خروسی بودند. مرغ را مادر عروس و خروس را مادر داماد در شب حجله در لانه گذاشته بودند. عروس با راهنمایی مادرشوهر، در لانه را می‌گشود. باورداشتند اگر مرغ زودتر بیرون

بیاید نوعروس در اولین زایمان، دختر و اگر خروس بیرون بیاید، پسر خواهد زایید.

قبل از بردن عروس به خانه داماد، نهالی را از ریشه درمی‌آوردند و بر شاخه‌هایش پارچه‌ی گلدار، دستمال، جوراب، پرتقال و بافه‌هایی ابریشمی که درونشان تخم مرغ‌های پخته شده قرار داشت، می‌آویختند و می‌بستند. یکی از نزدیکان عروس آن را تا خانه‌ی داماد حمل می‌کرد و زمانی که به خانه‌ی داماد می‌رسید نهال را تحویل خانواده‌ی داماد می‌داد و انعامی از آنان دریافت می‌کرد. دستمال و جوراب آویخته شده بر نهال به داماد تعلق می‌گرفت. به این نهال درخت جایزه (بَرَم دار) یا نهال عروسی (گیشه بَرَم) می‌گفتند.

عروس و داماد، نهال عروسی را یا قبل از به حجله رفتن و با حضور میهمانان می‌کاشتند یا پس از خوردن صبحانه در بامداد روز بعد از شب زفاف؛ داماد نهال را بر شانه و عروس شاخه‌هایش را در دست می‌گرفت، آن را به کنار چاله‌ای که پیش‌تر کنده بودند می‌بردند. عروس مقداری تُقل در چاله می‌ریخت و ریشه‌ی نهال را در چاله می‌گذاشت. داماد خاک درون چاله می‌ریخت و آن را پر می‌کرد. سپس عروس و داماد خاک اطراف آن را با پا می‌کوبیدند، ضمن این که هر یک کف پای خویش را بر پای نفر مقابل می‌گذاشت و به آرامی فشار می‌داد. عروس و داماد با این رسم چابکی خود را در کشاورزی به رخ یکدیگر می‌کشیدند و آرزوی طول عمر، نشاط و دوام زندگی می‌کردند. برخی نیز نهالی از درختان میوه غرس می‌کردند که همانند درخت میوه بارور شوند.

در بعضی از روستاها، داماد با این آرزو که عروس در زندگی مشترک با

او هرگز گزندی نیند، با سرشاخه‌ی گزنه آرام بر پشت دست عروس می‌زد. **جاخالی فرستادن:** سحرگاه شب زفاف، مادر عروس برای دخترش جاخالی می‌فرستاد که با باکره بودن خود باعث سربلندی خانواده شده بود. این جاخالی چند مجمعه‌ی حاوی نان برنجی (لاکو)، نان گندمین، نان قندی، نان خشک، قیماق، میوه‌ی فصل و نهال عروسی ^{نبردستان} بود. اگر چیزی از جهیزیه‌ی عروس از قبیل ظرف‌های چینی نیز باقی مانده بود همراه با مجمعه‌ها به خانه‌ی داماد داده می‌شد. گاه مادر عروس با چند نفر از خویشان نزدیک همراه مجمعه‌ها به خانه‌ی داماد می‌رفت. در بعضی از روستاها مطرب‌ها هم با مجمعه‌ها حرکت می‌کردند و نواهای خوش محلی و مبارک باد می‌نواختند. وقتی به خانه‌ی داماد می‌رسیدند، خانواده‌ی داماد از مادر عروس و همراهان استقبال می‌کردند و به آوردگان جاخالی انعام می‌دادند. همه با شیرینی و خوردنی‌هایی که مادر عروس به همراه آورده بود، پذیرایی می‌شدند و هدیه‌ای به عروس می‌دادند. نوع عروس از جهیزیه‌ی خود به زنانی که جاخالی آورده بودند، قواره‌ای پارچه می‌داد. وی هم چنین برای کسانی که در روز عروس بران هدیه فرستاده بودند، قواره‌ای پارچه می‌فرستاد. مادر عروس و داماد پارچه‌ها را در مجمعه‌های آوردگان هدایا می‌گذاشتند و آن‌ها را به صاحبان برمی‌گرداندند.

در بعضی از روستاها در این روز به عروس علاوه بر هدایا، مبلغی نیز جایزه می‌دادند. عروس، مقابل هر یک از میهمانان یک سینی می‌نهاد. در سینی دستمال، جوراب، جانماز و کیسه‌ی پول بود. عروس همه را از خانه‌ی پدرش آورده بود. میهمانان پس از خالی کردن سینی‌ها، درونشان برای عروس مبلغی پول می‌گذاشتند.

این مراسم گاه چند روز پس از رفتن عروس به خانه‌ی شوهر انجام می‌شد. در این روز، عروس را وامی داشتند که برقصد. باور داشتند با رقصیدن عروس محصول نوغان پدر داماد پربار می‌شود.

در کلشتر رودبار، سحرگاه یک روز پس از زفاف، خانواده‌ی عروس با مجمعه مقداری خواربار به خانه‌ی عروس می‌فرستادند و اوایل غروب مادر عروس با خویشان و همسایگان به خانه‌ی نو عروس می‌رفتند تا مراسم سه کاسه (جهاز بخش کن) را انجام دهند. پس از صرف شام و شب‌چره، مادر عروس سکه‌ای زرین و همراهان مبلغی پول به عروس می‌پرداختند. این کار پاسخ‌ی یآوری خانواده‌ی داماد و خویشان آنان در آغاز عروسی (شیرگوله) بود. هر چه در مراسم یآوری خانواده و فامیل داماد برای تحویل لباس و هدایای داماد به عروس، بیشتر شرکت می‌کردند و پول می‌دادند، مراسم سه کاسه مفصل‌تر برگزار می‌شد.

در پیش‌حصار و پیرسرای فومن، پس از هفت روز، خانواده‌ی عروس جاخالی می‌فرستادند. در هفت سینی مواد غذایی؛ گوشت، مرغ، آردک، روغن، سیب‌زمینی، پیاز، قند، چای، نان برنجی و حلوایی که از آرد برنج و عسل یا شیر بود و بخشی از جهیزیه‌ی عروس و حتی پول نقد را می‌چیدند. هفت دختر یا زن آن‌ها را بر سر می‌نهادند و به خانه‌ی پدر داماد می‌بردند. گاه مادر عروس و عده‌ای از زنان که خویشاوند و دوست و همسایه بودند، همراه با مجمعه‌ها به خانه‌ی داماد می‌رفتند. خانواده‌ی داماد به مجمعه‌برها انعام می‌دادند. همه ناهار می‌خوردند و هدایایی می‌دادند و می‌ستاندند و می‌رقصیدند (طاهری: ۱۳۸۱، ص ۸).

در بسیاری از نقاط گیلان، نوعروس تا یک ماه بعد از رفتن به خانه‌ی

عروسی / ۱۰۱

شوهر نمی‌بایست به خانه‌ی پدرش می‌رفت. بعد از آن با شیرینی به خانه‌ی پدر می‌رفت و یک هفته میهمان خانواده‌اش می‌شد، به خویشان سر می‌زد و گاه هدایای کوچکی دریافت می‌کرد.

در غرب گیلان باور داشتند تا عروس آبستن نشود و نزاید، حق رفتن به خانه‌ی پدرش را ندارد.

باورهای عروسی: جشن‌های عروسی را معمولاً در روزهای دوشنبه یا پنج‌شنبه برگزار می‌کردند، شب جمعه عروس را به خانه‌ی بخت می‌فرستادند. به باورشان این روزها خوش یمن بود.

در روستای تسیه‌ی خمام، اگر در شب اول عروسی، ظرفی در خانه‌ی داماد می‌شکست، آن را از سنگینی قدم عروس می‌دانستند.

در فشتکه‌ی خمام، زنی که آینه‌ی عروسی را به خانه‌ی داماد می‌برد، می‌بایست جوانی یک شویه و سپیدبخت می‌بود.

در گیلوای کوچصفهان، در شب زفاف، خواهر داماد پای عروس را در تشتی می‌شست و سحرگاه آب آن را برای ماکیان خانه می‌پاشید تا چله‌شان بشکند و بیشتر تخم بگذارند و زودتر گُرچ شوند.

در رشت آباد کوچصفهان باور داشتند اگر دختری از ثقل عروسی که بر سر عروس و داماد می‌افشانند بخورد، بخت‌اش باز می‌شود و اگر ازدواج کرده‌ای در موقع خوردن ثقل، نیت خیری کند، آرزویش برآورده می‌شود.

در مجالس عروسی تالش‌ها، هیچ‌گاه سیزده نفر در کنار هم و جدای از دیگران نمی‌نشستند (عبدلی: ص ۲۰۳).

شب چله یکی از بهترین شب‌ها برای بردن عروس به خانه‌ی داماد بود. به باور مردم در چنین شبی حضرت علی (ع) با دخت گرامی پیامبر (ص)

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۰۲

ازدواج کرده بود. در این شب آوردن عروس به خانه‌ی داماد را سبب تداوم مهر و محبت و خوش‌بختی عروس و داماد می‌دانستند. اگر عروس را در این شب به خانه‌ی بخت می‌بردند، عروس شب‌چهره‌ی شب چله را به همراه می‌برد.

در جشن عروسی خانه‌ی داماد، اگر عروس موقع رفتن به اتاق با پای راست وارد می‌شد، اولین فرزندش را پسر و اگر با پای چپ را وارد می‌شد نخستین بچه‌اش را دختر پیش‌بینی می‌کردند.

فصل سوم

مرگ

انسان همواره به مرگ اندیشیده و با این پرسش روبه‌رو بوده است که کجا خواهد رفت. وی پاسخ را در خرافه‌ها، باورها، ادیان و مذاهب جست‌وجو می‌کرد و می‌یافت. مرگ در ادیان، نیستی انسان نیست بلکه مرحله‌ی گذار از دنیای فانی به جهان باقی است و همین بار سنگین هراس‌انگیز مرگ را می‌کاهد.

زرتشت از هر مز پرسید: «تن را که باد وزانید و آب برانید، از کجا بازگیرند و رستاخیز چگونه بود» (فرنیغ‌دادگی: ص ۱۴۵). بخشی از پاسخ چنین است: «یکی از ایشان، هنگامی که آفریده شد، بدان آفرینش دشوارتر بود که رستاخیز کردن، چه، مرا در رستاخیز یاری چون ایشان هست که چون ایشان را آفریدم نبود، برنگر که چون آن نبود، آن‌گاه من بساختم، آن را که بود، چرا باز نشاید ساختن؟ زیرا بدان هنگام، از مینوی زمین استخوان، از آب خون، از گیاه موی و از باد جان، همان‌گونه که در آغاز آفرینش پذیرفتند، بخواهم» (همان: ص ۱۴۶). در دین مانوی آمده است: «این است سه راهی که روان انسان یکی از آن‌ها را خواهد پویید؛ بهشت نو برای راست‌کاران، جهان ترس و بیم یا برزخ برای ستیزه‌جویانی که در عین حال یاور راست‌کاران و نگهبان آیین‌اند، و دوزخ برای گناه‌کاران» (اسماعیل‌پور: ۷۳).

پروردگار عالم در قرآن مجید می‌فرماید: «در زمین آفریدیم شما را و در آن زمین برمی‌گردانیم شما را پس از مرگ و از آن زمین بیرون می‌آوریم شما را

دفعه دیگر در قیامت» (سوره ی ۲۰، آیه ۵۵. یاسری: ۲۳۲).

آداب، رسوم و باورهای احتضار: در گذشته مردم برای درمان بیماری‌های خود از داروهای گیاهی و درمان‌ها تجربی حکیم و دعانویس استفاده می‌کردند. اگر بیماری شدت می‌یافت خود را آماده‌ی انجام مراسم قبل و بعد از مرگ می‌کردند. محضر را در گوشه‌ای از اتاق خلوت و در بیلاق در کُنجی از چادر، به سوی قبله می‌خوابانند و کسی از اهل خانواده که سالمند و با تجربه بود، در کنار محضر می‌نشست و به او دلداری می‌داد و سعی می‌کرد ترس از مرگ را از او دور کند. بستگان و آشنایان را خبر می‌کردند.

وصیت کردن از کارهای مهم قبل از مرگ بود که به صورت شفاهی یا کتبی انجام می‌شد. محضر کسی را وصی خود انتخاب می‌کرد که از نظر اخلاقی و دینی مورد وثوق او بود. فرد محضر تا زمانی که توان داشت سوره‌ی یاسین را زمزمه می‌کرد و پس از آن دیگران برای او این سوره را می‌خواندند. مردم باور داشتند که خواندن سوره‌ی یاسین ترس را از محضر دور می‌کند.

شخص بر بالین محضر نشسته، شهادتین را در گوش محضر زمزمه می‌کرد و آب در حلقش می‌ریخت. این آب سَکرات یا آب آشهد نام داشت. گاه نیز اندکی از تربت امام حسین (ع) را در آب حل می‌کردند و به بیمار می‌نوشانیدند تا به باورشان شیطان روحش را نفریبد و ایمانش را نبرد که به آن آب تربت می‌گفتند.

بیمار را در جای خلوتی می‌خوابانند تا سر و صدا بیمار را به اصطلاح جان‌به‌سر نکند. در بعضی از روستاها برای اطمینان یافتن از مرگ بیمار جلوی دهان او آینه‌ای می‌گرفتند و با بخار دهان، زنده یا مرده بودن بیمار

را تشخیص می‌دادند. در فشتکه‌ی خمام اگر زمان احتضار به طول می‌انجامید، می‌گفتند محتضر منتظر کسی است و به نیت رفع انتظار، گِل از چاه بر می‌داشتند و روی سینه‌ی بیمار می‌مالیدند.

وقتی محتضر می‌مرد، با پشت قاشق چوبی چشم او را می‌بستند. نفرین «چشم‌ت را من با قاشق چوبی ببندم»،^۱ اشاره به همین رسم دارد. بعد بر پشت هر چشم میّت سکه‌ای می‌نهادند و آن را با دستمالی می‌بستند. سکه‌ها به مرده شور تعلق می‌گرفت. اگر دهان میّت باز بود، آن را نیز با دستمالی می‌بستند. نفرین «چانه‌ات را ببندم»،^۲ نیز ریشه در همین رسم دارد. سپس دستان و پاهای مرده را دراز می‌کردند و پاهایش را به هم می‌چسبانده‌اند. گاه دو انگشت شست پای مرده را با تکه‌ای از پارچه به هم می‌بستند. همه‌ی کارهای میّت را با پارچه یا قاشق انجام می‌دادند تا مجبور به غسل کردن نباشند. در برخی از روستاهای عشایرنشین تالش بر پای مرده حنا می‌گذاشتند. در روستای هودل و برخی دیگر از روستاهای تالش در دست راست مرده سنگ کوچکی قرار می‌دادند، به این مفهوم که مرده چشم به راه عزیزان خود است تا به سراغش بروند.

اعلام خبر مرگ: شیپورزن روستا شیپور دسته‌بری ایام محرم و صفر را از مسجد می‌آورد و در خانه‌ی متوفا می‌نواخت. صدای بی‌گاه شیپور از خانه‌ای، خیر از مرگ کسی می‌داد. افرادی هم با راه افتادن در کوچه پس‌کوچه‌های آبادی، با آواز بلند خبر مرگ را اعلام می‌کردند.

دامداران کوچنده‌ی تالش هره‌دشت و لیسار آستارا که برای بیلاق به

۱. تی چشما قاشق پوشت بزنم؛ ti.čəšma.qəšoq.pušt.bəzənəm

۲. تی چانا من دبست؛ ti.čāna.man.bəbəst

هودل می‌رفتند، به دلیل دور بودن چادرها، نمی‌توانستند با سردادن آواز یکدیگر را فراخوانند، پس یک نفر چوب‌دستی محکمی (سردو؛ serdov) را سه بار بر تنه‌ی درختی تنومند و توخالی می‌کوبید و در کنار درخت می‌ماند. با برخاستن صدا از درخت، کوچ‌نشینان خود را به کنار درخت می‌رساندند.

نحوه‌ی نگاه‌داری میت: اگر هوا سرد بود، جنازه را در اتاق نگه می‌داشتند تا نزدیکان گردهم آیند. اگر غروب یا شب کسی می‌مرد تا صبح او را در همان اتاق می‌گذاشتند و چراغی نیز در اتاق روشن می‌کردند و چند نفر در کنار میت می‌ماندند. در روستای تله‌خان آستارا، مردم باور داشتند که اگر مرده را تنها بگذارند، شیطان مرده‌شان را عوض می‌کند. مردم بعضی از روستاهای آستارا از مرده می‌ترسیدند و اگر کسی شب هنگام می‌مرد، جنازه‌اش را در پتو می‌پیچیدند و تا صبح در حیاط خانه نگه می‌داشتند.

اگر کسی از چادرنشینان بیلاق تالش در غروب یا شب فوت می‌کرد، امکان غسل و دفن وجود نداشت، مردم میت را تا صبح نگه می‌داشتند. اگر هوا گرم بود، جایگاه کوچکی روی درخت می‌ساختند و جنازه را در آن قرار می‌دادند. در اغلب روستاهای تالش‌نشین، زمانی که کسی می‌مرد، سنگ مدور سیاه رنگی را به نیت پر و سنگین کردن جای او، به مدت سه روز در زیر جاجیم یا حصیر محل مرگ او می‌گذاشتند، به این منظور که مرگ را از خانه برانند تا گریبان فرد دیگری از خانواده را نگیرد.

غسل میت: در زمان قدیم، اغلب روستاها و آبادی‌های گیلان فاقد غسل‌خانه بود و در بیشتر روستاها، میت را در حیاط خانه، کنار رودخانه، چشمه یا جویبار می‌شستند؛ مرده را روی تخته یا سنگی صاف می‌گذاشتند و دور آن را با حصیر یا پارچه می‌پوشاندند. مرده‌شور به موازین

دینی و شرعی آگاه بود و به نیت بردن ثواب کار را انجام می داد. نفرین «تورا روی تخته بگذارم»^۱ اشاره به همان تخته‌ای دارد که مرده را روی آن می شویند. برای شستن مرده از کافور و سدر استفاده می کردند و بر این باور بودند که گیاه سدر بوی بهشت می دهد، موجب طیب خاطر مردگان می شود و در آخرت نیز در زیر درخت سدر نسبت به اعمال ما کفواری می کنند.

در بعضی از روستاها، در محلی که میت را می شستند، یک یا سه روز چراغ روشن می کردند. این رسم هنوز در عنبران آستارا معمول است. تشییع جنازه: مرده را با تابوت چوبی حمل می کردند؛ دو چوب کلفت دو متر و نیمی را به موازات هم قرار می دادند و چند چوب باریک تر را مورب با ریسمانی حصیری یا پوست درخت بر دو چوب کلفت می بستند، سپس حصیر یا علف و یا برگ‌های بعضی از درختان را روی آن می ریختند تا مرده در جای نرم و راحت قرار بگیرد. باور داشتند که روح مرده باید از آنان رضایت داشته باشد و نباید عذاب ببیند.

عشایر تالش میت را در مسافت‌های دور با اسب، قاطر و یا ارابه می بردند. برای حمل میت با اسب یا قاطر، نخست بر حیوان پالانی می گذاشتند، سپس دو کیسه‌ی بزرگ و یک کیسه‌ی کوچک کنفی را پر از علف، گاه و یا ساقه و برگ خشکیده‌ی شالی می کردند. دو کیسه‌ی بزرگ را در دو طرف پالان و کیسه‌ی کوچک را در وسط آن دو قرار می دادند. مرده را روی کیسه‌ی کوچک می خواباندند و با طنابی جنازه و کیسه‌ها را محکم دور حیوان می بستند. گاه برای حمل جنازه از ارابه‌ی به اسب یا گاو بسته شده استفاده می کردند. برای جلوگیری از پخش بوی متعفن جنازه،

۱. ترا تخته سر بنم؛ tɒrɑ.tæxtə.sər.bənəm

روی میّت پودر نوعی از گیاه محلی را می‌پاشیدند.

در روستای کته‌سر خمام، فرزند سه ماهه تا شش ساله‌ی متوفا را پیش از به راه افتادن، سه بار از زیر تابوت عبور می‌دادند تا مصیبت در او اثر نکند و از رشدش نگاهد. در هودل آستارا، پسر زیر تابوت و در روستای تله‌خان آستارا، پدر زیر تابوت پسر را نمی‌گرفت. در هودل، زمانی که برای بار سوم تابوت را بلند می‌کردند صلوات می‌فرستادند و زنان باردار را از زیر آن رد می‌کردند. باور داشتند که با این کار ترس زنان فرو می‌ریزد و از سقط‌جنین جلوگیری می‌شود.

در ویشکانک سنگر، هنگام خروج میّت از خانه چند مشت برنج روی تابوت می‌پاشیدند. در شب اول به گور رفتن مرده، شام می‌پختند و یک بشقاب غذا در حیاط می‌گذاشتند تا متوفا پس از بازگشت به خانه آن را بخورد. بقیه‌ی غذا را به خانه‌ی همسایگان می‌فرستادند. این غذا به هفت کاسه (هف کاسه) معروف بود، برای این‌که اغلب هفت کاسه برنج پخت می‌کردند.

تدفین: مرده را طبق دستورات دینی دفن می‌کردند. پس از گذاشتن مرده درون قبر، چند چوب، معمولاً پانزده، هفده و یا بیست و یک عدد، مورب، در گور می‌گذاشتند، روی آن برگ و ساقه‌ی خشکیده‌ی برنج می‌نهادند و سپس خاک می‌ریختند. در فشتکه‌ی خمام اگر در موقع کندن گور به استخوان‌های پوسیده‌ی مرده‌ای برمی‌خوردند، باور داشتند متوفا با صاحب آن استخوان‌ها در عالم برزخ نسبتی می‌یابد. در پیش‌حصار فومن، مهر و تسبیح زیر سر مرده می‌گذاشتند. روستایان تله‌خان آستارا، دور دو چوب چهل سانتی پنبه می‌پیچیدند و در زیر بغل راست و چپ مرده قرار می‌دادند، و یک مهر نیز در سمت راست میّت می‌گذاشتند. مردم این روستا باور داشتند که پدر می‌تواند هنگام تدفین پسر یا بیل درون

گور خاک بریزد اما این کار برای پسر جایز نیست. دو تکه چوبی که زیر بغل مرده می گذاشتند از شاخه‌ی درخت بید یا گل مسواک بود (پاینده لنگرودی: ص ۸۴). ساکنان روستای دریند آستارا، پس از تدفین مرده، مقداری خاک بر چشم مرده می ریختند، که خاک چشم‌اش را بگیرد و حرص به دنیا نداشته باشد. اگر متوفا متدین بود، مهر، تسبیح و جانماز او را هم در کفن قرار می دادند. در دریند آستارا، آبادی باباعلی، طلا، جواهر و حتی دندان‌های مصنوعی مرده را نیز در گور می گذاشتند. روستاییان عنبران مقداری از خاک نرم برمی داشتند، سوره‌ی فاتحه می خواندند و خاک را داخل کفن، زیر گردن مرده قرار می دادند.

بالا یا اطراف گور گل و درختان میوه مثل به و گلابی وحشی (خوج) می کاشتند یا نشانی روی قبر می گذاشتند. عده‌ای نیز دور قبر را با شاخه‌ی درختان پرچین می کردند تا حیوانی قبر عزیزشان را کثیف و آلوده نکند. بر گور آب می ریختند تا گناه مرده را بشویند و گلاب می پاشیدند تا روح میت را عطرآگین سازند. با تکه‌هایی از سبزه که با گل کنده بودند، گور را می پوشاندند. روستاییان سکاچای سنگر، بر این باور بودند که با این کار روح درگذشته‌شان شادمان می شود. در روز سوم و روزهای دیگر که بر سر مزار می رفتند، گور را با آب و گلاب می شستند و با گل و سبزه می پوشاندند. در برخی از روستاها، بر این باور بودند که پس از گذاشتن چوب لحد روی میت، زمانی که بستگان از کنار قبر برمی خیزند، مرده در گور زنده می شود، می نشیند اما سرش به چوب لحد می خورد و متوجه مرگ خویش می شود.

در زیرده خمام، تشییع‌کنندگان هنگام برگشتن از قبرستان، تکه‌ای از لباس خود را می کنند و در گورستان می انداختند که اگر نتوانند در مراسم

دیگر متوفا به گورستان بروند کسی از خانواده‌شان نمیرد. مردم رشت پس از خاک‌سپاری، به خانه‌ی متوفا باز می‌گشتند که سوگ و اندوه را به خانه‌ی خود یا دیگری نبرند، هنگام بازگشت زنان چادر یا روسری و مردان کت خود را بر درختی در حیاط می‌آویختند تا سوگ و مرگ را از خانواده دور کنند. در اولین شب به گور رفتن میّت، در محلی که او را شسته بودند و در جایی که او معمولاً در زمان حیات می‌نشست مشعل می‌افروختند. در روستای سده‌ده کوچصفهان، ایوان خانه را با آب گِل رس اندود می‌کردند.

در رشت، در جایی که مرده جان سپرده بود یا در زمان حیات خود بیشتر می‌نشست، تا سه شبانه‌روز چراغ روشن می‌کردند و کاسه‌ای آب و ظرفی خرما می‌گذاشتند. باور داشتند تا سه شبانه‌روز مرده نزد خانواده‌اش می‌آید و با دیدن چراغ، آب و غذا درمی‌یابد که بازماندگان در اندیشه‌ی اویند و خوش حال می‌شود. در کته‌سر خمّام، فانوسی در محل مرگ او در خانه روشن می‌کردند. در آستارا، کسانی که برای تسلیت از راه دور به خانه‌ی متوفا می‌رفتند در خانه‌ی متوفا می‌ماندند. خانواده‌ی متوفا در خانه می‌نشستند و هیچ‌یک از دیدارکنندگان را استقبال و بدرقه نمی‌کردند، پذیرایی نیز به عهده‌ی دیگران بود.

مراسم سوگواری: در روز سوم پس از مرگ، اگر روستا دارای مسجد بود، مجلس ترحیم مردانه را در آن و مجلس زنانه را در خانه برگزار می‌کردند. اگر مسجد نداشت، مجلس مردانه و زنانه در خانه و در اتاق‌های جداگانه برپا می‌شد. گاه مجلس ترحیم زنانه در ساعت یا مکانی دیگر بود تا صدای شیون و زاری زنان را نامحرمان نشنوند. در مجلس ترحیم، قاری، مرثیه‌خوان و واعظ به قرائت قرآن، ذکر مصیبت ائمه و وعظ می‌پرداختند.

خانواده‌ی عزادار، اغلب در مجلس ترحیم و قبل از برگزاری مراسم سفره‌ای می‌گسترند و بر آن حلوا، خرما و سیگار می‌نهادند. پس از پایان مراسم، عده‌ای همراه خانواده‌ی متوفا برای خواندن فاتحه به گورستان می‌رفتند. در گورستان نان و خرما یا نان و حلوا خیرات می‌شد. در سوم، هفتم، چهلم و سال متوفا در خانه‌ی صاحبان عزا گرد می‌آمدند و ناهار یا شام را در آن جا می‌خوردند.

در بعضی از آبادی‌های تالش مردم برای هفتم، چهلم و سال متوفا مراسم نمی‌گرفتند و بر سر مزار نمی‌رفتند، فقط مراسم سوم را خیلی ساده برگزار می‌کردند و چهل روز به‌ویژه شب‌های جمعه خیرات می‌دادند. در گیلان برای ناهار و شام مراسم سوگواری مرده، اغلب برنج و خورشت فسنجان یا غذای مورد علاقه‌ی متوفا را می‌پختند.

مردم تالش برای خیرات نان خوگس یا خاک‌سار می‌پختند. این نان را از آرد ذرت و اخیراً از آرد گندم درست می‌کردند. غذای دیگر مراسم سوگواری تالش‌ها یَرَم پلو بود که با برنج و آرد گندم پخت می‌شد.

اگر متوفا فرزندی کم‌سال داشت و قبل از مرگ برای کفن و دفن و مراسم سوگواری مبلغی اختصاص نداده یا وصیت نکرده بود، هزینه‌های کفن و دفن و مراسم عزاداری را یکی از بستگان او به عهده می‌گرفت. اگر فقیری فوت می‌کرد، خیرِی تمام هزینه‌های پس از مرگ را می‌پرداخت. در سوگواری در گذشتگان علاوه بر مراسم سوم، هفتم، چهلم، بعضی از خانواده‌ها سالگرد مرگ (سالانه دیهی) متوفا را نیز با خیرات دادن برگزار می‌کردند.

زنان چهل روز و گاه یک سال برای درگذشتگان روسری سیاه بر سر می‌نهادند یا لباس سیاه می‌پوشیدند. پوشیدن لباس سیاه در بین مردان رسم نبود، فقط سه روز تا یک هفته پارچه‌ی باریک سیاه رنگی روی یقه‌ی

کت یا پیراهن خود می‌بستند. باز بودن دو دکمه‌ی بالایی پیراهن نشان عزاداری مردان بود. آنان پس از مراسم سوم با توصیه‌ی ریش‌سفیدان آن را می‌بستند. اغلب مردان تا سه روز موی سر و صورت خود را نیز نمی‌تراشیدند. زنان سوگوار تا یک سال از بند انداختن و بزک کردن صورت و حنا بستن موی سر، و دست و پا اجتناب می‌کردند. آنان در این مدت به مجالس جشن و عروسی نمی‌رفتند. پس از این مدت زنانی از بزرگان فامیل پارچه‌های رنگی و حنا می‌خریدند و به خانه‌ی سوگواران می‌رفتند و از آنان می‌خواستند که لباس خود را عوض کنند و بر موی سر و دست و پا حنا بگذارند.

در شهر ماسال، پس از پایان مجالس سوگ، بزرگ‌ترها بر شانه‌ی زنان سوگوار پارچه‌ی رنگی می‌انداختند تا آنان را از عزاداری باز دارند (میرشکرای: ص ۴۴۸).

در بعضی از روستاهای منطقه‌ی دارستان رودبار، خانواده‌ی متوفا اهالی روستا را پس از مراسم پس‌مزار برای نهار به خانه دعوت می‌کردند. هزینه‌ی نهار را خانواده‌ی عزادار می‌پرداختند و پز را اقوام، همسایگان و دوستان انجام می‌دادند. این دعوت برای حلال‌خواهی بود. مراسم اطعام و حلال‌خواهی در هفت، چهلم و سال نیز ادامه می‌یافت.

در آستارا، در اولین عید پس از مرگ، خانواده‌ی متوفا، عده‌ای را به میهمانی دعوت می‌کردند و میهمانان با نان، خرما و میوه پذیرایی می‌شدند. اولین عید پس از مرگ به عید سیاه معروف است.

یاوری در سوگواری: در گیلان مردم نمی‌گذاشتند عزادارن در پرداخت هزینه‌های عزاداری و تحمل غم در گذشت عزیزشان تنها بمانند. از

دلایلی که می‌گفتند «اگر مرگ می‌خواهی برو گیلان»، همین است.

در کلشتر رودبار، در سه روزی که خانواده‌ی متوفا در خانه یا مسجد به سوگ می‌نشستند، هزینه‌ی پخت و پز به عهده‌ی اهالی، به جز خویشاوندان بود. در این یآوری اهالی به سه گروه تقسیم می‌شدند؛ همسایگان نزدیک، همسایگان دور و بقیه‌ی اهالی. روز اول خانواده‌های گروه اول برای ناهار شیر برنج می‌پختند و آن را همراه با حلوی خانگی، تخم مرغ پخته، پنیر، مغزگردو، شکر، زیتون و... به مسجد می‌بردند. باور داشتند خوردنی‌های مجمعه‌ی هر خانواده که برای مسجد فرستاده می‌شود، باید فرد باشد تا چنین واقعه‌ای دیگر تکرار نشود. همه‌ی آنانی که به مسجد یا خانه‌ی متوفا می‌رفتند، ناهار را با خانواده‌ی عزادار می‌خوردند. هیچ یک از افراد خانواده‌ی متوفا در پذیرایی شرکت نمی‌کردند. شام هم به عهده‌ی خانواده‌های گروه اول بود. خانواده‌های گروه دوم و سوم نیز به ترتیب تدارک روزهای بعد را می‌دیدند. در اولین شب جمعه‌ی پس از فوت، خویشاوندان متوفا برای شام دعوت می‌کردند. مراسم یآوری از صبح پنج‌شنبه با فرستادن ملزومات شام و پخت و پز آغاز می‌شد و شب جمعه پس از نماز جماعت در مسجد ادامه می‌یافت. هزینه‌ی شام، پخت و پز و پذیرایی از تسلیت‌دهندگان به عهده‌ی خویشان متوفا بود.

در آستارا، وقتی خانواده‌ای برای تسلیت به خانه‌ی متوفا می‌رفت، مقداری چای، خرما، قند و بعضی از خوردنی‌های دیگر از قبیل نان، پلو، کره، عسل، خورش و... به همراه می‌برد. اگر صاحبان عزا به پول نیاز داشتند، افراد خیر یا بستگان متوفا مبلغی پول در اختیارشان قرار می‌دادند.

باورهای مربوط به مرگ: آنانی که از عصر پنج‌شنبه تا قبل از عصر جمعه فوت می‌کنند، عذاب قبر و برزخشان کم‌تر از کسانی است که در روزهای

دیگر می‌میرند.

کسانی که در عزاداری امام حسین (ع) شرکت می‌کنند و آنانی که فرزندان
نیکوخصال به یادگار می‌گذارند، عذابشان در قبر کم‌تر از دیگران است.
اگر کسی در خواب بمیرد اعمال پسندیده و نیک بسیاری انجام داده که
در خواب راحت و بدون عذاب مرده است.
اگر کسی گوسفند، عروسی و جشن شادی در خواب ببیند یکی از
بستگانش می‌میرد.

اگر کسی مرده‌ای را در خواب ببیند که چیزی از او می‌ستاند، خواب او
بسیار بد تعبیر می‌شود، خواب بیننده باید برای مرده یاسین بخواند و
خیرات بدهد.

اگر کسی در خواب ببیند که به مرده پارچه‌ی سفیدی می‌دهد، یکی از
بستگانش می‌میرد.

در بعضی از روستاها آوازخوانی مرغ در روز چهارشنبه نشان از فوت
یکی از افراد خانواده در چند روز آینده است.

در شهرستان آستارا باور داشتند، اگر کسی جن را در خواب ببیند،
ممکن است بمیرد یا آسیبی به او برسد. برای رفع خطر در جایی که جن
در خواب دیده شده باید میخی بر زمین کوفت یا دعا خواند و یا نان یا
غذایی را از اجاق سیدی برداشت به بیننده‌ی خواب داد که بخورد.

در شهرستان آستارا، پس از تدفین مرده، سوگواران حاضر بر سر گور،
اغلب داوطلبانه به نیت ثواب، چند بیل خاک در گور می‌ریختند. ولی، بیل
را هرگز به دست هم نمی‌دادند، بلکه آن را بر زمین می‌گذاشتند تا دیگری
آن را بردارد. چراکه باور داشتند اگر بیل را به دست کسی بدهند، گیرنده
بیل به زودی خواهد مرد.

اگر فرزند یا یکی از نزدیکان مرده سخت بی‌قراری می‌کرد، مشتی خاک از گور متوفا را در دستمالی می‌ریختند و بر سینه‌ی فرد داغ دیده می‌گذاشتند تا آرام شود.

اگر تابوت مرده سنگین بود باور داشتند که گناهان مرده سنگین است. وقتی کسی در خانه می‌مرد، مرغی را سر می‌بریدند و با او دفن می‌کردند تا مرده کسی از افراد خانه را با خود نبرد. اگر چشم مرده باز می‌ماند، می‌گفتند در انتظار کسی است. مرده شور نباید بر مرده بگرید، چرا که مرده با گریه‌ی مرده شور عذاب می‌کشد.

شب جمعه نکیر و منکر به سراغ مرده می‌روند، اگر بی‌گناه باشد، روح او آزاد می‌شود، ورنه تا روز قیامت تکلیف‌اش روشن نمی‌شود و درون قبر نمی‌تواند راحت بیارامد.

افراد سیاه دل، خاکِ گورِ مرده را کنار می‌گذاشتند، همان شب به گورستان می‌رفتند و روی گور به پشت می‌خوابیدند، سپس دستان خود را بالای سر می‌بردند، مشتی از همان خاک را برمی‌داشتند. آنان بر این باور بودند که این خاک را بر سر هر کس بریزند به زودی می‌میرد.

در شب اول خاک‌سپاری نماز و حشت می‌خواندند، می‌گفتند مرده در این شب گرفتار فشار و ظلمت قبر و بازخواست نکیر و منکر است و فشار گور چنان است که شیر مادر از زیر ناخن مرده بیرون می‌زند (پاینده لنگرودی: ص ۸۵).

کتاب‌نامه

۱. اسدیان، محمد؛ آیین‌های گذر در ایران، تهران: انتشارات روشنان، ۱۳۸۴.
۲. اسماعیل پور، ابولقاسم؛ اسطوره‌آفرینش در آیین مانی، تهران: فکرروز، ۱۳۵۷.
۳. بشرا، محمد؛ «بن‌مایه‌های فرهنگ مردم گیلان»، فصل‌نامه گیلان زمین، شماره‌ی مسلسل ۱۳ و ۱۱، ۱۳۸۰.
۴. بشرا، محمد؛ «تازه‌سال و عیدبینی (با نگاهی به پیشینه نوروز و...)»، هنر و پژوهش، ج ۲، به کوشش رحیم چراغی، رشت: ناشر مولف، ۱۳۷۸.
۵. بهنام، جمشید و شاهپور راسخ؛ مقدمه بر جامعه‌شناسی ایران، تهران: انتشارات ایران - مک گروهیل، ۱۳۴۴.
۶. پاینده لنگرودی، محمود؛ آیین‌ها و باورداشت‌های گیل و دیلم، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
۷. تاورنیه، ژان باتیست؛ سفرنامه، ترجمه حمید ارباب شیرانی، تهران: انتشارات نیلوفر، تهران: ۱۳۸۳.
۸. ترابی، علی‌اکبر؛ مردم‌شناسی، تبریز: انتشارات نیلوفر، ۱۳۵۲.
۹. دووینیو، ژان؛ «روح جشن»، ماهنامه پیام (جشن‌ها و جشنواره‌ها)، ۱۳۷۰.
۱۰. روح‌الامینی، محمود؛ گرد شهر با چراغ (در مبانی انسان‌شناسی)، تهران: انتشارات زمان، ۱۳۵۷.
۱۱. سرنا، کارلا؛ آدم‌ها و آیین‌ها در ایران، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۶۲.
۱۲. شایست ناشایست، آوانویسی و ترجمه کتابیون مزداپور، تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۹.
۱۳. شکوری، چنگیز؛ سیری در کوچ‌نشینان تالش، انتشارات آذر خزر، ۱۳۸۲.
۱۴. طاهری، طاهر؛ «از بخت‌گشایی تا پاگشاکنان در روستای پیش‌حصار»، نشریه اعتماد، ۱۷ آذر ماه ۱۳۸۱.
۱۵. طاهری، طاهر؛ «از خلقت تا سنت»، ماهنامه گیل‌وا، آبان و آذر و دی ۱۳۷۱.
۱۶. طاهری، طاهر؛ «چمچال ۵۳»، گیلان‌نامه، جلد چهارم، به کوشش: م. پ. جکتاجی،

- رشت: انتشارات طاعتی، ۱۳۷۴.
۱۷. طاهری، طاهر، سارا غلامی، طیبه نووی، رضا قربانی؛ «گزارش مردم‌شناختی از روستای شالما (شهرستان شفت)»، رشت: آرشیو موزه میراث روستایی گیلان، ۱۳۸۶.
۱۸. طاهری، طاهر، سارا غلامی، طیبه نووی، رضا قربانی؛ گزارش مردم‌شناختی از روستای ویشکانک سنگر (شهرستان رشت)»، رشت: آرشیو موزه میراث روستایی گیلان، ۱۳۸۶.
۱۹. طاهری، طاهر؛ «مراسم سنتی عروسی در روستای بلسبنه»، کتاب کادوس، به کوشش محمد بشرا، تهران: انتشارات معلم، ۱۳۷۲.
۲۰. عبدلی، علی؛ مطالبی در زمینه‌ی تاریخ، فرهنگ و جامعه تات‌ها و تالشان، تهران: انتشارات ققنوس، ۱۳۶۹.
۲۱. عسکری خانقاه، اصغر و محمدشریف کمالی؛ انسان‌شناسی عمومی، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۸.
۲۲. فرنیغ دادگی؛ بُنده‌شِن، گردآورنده مهرداد بهار، تهران: انتشارات توس، ۱۳۶۹.
۲۳. قربانی، رضا؛ «مراسم عروس‌یران در روستای رودبنه»، کندوج، شماره‌ی پنجم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶.
۲۴. کتیرایی، محمود؛ از خشت تا خشت، تهران: نشر ثالث، ۱۳۷۸.
۲۵. مقدسی، ابو عبدالله محمدبن احمد؛ احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، تهران: شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.
۲۶. میرشکرایی، محمد؛ «مردم‌شناسی و فرهنگ عامه»، کتاب گیلان، جلد سوم، تهران: گروه پژوهشگران ایران، ۱۳۷۴.
۲۷. هدایت، صادق؛ فرهنگ عامیانه مردم ایران، گردآورنده جهانگیر هدایت، تهران: نشر چشمه، ۱۳۷۸.
۲۸. یاسری، شیخ محمود؛ قرآن مجید (خلاصه تفاسیر)، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳.

نمایه

اسب ۸۲، ۸۵، ۹۰	آ
اسباب گهواره ۳۹	آب ۶۸، ۱۱۰
اسپند ۲۴، ۲۵، ۲۳، ۳۵، ۴۴، ۶۸، ۸۰	آب آشهد ۱۰۴
اسپیل (ساقه‌ی باریک برنج) ۴۳	آب‌خانه ۴۱
اصطخ (روستا) ۷۵	آبستنی (بارداری) ۱۵ - ۵۰
اسهال (بیماری) ۳۷، ۴۵	آب سگزات ۱۰۴
اشتری، کلودی ۵۱	آجیل ۴۰، ۴۶، ۷۱
اصلاحات ارضی ۵۲	آرایشگر ۸۱
اعانه ۶۱	آسان‌زایی ۲۵
افطار ۶۹	آستارا ۱۰۵ - ۱۱۰، ۱۱۲ - ۱۱۴
افندی ← عاقد	آش صدیقه طاهره (س) ۱۶
امام حسین (ع) ۱۱۴	آل ۲۳، ۳۳، ۳۴
امام علی (ع) ۱۰۱	آلبالو ۲۱
امیر ۴۹	آل‌زدگی ۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۵۰
انار ۶۵، ۸۸، ۹۰	آلوچه ۲۱
انبر ۸۸	آله‌زنای ۳۳
انعام برادرانه ۸۳	آینه ۴۶، ۶۳، ۶۴، ۶۸، ۷۳، ۷۶، ۸۲، ۹۰، ۱۰۱
انگشتر ۵۹، ۷۷ - ۷۹	۱۰۴
انگشتر بازی ۳۸	ابریشم ۷۱
انگشتر عقیق ۲۵	اجاق کور ۱۶
ایشاکونی ← ویار	احتضار ۱۰۴، ۱۰۵
	احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (کتاب) ۵۷
	اذان ۲۹
ب	آراده چویی ۴۵
باباعلی (آبادی) ۱۰۹	آردک ۶۳، ۱۰۰
باران ۶۸	ازدواج (عروسی) ۱۵، ۱۶، ۵۱ - ۱۰۲
باروری ۱۶	

پ	بازارهای هفتگی ۵۴
پاچوک ۲۴، ۶۴، ۶۵، ۷۶، ۷۹، ۹۵، ۹۶، ۹۸	بافه‌های ابریشمی ۹۸
۱۱۴، ۱۱۲، ۱۰۶، ۹۹	باکره ۹۹
پارچه ۶۳	بخت‌گشایی ۵۳
پارس ۲۳	براینه ۸۳
پاشاکی (روستا) ۷۰	برزآویسی ۶۱
پاگشا ۷۰، ۷۷، ۸۰	برزخ ۱۱۳
پرتقال ۹۸	برگ شمشاد ۹۱
پرسیاوشان (گیاه) ۳۷	برگ مورد ۴۴
پسرزایی ۱۸، ۲۰	بَرَم ۸۰، ۸۱، ۹۶
پَشیا ۸۴	بَرَم دار ۹۸
پلو ۳۷، ۱۱۳	برنج ۲۵، ۴۶، ۴۷، ۶۵، ۷۳، ۱۰۸، ۱۱۱
پنجه‌ی مریم (گیاه) ۲۷	بَرَه ۶۱
پنیر ۶۵، ۱۱۳	بز ۹۱
پوشه ۴۱	بستنی ۷۶
پول ۹۱، ۹۹، ۱۰۰، ۱۱۳	بغل خوابی ۴۰
پول کاسه ۶۵	بقچه‌ی سوزن‌دوزی ۷۷
پول گدایی ۳۶	بکارت ۹۷
پهلوان ۹۰، ۹۶	بگونه ۸۹
پیاز ۲۹، ۱۰۰	بلسبنه (روستا) ۲۶، ۷۲، ۷۴، ۸۸
پیامبر ۴۲	بله‌برون ۵۸ - ۶۰، ۶۳، ۶۴
پیچاز بازی ۳۸	بندباز ۹۶
پیراهن ۷۹	بندبازی ۵۰
پیرسرا (روستا) ۲۹، ۴۵، ۶۰، ۶۶، ۷۲، ۷۳، ۸۵	بندر انزلی ۳۰، ۳۵، ۳۹، ۷۹، ۹۱
۱۰۰، ۹۴، ۹۰	بنفشه ۳۷
پیسی (بیماری) ۵۶	بوشونا چکامن ۹۰
پیش‌حصار (روستا) ۳۰، ۵۹، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۸	بهره ۶۱
پیله عروسی ۸۰	بهشت ۱۰۳
پیه بز ۳۷	بیضه ۲۹

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۲۰

توت وحشی ۲۲	ت
تور ماهیگیری ۳۲	تابوت ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵
	تار عنکبوت ۱۸
	تاس چهل کلید ۳۵، ۴۳، ۴۴
ج	تالش ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۳۴
چارو ۲۸، ۵۳	۴۱-۴۳، ۴۵، ۵۵، ۵۹-۶۱، ۷۱، ۷۶، ۸۲
جانماز ۹۹	۸۳، ۸۹، ۹۲، ۹۴، ۹۵، ۱۰۱، ۱۰۵-۱۰۷
جای ساعت ۸۴	۱۱۱
جشن شب پاسی ۳۳، ۳۸-۴۰، ۴۲، ۴۳، ۴۹	تالشدولاب (روستا) ۷۶
جشن نامزدی ۵۸	تاورنیه، ژان باتیست ۸۷
جفت ۲۶-۲۸، ۴۰	تب ۴۵
جفت و تاق بازی ۳۸	تبر ۸۹
جن ۳۳، ۳۸، ۱۱۴	تخم مرغ ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۴۲، ۴۳، ۶۸، ۸۰، ۹۶
جن زندگی ۳۰	۹۸، ۱۱۳
جنسیت ۱۶، ۱۸-۲۰	تدفین (تشییع جنازه، کفن و دفن) ۱۰۷، ۱۰۸
جن مادینه ۳۳	۱۱۱، ۱۱۴
جنین ۱۸	ترانه ۸۹
جواهر ۱۰۹	ترب ۲۲
جوجه خروس ۴۰	ترت امام حسین (ع) ۱۰۴
جوراب ۶۴، ۷۱، ۷۵، ۸۴، ۸۶، ۹۱، ۹۵-۹۹	ترمه ۷۷
جوراب ابریشمی ۶۶	تسیب ۱۰۸
جوراب پشمی ۶۶	تسیه (روستا) ۷۶، ۷۸، ۱۰۱
جویبار ۱۰۶	تشییع جنازه ← تدفین
جهیزیه ۵۸، ۵۹، ۶۳، ۷۹، ۸۲-۸۴، ۸۶، ۹۳	تعزیه خوانی ۵۴
۹۹، ۱۰۰	تقال ۴۶، ۴۷، ۷۲
جیگفتن ۲۴	تفنگ سرپر ۲۷
جیلدان (روستا) ۷۴، ۹۲	تلمبار ۹۳
چ	تله خان (روستا) ۱۰۶، ۱۰۸
چاپارخانه (روستا) ۴۰، ۷۵، ۹۱	تنیان (روستا) ۷۹

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۲۲

دندان ۴۸، ۴۷	خوج ۱۰۹
دندان درآوردن ۴۷-۴۵	خورشید گرفتگی ۲۱
دندان شیری ۴۹، ۴۸	خوشکه بار بران ۶۶
دندان مصنوعی ۱۰۹	خیار ۲۹
دوره‌ی صفویه ۸۷	خیاط ۶۵
دوغ ۳۷	
دوقلو ۲۱	د
ده‌شوران ۳۳-۳۴	دارستان (روستا) ۱۱۲
دیلیم ۵۷	داروهای گیاهی ۱۰۴
دین اسلام ۶۰، ۱۵	داماد ۵۱-۱۰۲
دین زرتشت ۱۵، ۳۳، ۳۱، ۶۰، ۱۰۳	دخترزایی ۱۸، ۲۰
دین مانوی ۱۰۳	دراویش ۸۲، ۹۴
	دریند (روستا) ۱۰۹
ذ	درخت انار ترش ۳۳
ذرت ۴۶	درخت جایزه ۹۸
ذکر مصیبت ۱۱۰	درکال ← کال درد
ر	درسری ۸۲
رختخواب ۹۷	دَرَفَن ۶۱
رزین ۴۱، ۲۶، ۳۷، ۴۰، ۷۶، ۷۷، ۸۶، ۱۱۰	دریا ۸۳، ۸۷
رشت آباد (روستا) ۷۵، ۷۸، ۸۸، ۸۹، ۱۰۱	دریای خزر ۳۲، ۸۴
رضوان شهر ۷۶، ۸۹، ۹۲	دستمال ۷۹، ۸۴، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۹۸، ۹۹
رقص ۶۴، ۷۹، ۸۸، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰	دعا ۳۳، ۱۱۴
رقص قند ← قند رقاصی	دعانویس ۱۶، ۳۳، ۵۳، ۱۰۴
روح شیطانی ۲۸	دفتردار ۹۳
رودبار ۲۸، ۷۱، ۷۴، ۸۴، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۱۲	دفن ۱۰۶، ۱۱۵
۱۱۳	دکمه سردست ۷۷
رودینه (روستا) ۸۵	دلاک ← سلمانی
روروک ۴۵	دل پیچه ۳۷
روسری ۵۹، ۶۳، ۷۱، ۸۵، ۱۱۱	دل درد ۳۷

سالانه دیه‌ی (سالگرد مرگ) ۱۱۱	روضه خوانی ۵۴
سالگرد مرگ ← سالانه دیه‌ی	رونما ۶۱، ۸۵، ۹۴
سبزی ۶۵	
ستاره‌ی دریایی ۳۵	ز
سترون ۳۳	زائو ۱۵ - ۵۰
سخت‌زایی ۲۲-۲۷	زایمان ۱۵ - ۵۰
سدر ۱۰۷	زردچوبه ۲۸، ۳۷
سرب ۳۲، ۳۵	زردی (بیماری) ۳۷
سردو (چوب دستی) ۱۰۶	زفاف ۷۹، ۸۰، ۹۲، ۹۷، ۹۹ - ۱۰۱
سرماخوردگی ۳۷	زناشویی ۵۱
سرنازن ۸۶	زن باردار (حامله، آبستن) ۱۵ - ۵۰، ۱۰۰
سرناء، کارلا ۸۴	زن بیرون ۷۸
سفره‌ی حضرت ابوالفضل (ص) ۱۶	زن تازه‌زا ۳۳
سفره‌ی حضرت رقیه (س) ۱۶	زن ماران ۷۸، ۷۹
سفره‌ی عقد ۶۸	زن ماران سلام ۷۸، ۷۹
سقط جنین ۳۶، ۱۰۸	زن نازا ۱۶، ۱۷
سکاچا (روستا) ۱۰۹	زه شیر ۳۱
سکه ۷۸، ۸۶، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۵	زیارت ۱۷
سگ ۲۳، ۴۵	زیتون ۱۱۳
سلازه ۶۱	زیرده (روستا) ۶۷، ۱۰۹
سلمانی (دلاک) ۴۹، ۵۰، ۹۳، ۹۴	زیرزیانی ۶۷، ۶۹
سُم قاطر ۲۲	
سن ازدواج ۵۲	س
سنت ← سونت	سادات ۸۵
سنجاق ۲۳، ۳۲	ساززن ۸۲، ۸۷
سنجاق کراوات ۷۷	ساز و نقاره ۷۲، ۸۱، ۸۲، ۹۳، ۹۴
سنگ ۲۱، ۱۰۵	ساعت مچی ۷۷ - ۷۹
سنگر ۲۶، ۸۲، ۸۳، ۹۲، ۱۰۸، ۱۰۹	ساقدوش ۸۲
سوراخ کردن گوش ۴۳	ساقه‌ی باریک برنج ← (اسپیل)

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۲۴

شب هفت ۳۲	سوره‌ی حمد ۲۸
شربت ۴۴، ۶۸، ۷۶	سوره‌ی فاتحه ۱۰۹
شعر ۸۴، ۸۵	سوره‌ی مریم ۲۷، ۲۵
شفت ۲۶، ۸۱، ۸۹، ۹۴	سوره‌ی یاسین ۶۹، ۱۰۴، ۱۱۴
شفتالو ۲۱	سوزن ۲۳
شکر ۶۵، ۱۱۳	سونت (سنت) ۴۹
شمشاد ۷۳	سه‌ده (روستا) ۱۱۰
شمع ۲۵، ۶۵، ۷۳، ۷۵، ۱۷۰	سه کاسه ۱۰۰
شورچشمی ۳۶	سیاهکل ۵۷، ۷۰، ۸۶
شیپور ۱۰۵	سیب ۸۸، ۹۰، ۹۶
شیپورزن ۱۰۵	سیب‌زمینی ۱۰۰
شیخ‌علی بست (روستا) ۸۳	سی بیجکا ۴۶
شیربرنج ۱۱۳	سیر ۲۹
شیربها ۵۷-۵۹، ۶۳، ۷۹	سیزده نوروز ۶۹
شیربها بخش‌ی ۷۹	سیگار ۱۱۱
شیردهی ۳۰	سینه‌پهلو ۳۷
شیر سرد ۳۷	
شیرگوله ۱۰۰	ش
شیرینی ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۸، ۶۵، ۷۱، ۷۵، ۷۶	شایاش ۶۱، ۹۳، ۹۴
۷۹، ۹۹، ۱۰۱	شال ابریشمی ← گولبندی شال
شیرینی خوران ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۵، ۷۲	شال گردن ۸۶
شیرینی خوردن ۵۸	شالما (روستا) ۲۶، ۲۹، ۶۴، ۷۴، ۸۱، ۸۴، ۸۵
شیش شب ۳۸	۹۴، ۸۹
شیطان ۱۰۴	شانه ۴۶، ۶۳
شیلان‌کشی ۵۴	شاه و وزیر بازی ۳۸
	شایست و نشایست (کتاب) ۲۳
ص	شب جمعه ۱۱۱
صابون ۶۴	شب‌چره ۱۰۰
صلوات ۳۸	شب چله ۶۹، ۱۰۱، ۱۰۲

- | | |
|--------------------------------------|--|
| علم و اچینی ۵۴ | صندوق ۶۴ |
| عنبران (روستا) ۱۰۷، ۱۰۹ | صورت فگییری (صورت ویگییری) ۶۳ |
| عنکیوت ۱۹ | صورت ویگییری ← صورت فگییری |
| عیدانه ۷۰-۷۲ | صومعه سرا ۷۹ |
| عیدانه بر ۷۰ | صیغه ی عقد ۵۸، ۶۷، ۶۹ |
| عید سیاه ۱۱۲ | |
| عید قربان ۶۹ | ط |
| عیدی ۷۰ | طالب آباد (روستا) ۱۷، ۳۰، ۳۵، ۷۲، ۷۹، ۹۱ |
| عیدی چل سری ۷۰ | طلا ۶۴، ۱۰۹ |
| | |
| غ | ظ |
| غاز ۶۳ | ظرف شیردوشی ۹۰، ۹۱ |
| غسال خانه ۱۰۶ | ظرف های چینی ۹۹ |
| غسل ۱۰۵، ۱۰۶ | |
| غسل مولود ۲۸ | ع |
| | عاشق ۶۱ |
| ف | عاقد (افندی) ۵۵، ۶۸ |
| فارغ نامه ۲۵ | عبور کردن از دم گرگ ۱۸ |
| فاطمه زهرا (س) ۸۶ | عدد هفت ۶۰ |
| فانوس ۸۵ | عدس ۴۶ |
| فرزند پسر ۱۵ | عروس ۲۳، ۵۱-۱۰۲ |
| فرشته ۲۴، ۲۵ | عزادار ۱۱۳ |
| فستجان ۱۱۱ | عزاداری ۱۱۲ |
| فشتکه (روستا) ۲۰، ۴۱، ۴۵، ۶۷، ۸۳، ۹۲ | عسل ۲۹، ۶۸، ۹۲، ۱۱۳ |
| ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۸ | عشایر ۵۲ |
| فندق ۳۸، ۶۸ | عطر ۶۳ |
| فندق بازی ۵۰ | عقد ۵۸، ۶۳، ۶۵-۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۷، ۸۷ |
| فوزان ۵۵ | عقدکنان ۶۰، ۶۱، ۶۴-۶۸، ۷۶، ۷۷، ۸۷ |
| فوشتن ۵۵ | علم بندی ۵۴ |

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۲۶

کال درد (درد کال) ۲۴	فومن ۲۹
کتاب ۴۶	فومن ۳۰، ۴۵، ۵۹، ۷۲، ۷۳، ۸۵، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۸
کترا رقص ۸۹	
کته سر (روستا) ۱۰۸، ۱۱۰	
کد خدا ۶۳	ق
کره ۱۱۳	قاری ۱۱۰
کشتی کیله مردی ۵۰، ۵۴، ۹۶	قاشق چوبی ۸۶، ۱۰۵
کفش ۶۴، ۶۷، ۷۵، ۷۹، ۸۲، ۹۷	قبرستان (گورستان) ۱۰۹-۱۱۱
کفگیر ۸۸، ۹۰	قبر (گور) ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۴
کفن ۱۰۹	قبیله ۸۳، ۸۷، ۹۱، ۹۲، ۱۰۴
کفن و دفن ← تدفین	قرآن مجید ۱۵، ۱۶، ۲۶، ۲۸، ۳۶، ۴۰، ۴۱
کلاه ۸۶	۴۶، ۶۸، ۶۹، ۷۵، ۸۲، ۱۰۳
کلشتر (روستا) ۹۳، ۱۰۰	قرائت قرآن ۱۱۰
کله قند ۶۸، ۷۶	قربانی ۱۹
کمر دود ۸۶	قرمز شدن لته ۴۶
کنارسر (روستا) ۸۲	قفل ۵۳
کوچصفهان ۷۵، ۷۸، ۸۸، ۱۰۱، ۱۱۰	قلاب دوزی ۷۷
کوره ناکور بازی ۳۸	قلم ۴۶
کولوش ۱۰۸	قمه ۳۲، ۳۶، ۴۳
کیف ۷۵	قند ۶۵، ۶۷، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۱۰۰، ۱۱۳
	قند رقاصی (رقص قند) ۸۹
ک	قوچ ۶۱، ۶۶
گاره دودی ۳۸	قیچی ۴۶، ۶۷-۶۹
گاز فروشان آجیل ۴۶	قیماق (کاجی) ۳۰، ۴۰، ۹۹
گامیش بان (روستا) ۷۹	
گا و ۲۳، ۹۱، ۹۳	ک
گاودارو ۳۶، ۳۷	کاجی ← قیماق
گره ۴۰	کاغذ ۴۶
گردن بند ۷۹	کافور ۱۰۷

گیلوا (روستا) ۷۵، ۱۰۱	گردو ۴۱، ۶۸
گیوه ۸۴	گرگ ۱۷
	گرماپه ۵۰
ل	گریه‌ی مدام ۴۶
لافندباز ۹۶	گزنه ۳۵
لافندبازی ۵۴	گشایش بخت ۵۴
لاکو ۹۹	گشت رودخان ۴۵
لاهیجان ۷۱، ۸۵	گل ۶۸، ۹۲
لیاس ۹۷	گلاب ۸۷، ۸۸، ۹۳، ۱۰۹
لیاس زیر ۶۴، ۷۵	گلاب‌پاش ۶۸، ۷۱
لیاس نوزاد ۲۶، ۲۸	گلاب‌زنی ← گولاب‌زنی
لب شکری ۲۱	گیل رُس ۱۱۰
لشت‌نشا ۳۱، ۳۶، ۳۷، ۷۴، ۷۵، ۹۲	گلشتر (روستا) ۱۱۳
لگن رویی ۴۱	گل مصنوعی ۹۲
لگن سفالی ۴۱	گندم ۴۶
لنگاید ۹۱	گوجه‌فرنگی ۲۹
لنگرود ۷۱	گورستان ← قبرستان
لوازم آرایشی ۷۵	گور ← قبر
لیسار (روستا) ۱۰۵	گوساله ۹۱
لیشک (روستا) ۵۷، ۸۶	گوسفند ۱۹، ۶۳، ۹۱، ۹۳
	گوشت شکار ۳۰
م	گوشت گاو ۲۲، ۲۹، ۳۰، ۴۳
ماسال ۳۴، ۷۹، ۱۱۲	گولاب‌زنی (گلاب‌زنی) ۷۱، ۷۲
ماست ۳۷	گولبندی شال (شال ابریشمی) ۷۱
ماشک ۳۲	گهواره ۴۰ - ۴۲، ۴۶، ۴۸
ماشه ۸۸	گهواره‌بندان ۳۰، ۳۸ - ۴۰، ۴۲، ۴۳
ماکیان ۲۵، ۴۸، ۱۰۱	گیشه بَرَم ۹۸
ماما (موما) ۲۳ - ۳۰، ۳۲، ۳۹ - ۴۴، ۷۱، ۹۷	گیشه یاوری ۷۰
ماه رمضان ۴۲، ۶۹	گیلاس ۲۱

آیین‌های گذر در گیلان / ۱۲۸

مرغه کباب‌زنی ۹۳	ماه شعبان ۴۲
مژدگانی ۲۹	ماه صفر ۴۲، ۱۰۵
مسجد ۱۱۰، ۱۱۳	ماه گرفتگی ۲۱
مشعل ۱۱۰	ماه محرم ۳۶، ۴۲، ۱۰۵
مضرت ۲۳	ماهی ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۹، ۳۰
مطرب ۶۵، ۷۵-۷۷، ۸۰، ۸۲، ۹۳، ۹۴	مجمعه بر ۶۰، ۶۶، ۱۰۰
مغزگردو ۱۱۳	مجمعه بردن ← موجهه بران
مُقَدِّسی، ابو عبدالله محمد بن احمد ۵۷	محتضر ۱۰۴، ۱۰۵
ملاً ۲۵، ۶۳، ۶۷، ۸۴	محسن آباد (روستا) ۸۶
ملاقه ۸۸	محضر ۶۵
مناجات ۲۵، ۲۶	مراسم پس مزار ۱۱۲
موجهه بران (مجمعه بردن) ۶۶	مراسم چهلم ۱۱۱
موذن ۲۵	مراسم سال ۱۱۱
موردولک ۴۴	مراسم سراتراشان ۹۳
موشتلق ۲۹	مراسم سوگواری ۱۱۱
موما ← ماما	مراسم سوم ۱۱۰-۱۱۲
موی بز ۳۲	مراسم عروس بران ۶۱، ۶۴، ۷۲، ۸۰-۸۲، ۸۵
مُهر ۱۰۸	۹۵، ۸۶
مهریه ۵۷-۵۹، ۶۳، ۶۸، ۸۶، ۸۷	مراسم گلاب‌پاشی ۸۸
مهریه بخشی ۸۷	مراسم نارنج‌زنی ۸۷، ۸۸، ۹۲
میخ ۹۲، ۱۱۴	مراسم نیایش پهلوانی ۹۱
میوه ۶۵، ۶۸، ۷۶، ۹۹	مراسم هفتم ۱۱۱
	مراسم یاوری ۱۰۰
ن	مرثیه خوان ۱۱۰
ناخن ۱۱۵	مرجان ۳۴
نارنج ۸۷	مرده شور ۱۰۶، ۱۱۵
ناف نوزاد ۲۷، ۲۸	مرده (میت، جنازه) ۱۰۳-۱۱۵
نامزدی ۵۸-۶۱، ۶۹، ۷۰، ۷۲	مرغ ۱۸، ۲۱، ۲۸-۳۰، ۴۰، ۴۹، ۶۳، ۱۰۰
نام‌گذاری ۳۹، ۴۰، ۴۲، ۴۳	۱۱۴

وصیت ۱۰۴، ۱۱۱
 ویار ۱۸، ۲۰
 ویشکاننک (روستا) ۲۶، ۴۱، ۶۵، ۷۴، ۸۵
 ۱۰۸، ۸۸

هیرهدشت (روستا) ۱۰۵
 هفت سین ۶۵
 هفت شب ۴۹

هفت کاسه ۱۰۸
 هفت شب ۳۸
 هندوانه ۲۹
 هَوَ جَوَا (گیاه) ۱۷
 هودل (روستا) ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸

ی

یاوری ۷۰
 یاوری در سوگواری ۱۱۲
 یبوست (بیماری) ۳۷
 یَرَم پِلو ۱۱۱
 ینگه ۹۷

نان ۴۸، ۶۵، ۱۱۳، ۱۱۴

نان یرنجی ۹۹، ۱۰۰

نان خشک ۹۹

نان خوگس ۱۱۱

نان قندی ۹۹

نان گندمین ۹۹

نانن سنگک ۶۸

نبات ۳۷، ۶۵

نذر ۱۶، ۱۷، ۳۶، ۵۳

نسناسی ۴۶

نشان کردن ۵۸

نقاره چی ۵۳، ۸۲، ۸۶، ۸۷

نُقَل ۶۵، ۶۷، ۷۶، ۸۷، ۹۱، ۹۸، ۱۰۱

نکیر و منکر ۱۱۵

نماز وحشت ۱۱۵

نمک ۱۸، ۲۳، ۳۴

نواهای محلی ۹۹

نوده (روستا) ۹۶

نوروز ۷۰

نوزاد (کودک، بچه) ۱۵ - ۵۰

نهال عروسی ۹۸، ۹۹

و

واعظ ۱۱۰

وراخوسی ۴۰

وراکفه درد ۲۳

وردم (روستا) ۷۹

ورزاجنگ ۵۴

وسایل آرایش ۶۴

تبرستان

www.tabarestan.info

The Rituals of Birth to Death

From religious and mythological point of view, the world is full of the vices and the virtues. These forces have a kind of vital role in the critical moments of one's life such as: birth, maturity, matrimony, pregnancy, delivery and death.

Man through different rituals and ceremonies, and through reinforcing virtues and avoiding vices, tries to defeat these forces of evil.

The present book has three main headings: birth, matrimony, death. It goes for rituals and customs of the whole life of a native inhabitant, from his/her birth to death.

The book is mostly based on the researches and fieldworks of its authors.

تبرستان

www.tabarestan.info

از مجموعه کتاب‌های دانشنامه‌ی فرهنگ و تمدن گیلان

● منتشر شد

۱. قلعه‌های گیلان (چاپ دوم) ولی جهانی
۲. گاه‌شماری گیلانی (چاپ دوم) مسعود پورهادی
۳. جغرافیای طبیعی گیلان (چاپ دوم) دکتر ناصر عظیمی دوبخشری
۴. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۱) (چاپ دوم) محمد بشرا / ظاهر طاهری
۵. تاریخ ارمنیان گیلان فرامرز طالبی
۶. تمدن مارلیک بهروز هم‌رنگ
۷. نهضت جنگل (از آغاز تا فرجام) فریدون شایسته
۸. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان ایرانی هوشنگ عباسی
۹. معماری خانه‌های گیلان مرگان خاکپور
۱۰. زبان تالشی (توصیف گویش مرکزی) دکتر محرم رضایتی
۱۱. گیلان در سفرنامه‌های سیاحان خارجی محمود نیکویه
۱۲. دیلمیان سید رضا فندرسکی
۱۳. جاذبه‌های تاریخی گیلان ولی جهانی
۱۴. زیارتگاه‌های گیلان قاسم غلامی
۱۵. باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان محمد بشرا / ظاهر طاهری
۱۶. زبان گیلکی مسعود پورهادی
۱۷. تاریخ گیلان (پیش از اسلام) قربان فاخته
۱۸. تاریخ گیلان (پس از اسلام) قربان فاخته
۱۹. فرهنگ عامیانه‌ی زیارتگاه‌های گیلان م. پ. جکتاجی
۲۰. امام‌زاده‌های گیلان قاسم غلامی
۲۱. جغرافیای تاریخی گیلان شهرام امیرانتخابی
۲۲. انجمن‌های گیلان در عصر مشروطه هومن یوسف‌دهی
۲۳. جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۲) محمد بشرا / ظاهر طاهری
۲۴. صنایع دستی گیلان فاطمه تهی‌دست
۲۵. نقاشی‌های دیواری بقعه‌های گیلان احمد محمودی‌نژاد
۲۶. سیر تحولات تاریخی اسلام در گیلان محمدتقی میرابوالقاسمی

دکتر ناصر عظیمی دوبخشری
فرامرز طالبی
فرامرز طالبی
هوشنگ عباسی
دکتر جهان دوست سبزه‌علیپور
محمد بشرا
م. پ. جکتاجی
محمد بشرا / طاهر طاهری

۲۷. جغرافیای انسانی و اقتصادی گیلان
۲۸. تئاتر گیلان (۱)
۲۹. تئاتر گیلان (۲)
۳۰. درآمدی بر تاریخ ادبیات گیلکی
۳۱. زنان تاتی (توصیف گویش تاتی رودبار)
۳۲. طب سنتی گیلان (گیله تجروبه)
۳۳. سوغات گیلان
۳۴. آیین‌های گذر در گیلان (از تولد تا مرگ)

● منتشر می‌شود

بهر روز هم‌رنگ
مسعود پورهادی
دکتر نیکروز شفیعی مبرهن
کریم کوچکزاد
فرامرز طالبی
هادی میرزائزاد موحد

- راه‌های تاریخی گیلان
- فرهنگ خوراک در گیلان
- خانه‌های تاریخی گیلان
- سینمای گیلان
- ادبیات نمایشی گیلان
- باغ‌های گیلان

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

The Rituals of Birth to Death

Mohammad Boshra & Taher Taheri

First edition 2010

Nashr-e Farhang-e Ilia

Mohammad Boshra & Taher Taheri 2010

Rasht P.O. Box 1357

www.nashreilia.com

E.mail: nashreilia@yahoo.com

Printed in Iran



تبرستان

www.tabarestan.info

مطهر طاهری در سال ۱۳۲۳ در رشت متولد

شد. سال‌های کودکی و تحصیلات مقدماتی را در زادگاهش گذراند. سپس وارد دانشگاه تهران شد و دوره‌ی کارشناسی را در رشته‌ی علوم اجتماعی به پایان رساند.

او کارشناس مرکز مردم‌شناسی ایران بود و سابقه‌ی همکاری با چندین مرکز پژوهشی از جمله پژوهشکده‌ی مردم‌شناسی، دانشگاه تهران، کاره‌ی کل استان‌شناسی، هنر پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی و... را دارد.

از مطهری مقالات متعددی در کتاب‌ها و نشریات گوناگون از جمله کتاب جمعه، مفید، هنر و مردم، کتاب ماه، گیل‌وآ و گیلان‌نامه منتشر شده است. کتاب‌های، جشن‌ها و آیین‌های مردم گیلان (۲ جلد) و باورهای عامیانه‌ی مردم گیلان از آثار منتشر شده‌ی اوست.



The Encyclopedia of Gilan
Culture and Civilization

34

تبرستان
www.tabarestan.info

The Rituals of Birth to Death

Mohammad Boshra

Taher Taheri



فرهنگ آملیا

کتابخانه ملی ایران - تهران - ۹۶۲-۹۶۲-۹۶۲-۹۶۲



9 789641 901624